

چرا سالهای غم انگیز؟

هرکشوری از خود روزهای برجسته و شناخته شده و قابل تجلیل دارد روز های مسرت انگیز و غرور آفرین و همچنان روز های سیاه و تاریک دارد روزهای غم پرور و ماتم زا.

کشور افغانستان که نام پرواوازه اش ام البلاد بوده است اولین پرچم زعامت در کوهساران بلند و سرکشیده و مغرورش به اهتزاز آمده بلخ نامی، بخدی مشهور است .

یما اولین تاجدار شناخته شده در جهان پنجهزار سال قبل از امروز دران تاجد گذاری کرد و پرچم آریانا را برآراشت .

کاوہ آهنگر از مردان عیار و دلاور همین سر زمین است. کاوه ، نامدار و بزرگ و آشنا که بر علیه ظلم و زبردستی علم مبارزه شرافتمدانه را بحمايت حقوق حقه طبقه مورد ستم د رمقابل جبر و زور گوئی ضحاک بلند نمود و قیام بینظیر آن از حکایت های پر افتخار و جاویدانی گردید.

اما امروز آن خطه مرد خیز آن سرزمین قهرمان آفرین در چنگال روسها ستمگر ، این ادعا کننده سیاه روی صلح و شرف در جهان هر روز صدها قربانی در راه آزادی خودش به سربلندی هندوکش خم ناشدنی در پامیر شکوهمند به پیشگاه فراغنه کرملین اهدا میکند ولی حاضر نیست بر پیشنای بلند و پرابهت تاریخیش ننگ اسارت و تسلیمی بنیشند .

زندگی چیست ؟

چند صبحی زنده ماندن ، لذت خوردن و خواب و شهوت را محسوس کردن ، گاه تلخی عسرت وزمانی مزه عسرت و کامگاری ها را چشیدن .

آیا انسان بزرگ ، انسان دراک و ذهن مفاهیم هائی انسانی و غرور افتخار ارزنده معنوی و لذایذ مباحات آفرین کارنامه های سازنده و فراموش ن شدتی اش را در جهت فلاح و رستگاری هم نوع خود قربان تمایلات آنی و زود گذر و بد فرجام خواهد کرد به یقین نی و باز هم نی .

پس ای هموطن بزرگ و شرافتمند ما با توایم ، با تمام احساس خود باخون سیالی که بنام مبارک و متبرک وطن در رگهای ما جریان دارد با قطره های صاف و روشن خونهای اطفال معصوم خود با توایم و تو نیز این افتخار را بزمانبخش تا درکنار تو و درپهلوی آرمانهای والای تو و بخاطر آزادی سرزمین آبا و اجداد خود این میراث پرارج و ارزشی که موجودیتش سند زندگی و تصدیق شاندار هویت مشترک ما بحیث فرزندان کوهساران بلند افغانستان است قربان شویم .

اگر نمی توانیم تفنگ بردوش همگام با تو و امثال نجیب و با ایمان توسنگر به سنگر با دشمن شناخته شده انسانیت یعنی رورسهای آشوبگر و سلطه جو که به ادعای کاذب و خدمت به انسان و استقلال و تمامیت ارضی کشور های ضعیف را بخاطر یلع غنمیت های طبیعی او مورد تاخت و تاز غارتگرانه قرار میدهد و چون ازدهای بلعنده قصد حلقوم کشیدن همچود ممالک را به سر دارد بجنگیم اجازه بده از طریق افشای او و تشریح کارنامه افتخار آفرین تو و سایر رزمندگان برحق جبهه جهاد سهمی داشته باشم با تعهد و رسالتی که فرایض انسانی و مسولیت فردی بدوش هر فرد افغانستان عزیز نهاده است تا روزی که رگهای بدنم را اعمال کثیف دشمن ببرند و تا آن لحظه ای که متوانم نفس بکشم این نفس کشیدن همراه با نفس های گرم تو در راه آن آرمان مقدس است که از سینه آتش گرفته و پرارزوی هموطنانم بیرون میجهد بقا طبیعت میتوان ایمان داشت که نجات افغانستان حتمی و فقای روسها در روز گار حتمی تراست .

سعی تمام بعمل آورده ام تا آنچه در دوره چهل و شش سال زندگی خود خاصیتاً بیست و چهار سال اخیر که مستقیماً بحیث یک نویسنده علاقه مند روی اسناد های چاپ شده خوانده بودم و یا از شواهد زنده و اشخاص حقیقت بیانی که افتخار هم صحبتی آنها برا میسر شده بود بارتباط و تسلسل بواقعاتی که در جامعه افغانی پدید آمده و سانحات غم فزای برای توده های مردم از خود بجا گذاشته است این کتاب را تنظیم کنم و نسلهای امروز و فردا را با حقایقی آشنا سازم که با تاسف همیشه عکس این رویداد ها از طریق نشرات حکومتی و یا نشرانی که وسیله تبلیغ اهداف بیگانگان بوده است و منظوری جز گمراهی افکار عامه و در نهایت انحراف ذهنیت و جامعه بشری از حقایق جریانات کشور ما نداشته برایشان پخش و توزیع نمایم اگر جنگ بر سر احراز قدرت سیاسی میان داود و ظاهرشاه در می گرفت و خود پرستی اعضای این خانواده به اوج خود نمیرسید و پای روسها بنابر دعوت سردار محمد داود بکشور ما کشیده نمی شد و به سلسله این حوادث دیو نیرومند استعمار جدید با دیدن غنایم سرشار و اشتها انگیز کشور تاریخی ما مجبور به تصمیم عاجل آنها از طریق تهاجم نظامی نمی گشت نه تنها برای من بلکه برای هر واقعه نگاری مشکل بود که به کشف این ارتباطات نامقدس پشت پرده موفق شده و بتواند آنرا در معرض آگاهی افکار عامه جهان و خاصیتاً مردم نجیب و خوش باور و صادق افغانستان قرار بدهند .

سانحه اشغال سرزمین ما بواسط روسهای حریص و استفاده جو بهمدستی نمک پروردگان داخلی اش گذرگاه آزمونی است که ملت ما را فرصت کافی اندیشیدن می بخشد و موفق به آن میگرداند تا در شناخت جریانات ملی و بین المللی کست آگاهی کنند و با تعمق و امعان کامل و با دیدگان باز و روشن در جهت تعیین سرنوشت خودشان تصمیم قاطعانه بگیرند آیدید گی سیاسی در قبال این قربانی عظیم که امروز ملت افغانستان داده و میدهد دیگر بعناصر آله دست و چهره های موهوم و مجهول اجازه نخواهد داد که توده های ما را بفریبند و بار دیگر زمنیه سلطه ننگین خود را بگوش و پوست شان بنا نهند.

هم اکنون دنیای بزرگ بشری با وضاحت متعرفند که تزار های جدید روسیه بروی حقایق عینی و انکار نا پذیر مجاهدت مردانه ملت ما بواسطه ایادی مزدور و جیره خواران خود غرض اغفال ذهنیت بشری پرده ابهام کشیده و با بی حیائی تمام ادعا میکنند که یکصد و ده هزار عسکر و نیروهای جنگنده نظامی اش که چون کمر بند پولادین بدورا و دور مملکت ما حلقه بسته است بخواست حکومت قانونی افغانستان پیاده شده است .

کدام حکومت؟ حکومت دست نشانده روس که اصلاً نزد ملت افغان از کوچکترین اعتبار برخوردار نمی باشد؟

ادعا میکنند که جنگ میان نیرو های حکومتی و کسانی است که بر ضد حکومت قیام کرده اند نه میان عساکر روسی و ملت افغانستان .

ملت های آگاه و بشریت صلح دوست بغیر از بردگان روسی متحدانه و یکصدا میگویند که روسیه متجاوز ظالمانه خاک افغانستان را اشغال کرده و مردم بی دفاع آنرا گروه گروه بجرم آزادی دوستی و غضب شان در مقابل قوای اشغالگر خود بخون کشیده است . اما این خوک های کثیف با بی شرمی بعملیات وحشیانه و بمباردمان های ظالمانه خود در سراسر کشور ادامه میدهند . زنان ، اطفال معصوم ، دختران نوجوان را دسته دسته میکشند و از این جنایات ننگین لذت میبرند.

امروز در سنگر گرم مبارزات وطنپرستانه بمقصد آزادی کشور کسانی بضرب گلوله های روسهای وحشی از پا می افتند که بقول تیوریسن های مرتد رژیم بریژنیف پرولتاریائی مظلوم اند . آن توده های فقیری که تمام نعایم مادی و معنوی افغانستان میراث قانونی مقدس شان شناخته میشود به از بین بردن آن نیروی لایزال مبادرت میورزند که سالها شیره جان شان و

محصول تلاش ثمرآفرین شان قطره قطره بوسیله طبقات حاکم و بیکیفایت چوشیده شده که اکنون نیز فرزندان بد نام و فروخته شده و جاسوس همان طبقات مستبد بزیر عنوان ترقی و عدالت وطن شانرا یک سره تسلیم بیگانه کرده و مردم را به جرم اینکه تن به حاکمیت بیگانه نمی دهند بوحشت و بربریت دوره بردگی گروه گروه نابود میسازد و نام شهدای پاک ما را از طریق بلند گوهای کابل و مسکو دزد و رهنز اعلان میکنند.

نفرین براین اعمال وحشیانه و هزاران نفرین با آنانیکه تجاوز نمایان و ستم برملا ی یک کشور زورگو را مسله داخلی افغانستان میخوانند دست های از گور بیرون مانده هزاران کشته ما را ،فریاد ملیون ها مهاجر آواره و بیوطن ما را و فریاد هزاران کودک معصوم و بیگناه ما را که جبراً از نعمت ادامه تحصیل محروم ساخته شده اند ناشنیده میگیرند ولی این حقیقت مسلم را نباید نادیده گرفت تا روزی که یک نفر افغان در روی کره خاکی نفس بکشد نبرد ما با این دشمن سفاک ادامه خواهد داشت طغلی که امروز د رگهواره خفته و بحسرت بدهن گرفتن پستان مادرش بدست روسها کشته میشود از فریاد گریه آلودش نوای انتقام بالاست اگر کاخ نیشنال کرملین کلیه نیروهای اهریمنی خود را بکار بگمارند داغ ننگ نا زدودنی و این تجاوز بی شرمانه در مقابل یک ملت کوچک و همسایه مثل افغانستان از درو دیوار آن زودوده نخواهد شد و نفرین نسل های بشری متوجه آن خواهد بود .

اما ای هموطن حماسه رزم پرشکوه تو، رستانه خیز قهرمانانه تو در عصر موشک و اتموم که بادست های خالی و شکم گرسنه در شرایط طاقت فرسای جوی از وجب وجب خاک خودت دفاع میکنی حماسه ایست پایدار و جاودانی و افتخاریست ابدی و پرشکوه .

درد برتو و هزاران درد بروان شهدای پاک تو که از نام نامی افغانستان بزرگ دفاع کرده اند و دفاع خواهند کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از دوره منحوس سلطنت مطلقه امیر عبدالرحمن که توده های ملیونی مردم وطن ما ، سانات غم پردرد واسکت بری ها ، چشم کشیدن ها، زنده بگور انداختن ها ، تیل داغ کردنها ، به قین وفانه بستن ها و بواسطه نام گیرک در نیمه شب آدم ربائی و انسان دزدی های آن را چون افسانه های هولناک و باورنکردنی و لهره آوری هنوز در گوش هم نجوا می کنند و از یاد آن خاطرات دهشت افگنی چون بید های لرزان درمسیر تند بادهای توفانی بخود می لرزند شکل حکومت کردن محمد زائی ها در قالب اداره انگلیس مایی رهبری شد و برخلاف آنچه عده از چاپلوسان قلمداد درباری بنام " افغانستان در قرن 19 نوشته اند" برای کشتن نطفه آزادی طلبی و احقاق حقوق حقه اجتماعی مردم افغانستان که بایست به اساس معیارهای قبول شده جهانی از آن برخوردار میشدند و درتمثیل حاکمیت ملی خود نقش میداشتند پلانهای طویل المدتی برای عقب نگهداشتن این سر زمین اعمال گشت. ظاهراً مملکت دارای استقلال سیاسی شمرده میشد ولی در واقعیت جز از مستعمرات بی حد و حصر برتانیای آن روزگار محسوب میگردید.

امیر حبیب الله با گرفتن جیره معین حلقه غلامی انگلیس را بگوش داشت و سوار مرکب شهوت و شکم پرستی با سه صد زن ماهر و که اکثرآ دختران معاریف سمت ها و قسمت های مختلفه کشور بوده و ابستگان شان آنها را برای حفظ منافع مالی و مقام های اداری خود چون تحفه های عزیزی برای این مرد شهوت و شکم انداخته بودند خراج ریش دربار انگلیس ها را در مبادله فراهم بودن زمینه هوسرانی های افسارگسیخته خود از مزد دست مردم مظلوم افغانستان ارادتمندانه می پرداخت.

ارگ جبل السراج که در ولایت پروان واقع است و یکی از اقامتگاه های تابستانی امیر مذکور به شمار میرفت هنوز نقش ننگین کلاه های انگلیس ها را چون نشانه های شرم آور دوره امارت او در برج های خود بیادگار دارد و سند و اقاویر افتخاری برای بازماندگان او محسوب میشود.

" در سال 1344 شمسی فرصتی دست داد که از ارگ متذکره که در آن وقت برای پیله گیری از آن بانک زراعتی وقت استفاده میکرد دیدن کنم و هنوز قصه آن پیرمرد که خدا بیامرز دش بگوش من طنین دارد که میگفت اینجان روزی محل خوشگذارانی و عشرتگاه امیر شهید بود دوشک مخملی بزرگی که چون پرنیان نرم بود باندازه همین سالون برایش ساخته بودند و امیر زنهای حرم را برهنه بروی آن می خوابانید و بروی پیکر های لخت و سمین آنان تن میسائید و اطفای شهوت میکرد. و بعداً همه آنها را درین حوض بزرگ داخل آب مینمود و ساعت ها مشغول تماشای سینه و ساق بلورین شان میشد." مولف

خان ها و اربابان متنفع و ذینفع که پایه های بقای این حکمروائی پراز انفعال را تشکیل میدادند بدورش حلقه زده با بلند کردن شعار کاذب و خود ساخته "سراج الملت و الدین" بخوردن گوشت و پوست ملت صبور ، برده بار و قیامت پرست و قانع افغان مشغول بودند نه فکر تعلیم و تربیت اولاد مملکت بودند و نه اندیشه فردای مجهول و نام معلوم کشور.

بساط کنیز غلامی رونق بسزائی داشت و انسانها مثل حیوانات و سایر مواشی در بازار ها فروخته می شدند و چنانچه گفتیم خان و ملک با تقدیم کردن دختران ماهروی و پسران خوش صورت شان بنام کنیز و غلام یا صورتی و خدمتگار برگرده اکثریت سوار بودند و مفهوم زندگی برای حکمرانان و افسار حاکم که بر سر نوشت مردم شکم و شهوت بوسیله استعمار بیرحمانه ای از طریق اعمال زور برعیت بینوا تشکیل میداد.

عده انگشت شمار و محدودی که در آن روزگار داریتی داشتند و از نعمت سواد نسبتاً بهره برده بودند با مشاهده و احساس این حالت اسفبار و با ادراک بیداری که در سراسر جهان پدید گشته و بشر هر روز به پیروزی های بزرگ و چشمگیر در جهت نیل به مدنیت و زندگی غرور آفرین دست می یافت و گام های بلندی میراشت سخت متاثر و غمگین بودند و با دیدن وضع نهایت درد ناک مردم کشور خود که حقیقت چون دوره های تاریک بردگی با مرگ و نابودی دست و پنجه نرم میکردند دچار آشفتگی و انقلاب درونی میگشتند.

موجودیت ناتوانیهای رقت انگیز در عرصه های حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و خاصاً عرصه زندگی سیاسی کشور که با وجود افتخارات بزرگ تاریخی خود تحت سلطه انگلیس ها بسر میبرد و این بار ننگین را حکمرانان مزدور بر دوش آن تحمیل کرده بودند احساسات مقدس وطن پرستی و استقلال طلبی آن ها را شدیداً جریحه دار ساخته و نام پرشکوه آزادی را در سرلوحه مبارزات شرافتمندانه شان قرار میدارد.

اعلیحضرت امان الله خان مرحوم پسر امیر حبیب الله که برخلاف وابستگان "والاتیار" خود ندرتاً از احساسات عالی وطن خواهی برخوردار بودند با ملاحظه وضع غم انگیز در کشور و مشاهده حالات تهوع آور دربار پدرش که در صدر کارنامه های شان تن پروری و شکم پرستی و شهوت رانی جای داشت بخاطر تمنیات عالی انسانی خود و همقطارانیش یعنی جوانان آن وقت با وجود برخورداری از القاب شهزاده بودن از وجود پدر و کارهای ناپسند او در امور مملکت احساس نفرت و انزجار میکرد و در تشویق جوانان آگاه بمنظور خاتمه دادن بحیات شرم آور جبین به آستان بیگانه سائیدن نقش فعالی داشت و در پی طرح نقشه بود که بتواند زمام امور را بدست گیرد و افغانستان و مردم آزادی دوستش را از قید اسارت برهاند و بنعمت پرافتخار استقلال ملی و حاکمیت کامل بر مرز های شناخته شده آن که با سر و جان برای حصول آن آماده خدمت بودند برساند.

چنانی که نوشته شده و روایت میشود به قتل رسیدن امیر حبیب الله روی همین منظور طرح و به نیت خاتمه دادن حکمرانی انگلیس ها در افغانستان صورت گرفته است.

وقتی امان الله خان به قدرت رسید مردانه وار همانطوریکه شایسته یک زعیماً واقعاً وطن خواه و خدمتگار یک ملت است طی سخن رانی پرهیجانی در محضر هزاران هموطن خود در پل باغ عمومی کابل شمشیر از غلاف بیرون کشید و سوگند یاد کرد که آزادی کشور را ولو بریختن خون شخص خودم تمام شود حاصل کند.

اعلان جهاد شرافتمندانه و اتخاذ تصمیم شجاعانه اش در مقابل انگلیس توده های مشتاق به آزادی و استقلال ما را در سرتاسر کشور برای حصول و دستیابی به این مأمول مقدس بسیج کرد و در پناه همت و پایمردی قهرمانان رزمنده و سر سپردگی بیدریغ جوانان افغان یک بار دیگر علم مبارک حریت کامل سیاسی در فضای ام البلاد نامی به اهتزاز درآمد و مردم حق شناس افغانستان مخصوصاً جوانان آنروزگار اهل علم و معرفت اصناف و اقشار مختلفه وطن محبت امان الله خان را بااخلاص و ارادات بیریا در سینه خود میپوراندند و از دل و جان به اطاعت از فرامین و اوامر رهبر محبوب شان احترام میگذاشتند.

فئنه دیگر

در اینجا بخاطر آن به توضیح جریانات کارنامه های اعلیحضرت امان الله خان به صورت مفصل تماس نمی گیرم که هدف از نوشتن این کتاب تالیف تاریخ بشیوه مورخین و سبک متداول آن نیست بلکه هدف اصلی تشریح واقعات بغرض آشنا ساختن خوانندگان عزیز خاصاً نوجوانان معاصر و مردم بیخبری که در طول سالهای اخیر قصداً ذهن آنها از آگاه شدن حقایق و قضایای کشور انحراف داده شده میباشد و از جانب دیگر من یک واقعه نگار هستم نه یک

مورخ و سالهای غم انگیز مجموعه ایست از تشریح اجمالی رویداد های وطن مان که بوسیله اعمال نفوذ بیگانگان شیرازه حیات ملی و اجتماعی و سیاسی اش برهم زده شده است . چنانچه استعمار کهن کار برتانیای پس از رستاخیز عظیم ملت افغانستان بقومانده مستقیم غازی امان الله خان وشکست ننگین خودش با وجود داشتن مدرن ترین سلاح وسپاه در آنروزگار علیه زعامت افغانستان بخروش درآمده و درپی طرح وتطبیق نقشه های وحشیانه وخونینی افتاد که هنوز آن پشوی آرزومند و ترقی پسند افغانستان که میخواست پلانهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی خود را بمنظور جبران پسمانی های دوره اسارت در ساحه عمل پیاده کند و تصمیم داشت تا نیرو لایزال پرتوان مردم خود را در طریق تولید بهتر ومتکی به خود به حرکت در آورد که فتنه ها آغازیندن گرفت و دست حيله گرد استعمار از آستین بلند تفتین آن بیرون آمد وکیسه های زر سرخ بجواسیس که قبلا در نظرگرفته شده بود توزیع شد تا توده های عقب نگهداشته شده افغانستان را علیه نهضت امانی و جهاد برحق ومقدس آن بر علیه ظلم واحجاف وتاراج منابع طبیعی مملکت بوسیله بیگانگان با شکست روبروسازند خودش را نیز از صحنه سیاسی وزعامت افغان که دیگر با وجود اوتمام مقاصد شوم استعمار از میان رفته بود براندازند تحریک احساسات پاک مذهبی مردم از طریق براه انداختن تبلیغات منفی وسرتاسری کشور بواسطه اجیران سپاه روی و آنانیکه اصلا مسلمان نبودند وحتی از افغانستان نبودند و صرف بخرض اغوای ملت دیانت پرست ما ماسک اسلام بصورت کشیده بودند و در قالب روحانیت شروع به تخریبات و تحریکات نمودند . شاگردان که در مکتب تبلیس وتفتین انگلیس درس فتنه انگیزی، درس بجان هم انداختن، درس اغوا وسواس آموخته بودند با چنان مهارت در خدمت بادران خود قرارگرفتند که نتیجه اعمال کثیف وننگین آنها منجر به سقوط دولت امانی شد. و پادشاه نی بلکه رهبر معنوی و دلسوز افغانستان بناچار وطن را ترک گفت .

چهره ناشناخته ای بنام حبیب الله "بچه سقاب" که روایت مردان آندوره اصلا مرد عیاری به تیپ همان روز جامعه ما بود واصلا از درس ومکتب بهره نداشت تخت و تاج امانی را در میان آشوب و خانه جنگی های خونین ونکبت باری تصاحب کرده عده عمامه بسر ها او را خادم دین رسول الله (ص) لقب دادند و پادشاهی را برایش متبرک و شایسته اعلان نمودند.

نه ماه تمام کشور در آتش کینه و نفاق و جنگ های مرگ آور قبیلوی همراه با سانحات درد آوری سوخت جوانان چیز فهم و آگاه بجرم افکار روشن و جرم علاقه مندی به تعالی و ارتقای معنوی وطن بعنوان طرفداران و هواخواهان امان الله خان تحت اسم "لاتی" وملحد متهم شدند و با وضع دلخراشی یا مستقیماً بقتل رسیدند ویا در زندان های هولناک و سهمگین زیر ضربات شلاق بیرحمانه سقابیها که احساسات دینی شان قصداً بمنظور دهشت افگنی بیشتر توسط ایادی انگلیس بنام پیشوا های مذهبی تحریک می شد جان می سپردند.

مال وهستی و احشام وزمین مردم بی گناه و بی دفاع بدست استفاده جویان وموقع طلبان به غارت میرفت وطن در گلیم ماتم نشسته بود.چرخهای اقتصادی بکلی فلج اراضی بایر باغ ها وتاکستانها خالی از سکنه وبدون ثمر مانده بود مردم از خوف مرگ . ازخوف جان خود واولاد خود دم فرو بسته در گوشه های ساکت وخاموش می خزیدند.یس

پیراستعمار چون مارزخم خورده عطش انتقام جوئی اش تسکین نمی شد و دلش از این همه ظلم و بیداد برقت نمی آمد .چون قبلا از دست این ملت شکست خورده بود ، رسوا شده بود، منافع خود را از دست داده بود و استقلال سیاسی افغانستان را برسمیت شناخته بود معهداً برای جبران شکست نظامی اش در سرزمین عقاب ها ، عقاب های که پوز لشکرش را بزمین مالیده بودند و کوس افتضاح ورسوائی او را در جهان بصداء آورده بودند نقش انتقام انگیزی در پیشن گرفته و تلاش میکرد برای سرنگونی و پارچه پارچه کردن نیروی مردم افغانستان جنون آمیز تر ، خونخوارتر و بیرحم تر باشد و برای تطبیق این مقاصد شوم ونقشه های پلید و طرح های نفرت بارش پلانهای کشیده بود . چنانچه قبل از پیروزی پسر سقاب و قبل از سقوط

سلطنت امانی محمد نادرشاه را که در اردوی امانی صاحب مقام ارشد بود و از سالها قبل به قول راویان مورد اعتماد قرار داشت و روی اسمش صحه گذاشته شده بود به بهانه مریضی از افغانستان بیرون کشیده بودند تا نخست به وسیله اغتشاش داخلی توده های مردم را بخاک و خون بنشانند و بعداً که ملت کاملاً خسته شد و کاملاً به ستوه آمد و کاملاً مقاومت خود را از دست داد آنگاه خود آماده قبول رژیم دیگری بجای رژیم سقابی خواهند شد و انگلیس برای بمیان آوردن چنین رژیمی اطمینان داشت و میدانست که توسط گماشته مثل نادرشاه در اس آن میتواند در افغانستان منافع سیاسی خود را مطابق ایدالش حفظ کند ، حقایق چاپ شده در مطبوعات عالم و درین آواخر نشر یک سلسله اسناد مکتوم مانده بوسیله مورخین و نویسندگان مؤنیدان حقیقت میباشد که انگلیس این پلان را با قبول مصارف گزاف مالی و مهارت تمام سیاسی عملی ساخته است .

نادرشاه از راه پشاور در قبایل جنوب مملکت یعنی سرحدات پکتیا وارد میشود و چون نفاق افگنی های عمال انگلیسی و موجودیت حکومت بی لگام سقابی مردم سمت های مختلف مملکت را درمقابل هم دشمنانه قرار داده بود و خاصتاً اهالی جنوبی شدیداً متاثر و سرکوب بودند و این زمینه های مساعدی بشمار میرفت که نادر شاه توانست از ان به نفع خود بهره برداری کند چنانچه عده از سران قبایل جنوب و شرق را بوعده های دادن مناصب بزرگ نظامی و حق دست داشتن وسیع در مسایل سمتی با خود همدست ساخت و آنچه بیشتر در راه بقدرت رسیدن او کمک کرد طرح نقشه زیرکانه بود که او با پخش اوراق و فرستادن قاصدها تیزتک به اطراف و اکناف مملکت این شایعه را پخش نمود که مقصد از مجاهدت و تلاش خود و برادرانش برگرداندن اعلیحضرت امان خان بوطن و قایم نمودن قدرت سلطنت او میباشد.

انگلیس ها میدانستند و متعقد بودند که جز با بکار بستن همین حيله نمیتوانند نادرشاه را به اریکه قدرت برسانند و بازهم به خوبی درک کرده بودند که ناجی استقلال ملی افغانستان یعنی اعلیحضرت امان الله از محبوبیت کامل نزد کافه ملت بجز عده نمک حرام و ناسپاس و بی علاقه به حیثیت ملی و سیاسی کشور برخوردار است ، مخصوصاً منورین اهل خبره و آرزومند پیشرفت مادی و معنوی افغانستان.

سرسپرده بی ریا و فداکار او محسوب می شدند از حقایق پشت پرده و زدو بند های منحوس هیچکس آگاهی نداشت معهداً بخش این تبلیغات در بسیج کردن مردم افغانستان به آرمان آمدن پیشوای محبوب شان درحالی که ملت از جبر نظام برسر قدرت به ستوه آمده بود تاثیر فراوان بخشید و شورش علیه پسر سقاب و عمال او از چهار طرف برپا شد افکار عمومی پیروزی نادرشاه را بمقصد برگشت مجدد امان الله خان و درعین حال به پایان آمدن دوره اغتشاش و خون ریزی و برادر کشی و به امید قایم شدن نظام عدل و قانون در مملکت پشتیبانی میکرد سقابی ها نیز دست از مقاومت نمی گرفتند و خود را شایسته رهبری کشور بنام خدمتگاران صدیق کلمته الله اعلان می نمودند.

کمشکش و زدو خورد ادامه داشت نادرشاه آهسته آهسته به طرف کابل نزدیک مشد و توده های پاک ملت که واقعاً تبلیغات و پروپاگند آمدن شاه کشور را قبول کرده بودند صمیمانه و صادقانه او را یاری میکردند تا اینکه سقابی ها به زانو درآمدند و قدرت بیشتر مقاومت را در خود ندیده و حبیب الله و همراهان نزدیکش ارگ شاهی را ترک گفتند و دردهات شمالی مخفی شدند نادرشاه از طریق ولایت لوگر وارد کابل شد و چون شاه ولی خان برادرش قبل از وی داخل کابل شده بود به همین لحاظ لقبش را فاتح کابل گذاشتند که به عباره ساده مردم مارشال خود ساخته تا روز مرگش " کابل گرک" میگفتند. و بدین ترتیب دوره نه ماهه اغتشاش سقابی با پشت سر گذاشتن ویرانه های زیادی به پایان رسید و پسر سقاب با تعداد از همکاران نزدیک خود توسط نادرشاه بقتل رسید.

در هنگام تصرف کابل و اشغال ارگ شاهی بطوریکه تاریخ معاصر ما و مردان زنده عصر او گواه هستند محمد نادرشاه بار دیگر با طرح نقشته ماهرانه بنفع خود اقدام کرد و آن جمع نمودن سران قبایل بود، عده از روحانیون بود که بوسیله آنها خود را شایسته تر از اعلیحضرت امان الله خان برای پادشاهی افغانستان اعلان نمود و این تحمیل را تقاضای ملت نسبت به انتخاب خود بحیث پادشاه افغانستان جلوه داد و تمام تعهدات قبلی اش را در برابر ولی نعمت خویش بدست فراموشی سپرد.

اونه تنها به غصب تاج و تخت مملکت پرداخت بلکه با درک و آگاهی این حقیقت که میدانست وفاداران امان الله خان بر علیه او قیام خواهند کرد تمام رجال طرفدار و هواداران جانبازان را در مقامات لشکری و کشوری از میان برد حتی آنان را که در موقع آمدنش در مقابل سقابی ها وی را یاری کرده بودند و مدد رسانده بودند از سرراه خود دور کرد چنانچه قتل نا جوانمردانه و بیرحمانه سپه سالار چرخ شهبید غلام نبی خان را و زجر کش کردن نایب سالار چترالی پتن بیک خان و امثال آنها که از شخصیت های نیک نام و با دیانت و هواداران نهضت امانی بودند میتوان مثال داد.

استعفای عبدالهادی داوی سفیر آنوقت افغانستان در پاریس به نشانه اعتراض در مقابل نقض تعهدات نادرشاه که در برابر امان الله خان صورت گرفت میتواند نمونه دیگر از عدم رضایت مردم نسبت به سلطنت او بحساب آید اگر چه عبدالهادی داوی امروز در سن نزدیک به صد سالگی عضو پرافتخار جبهه ننگین "پدر وطن" نظام وطن فروش پرچمی ها میباشد.

بعد از تکیه زدن به اریکه سلطنت یکی از اقدامات بزرگ و موثرش این بود که تمام قدرت اداری و نظامی و سیاسی کشور را بین خودش و برادرانش محمد هاشم، شاه ولی، شاه محمود و بعداً اعضای خانواده های آنها و سایر وابستگان کریمانه و سخاوتمندانه تقسیم کرد.

جرگه خود ساخته را که از میان سران قبایل با دادن امتیازات و تطمیع های بزرگ بمیان آورده بود آله دست و وسیله انتقام قرار داد و به فتوا و تصویب آنها که با تأسف تعداد زیاد شان بیسواد بودند دست به قتل های فجیع و دسته جمعی مردم شریف پروان بنام سقابی ها زد و بطوریکه موسفیدان آن روزگار حکایت میکنند روزی نبود که ده نفر بدهن توپ بسته نشوند.

ده ها نفر به ضرب گلوله از پا نیفتند و ده ها نفر به نوک برچه سینه های شان دریده نشود.

زنجیر و زولانه نمودن به غرب و غراب بستن در سیاه چال ها فرو بردن جزیرنامه روزانه سلطنت داری بود.

خانه های منورین طرفدار نهضت امانی در نیمه های شب به شکل وحشیانه ای مورد تهاجم عمال دولت قرار میگرفت مال و زندگی شان به تاراج میرفت. رحمی به زن و فرزند کسی نمی شد برای سرکوبی و ترساندن هرچه بیشتر مردم و ایجاد رعب و خوف در جامعه به هدف استحکام بخشیدن پایه های این قدرت دست به تشکیل یک سازمان ترس انگیز جاسوسی بنام "ضبط احوالات" زده شده تعداد کثیری از پست ترین عناصر از طریق عضویت این سازمان به جان مردم افتادند. جایداد داد ها و مایمک شرعی و قانونی و حتی ارثی بسیاری از افراد و اشخاص بیگناه زیردسیسه امانی بودن ضبط و بطرفداران خود شان تقسیم شد عده از "کله خوران" و استفاده جویان عشایر و قبایل را بنام اعزاز به القاب و عناوین مطمئن و مختلف بدور خود جمع نموده سلطه مطلقه اش را بوسیله دادن امتیازات قبیلوی، تفوق ستمی و مذهبی و لسانی به آنها محکم میکرد. ایجاد تفرقه و نفاق و تحریک قبایل و اقوام مختلف به نام های پشتون، بلوچ، ازبک و هزاره و تاجک بمنظور دوام قدرت خود و خانواده اش با تأسف از آن واقعات و رویداد های مشهود و غیرقابل انکار است که کمتر کسی در افغانستان میتواند از تائیدش چشم پوشی کند اما آنچه را به وضاحت باید معتقد شد این است که بوسیله فشار و نیرو

جبر امکان دوام و تحمیل اراده فردی و یا گروهی به صورت مستدام بر ملتی متصور نیست چنانچه با تمام ملاحظات و احتیاط کاری و بسط و به جان هم انداختن جواسیس به جان مردم نادرشاه نتوانست جان خود را در مقابل روحیه انتقام جویانه و آزرده ملت حفظ کند بطوریکه بعد از سه سال حکمرانی مزورانه سر انجام بدست شیر بچه دلاور و شجاع هزاره شهید عبدالخاق شاگرد آنروز مکتب نجات که یکی از نمک پروردگان سپه سالار فقید غلام نبی خان چرخ‌ی بود در روز روشن در محفل توزیع شهادتنامه طلاب معارف در مقابل چشم صدها تن محافظ و نگهبان غرقه در سلاح از پای درآمد و بضرب گلوله های آتشی که از لوله تفنگچه عبدالخاق پیهم و متهورانه برون میجست و مستقیماً به مغز و قلب او می نشست در خون خود غلطید و رهسپار دیار عدم شد.

عبدالخاق و عبدالخاق ها را گرفتند و هنگامه به قتل رسیدن نادر در سراسر مملکت و جهان پیچید.

انگلیس ها که به دقت وضع افغانستان را زیر نظر داشتند با آگاهی از قتل و کشته شدن نادر بهنگام و غیرقابل پیشبینی درمورد نادرشان سخت به بوحشت افتادند و فوراً بار دیگر نمایندگان و اجنت های وفادار خود را در کابل متوجه عواقب وخیمی ساختند که گویا اگر آنها هرچه سریع تر دست به فعالیت و اقدامات جدی نزنند این واقعه غیرمترقبه باعث بروز حوادث خونینی خواهد شد و پلانهای دیکته شده آنها نقش بر آب خواهد گشت معهذاً یک گروه شناخته شده و منفور مرتجعینی که روزی به حبیب الله پسر سقاب ناجی دین رسول الله "ص" لقب داده بودند به همدستی عده درجه دار و سردوشی والای قبایلی یعنی همان جرگه نام نهاد و آله دست دربار دور هم جمع شده و نقشه بقا و دوام سلطنت در خانواده نادرشاه را پیریزی کردند. چون ملت خسته بود. ملت رنجیده بود. ملت ظلم کشیده و بستوه رسیده بود. ملت بیچاره شده بود در فرجام بعد از تحمل خانه جنگی های دوره سقابی در مدت سه سال سلطنت استبدادی نادرشاه خسارات زیادی مالی و جانی را قبول کرده بهترین و شریفترین و صادق ترین فرزندان خود را از دست داده بود بناچار مهر سکوت بر لب زده و بدین ترتیب پادشاهی نادرشاه میراثی شد و این میراث گرانبها بفتوای کسانیکه در بالا ذکر خیر شان را کردیم به محمد ظاهر شاه پسر شانزده ساله او انتقال یافت و اما در حقیقت گرگ گرسنه و خون آشام و تشنه بخونی بنام سردار محمد هاشم برادر محمد نادر شاه با داشتن عنوان رئیس حکومت به حیث مالک الرقاب کامل و بی حریف بجان ملت مظلوم و ستم کشیده افغان رها گردید.

از همان روز نام نادر شاه بنام "علیحضرت شهید سعید غازی ناجی و محصل استقلال افغانستان مسمی شد.

مرگ نادر توفان غم و اندوه را بار دیگر در جامعه افغان برانگیخت. این توفان بخاطر تأثیر گذشت او نبود بلکه توفان ماتم جدیدی بود که با اقدام عبدالخاق و ازپا درآمدن نادرشاه بر فرق ملت باریدن گرفت. بهانه تازه بدست حکام ظالم افتاد و وسیله نوی جهت سرکوبی توده ها بمیان آمد.

عبدالخاق شاگرد مدرسه بود، هر خانواده که پسر مکتبی داشت و هر پسری که در روشنی معرفت سر در آورده بود این توفان دامنش را گرفت و از خطر پیگرد مصون نماند.

هنوز نعل در خون غلطیده نادر شاه سرد نشده بود که شاگردان مدارس را عساکر حلقه کردند و تعداد زیاد شانرا در همان روز و در همان لحاظات نخست با پای و دست بسته بزند آنها انتقال دادند. چه خانواده هائیکه در انتظار برگشت جگر گوشه های شان منتظر ماندند و این انتظار کشنده اصلاً پایان نیافت بشکجه های وحشیانه به امر سردار محمد هاشم درمورد اسیران و گرفتاران متهم به قتل و تحریک شروع شد. چه جوانان نارس و بیگناه. چه انسان های معصوم و بیخبر که به این اتهام اسیر شده بودند جانهای شیرین خود را در زیر ضربات

جبروستم مستنطقین مستبد ظالم هاشمی در نهایت نامرادی و ناکامی در بهترین سالهای زندگی یعنی در آستان بلوغ و شباب از دست دادند و جام شهادت نوشیدند. چه فامیل های سیه روزه بینوا که جگر گوشه های شان به جرم شاگرد بودن مکتب و بجرم همصنف عبدالخاق شهید بودن و به جرم دریک مکتب با او سبقت خواندن در خون نشسته و قلب هایشان به آتش کشیده شد.

شخص عبدالخاق فقید را بطوریکه روایت باقی است در نهایت قصاوت قلب به ترتیبی که از وی میپرسیدند با کدام انگشت ماشه تفنگچه را فشار دادی و بعد انگشت او را میبردند و با کدام چشم نشان گرفتی او را میکشیدند و خلاصه هر عضو بدنش را در مقابل پرسشی قطعه قطعه میبردند تا به شهادت رسید بعد از شهادت جسم بی روح آن شهید را در میان قفسی گذاشته در چهارراه معروف پل باغ عمومی کابل بپایه آویخته بودند که استخوانهای بی گوشتش سالها در میان قفس جلب توجه میکرد.

کار حکومت هاشم به تحقیق کردن در زمینه قبل نادر خلاصه شده و از مرگ برادرش وسیله جدیدی برای سرکوبی دشمنان خود که در حقیقت تمام ملت افغانستان بود درست کرده بود. معارف تعطیل شد. کودکان و نوجوانان آواره و بی سرنوشت شده بودند. هرکس از مکتب و مکتب رفتن میترسید و با شنیدن آن تنش بلرز می افتاد مدرسه را شوم میدانستند و بخاطر نخواستن سالهای سال از دادن اطفال شان بمدارس ابا میورزیدند مخصوصا تا همین چند سال پیش در سراسر مملکت مردم مرفه و آرام با دادن رشوه و عذر جلو رفتن کودکان خود را به مدارس میگرفتند چون یاد خاطرات تلخ گرفتاری شاگردان دوره عبدالخاق و سانحات دلخراش آنها چون تابلوی مخوف و دهشتناکی پیش چشم خانواده ها جلوه گر بود و از ترس اینکه مبادا باز چنان سرنوشتی اولاد های شانرا دامنگیر شود اصلا از مدرسه و مکتب متنفر شده بودند. از جانب دیگر وقتی در همان سالهای اول بخاطر نورچشمی های خانواده های وابسته به چند مدرسه محدود کشوده شد معلمین ادبیات این بیت لعنتی را که " مرحوم محمد مسعود" از آن نقل قول کرده است روی تخته های سیاه با خط درشت برای شاگردان می نوشتند که :

" هرگز نخورد آب زمینی که بلند است"

یعنی همیشه باید برده بود، همیشه باید فرمان برد و اطاعت کرد، همیشه باید دست به ادب ایستاده و گردن نهاد. و زیرتأثیر همین فرهنگ منحنط تا امروز وقتی کسی از دهات ملک ما پرسیده شود اسمت چیست میگوید:

غلام شما " فلانی"

شیوه حکومت کردن به شکل دوره بردگی درآمد. حاکم و مامور و قاضی و کوتوال و حتی محتسب و چوبکی مالک الرقاب خلق بودند. رشوت و تارتق و قلمانه، و سوغات و پیشکش چای پولی جز سنت های قبول شده و لایتنجا و از جمله فرایض اجتماعی رعیت شمرده میشد. درس بلی صاحب گفتن و نوکر شما و غلام زاده شما هستم از باب ادب بودن و تربیت سلیم نمایندگی میکرد بازار چاپلوسی و تملق گوئی رونق بسزا داشت. شخصیت کشی، نابود کردن استعدادها پاداش برای فاعلین آن رتبه و مقام و منصب و بدست آوردن زر و زمین بود یک مشت آدم چاپلوس و بیخاصیت و فرومایه و ظالم رجال کشور و گردانندگان چرخ های مهم مملکتی را تشکیل میدادند، میله های ادبی ما در وصف قیماق چای و تعریف ارغوان زار های برپامیشد، شعرا برای خال پیشانی نوزادان دربار شعر و قصیده میگفتند و در مقابل این خوش خدمتی ها حلوا و شیرینی و دستار صاحب میشدند مضامین بگردابا و نویسندگان ما در ثنا و صفت و جعل اراجیفی در وصف کارنامه های پوچ و بی ارزش سلاله نادری و راس آن سردار محمد هاشم خان که همه کاره بود خلاصه میشد. چون یک گروه غارتگر و تجاوز و طماع براقصا و سیاست مملکت سلطه مطلق داشتند فرهنگ ما نیز از راه اصیل آن به بیراهه کشانده شد،

نویسنده و ترجم، شاعر و مولف مجبور ساخته میشدند که در وصف اربابان زرو زور قلم فرسایی کنند ظاهرشاه تا روز مرگ هاشم نقش عملی در رهبری کشورنداشت فقط بازیچه کوکی به شمار میرفت که مطابق رهنمود عمو جلادش نقش خود را روی سترژسلطنت بازی میکرد جریان این حالت نا به سامان که در قبال خود مصیبت های کشنده و فراوانی را به ارمان آورد نه تنها کشور را از مسیر روندش بسوی تعالی و ترقی باز میداشت بلکه آزمندی و حرص ارضا نا پذیر هاشم جلاد به جای رسیده بود که تجارت و بازرداری، حاصلات سرشار باغ ها تاکستانها و محصول کشت و زرع زمین های دولتی، درخت و جنگل بیت المال یک جانبه وی پسران و ظالمانه بسود او فروخته شده پولش به حساب شخصی وی در بانک ها انباشته میشد. باغ و زمین شخصی و شرعی مردم حتی مال التجاره سوداگران ملی افغان زمین از خطر تجاوز و مصون نمی ماند و چون نوشتن مثال و ذکر نمونه های چاپ شده از طاقت این کتاب بیرون است بخاطر اینکه طبیعت مستبدانه او را معرفی کرده باشم صرف این حکایت را از کارنامه های ننگینش نقل میکنم:

" دو مرغ را تحت تربیت گرفت آنها را با دادن آب و دانه فراوان چاق و چله ساخت و بعد از مدتی فکر میکرد نقشه اش عملی شده سردار محمد داود و سردار محمد نعیم را نزد خود خواست و به آنها گفت مرغها را بجان هم رها کنند و آنگاه که هر دو مرغ بسوی هم دیگر پرکشیدن و منقار دراز کردند و به پیخ زدن آغاز نمودند و جنگ شدید در گرفت ناظر اوضاع شد و خون از سرو صورت مرغ ها چکیده پراکنده میشد و بروی لباس های برادرزاده های نازدانه اش مینشست آنها بخاطریکه از ریختن خون مرغ ها بروی لباس هایشان جلوگیری کنند صحنه را ترک گفتند و هاشم نیز دم فرو بست و چیزی نگفت و بعد از گذشت یکماه دیگر بار دیگر آنها را نزد خود طلبید و امر داد هر دو مرغ را که در حال فاقه نگهداشته شده بود بیاورند و به برادرزاده هایش گفت مرغها را به جان هم رها کنند چون در وجود ضعیف مرغ ها که گرسنگی کشیده بودند نیروی وجود نداشت بدون اینکه بصورت یکدیگر بپرند بی صدا هر کدام در گوشه خزینند و داود و نعیم همچنان در اطاق باقی مانده بودند. هاشم فیلسوفانه سر برداشت و به آنها گفت که شما مراد مرا از این موضوع درک کرده اید آیا تا اکنون فهمیده اید که من چرا این دو مرغ را اولاً سیر نگهداشتم و بعداً آنها را به جان هم انداختم شاگردان مکتب تبلیس هاشم سر به زیر افکنده اظهار بی اطلاعی نمودند. عمو شروع به بیانات علمی کرد و گفت اگر ملت افغانستان را سیر نگهدارید بجانتان خواهند افتاد و این قدرت به خانواده ما باقی نخواهد ماند ولی اگر آنها را در حالت گرسنگی و بخور نمیر قرار دهید می بینید که چقدر تسلیم و مطیع شما خواهند بود. اعتقاد به محروم نگهداشتن ملت از تمام نعایم مادی و معنوی ایجاد خوف و ترس بین توده ها و روحیه اطاعت و تسلیم در مقابل اوامر و فرامین دستگاه حاکمه روش خاص و شیوه کار حکومت سراد محمد هاشم شده بود. او سمبول غضب بود سمبول فرعونیت و سمبول وحشت. نامش مو را برتن افراد راست میکرد چنان هول انگیز چنان دلهره آورو چنان بیرحم بود که یاد امیر عبدالرحمن خان را در دل ها زنده کرده بود کسی را در مقابل او یارای دم زدن نبود. حرفش قاطع و حکمش نافذ و فرمانش بدو تعال و معطلی مرعی الاجرا بود. خودش قانون بود خودش فرمان بود و یک کلام همه چیز بود. میگرفت، میزد، میبست، بزدان می انداخت، میکشت و تعبید میکرد شبکه جاسوسی آن فوق العاده فعال و فوق العاده خطرناک بود در هر کجا میدیدند دماغی وجود دارد و یا سری هست برتنش میارزد فوراً بدادن راپور میپرداختند زندانها آشکار و مخفی از مغز ها انباشته شده بود. کلان های قوم را به بهانه های مختلف بکابل دعوت میکرد و آنها را ماه ها و سالها اجازه برگشت به مسقط الراس شان نمیداد.

موجودیت این حقایق غم انگیز در زندگی مردم افغانستان که در عصر بیداری عالم و موفقیت های آنها در زمینه های تکامل اجتماعی با فشار روز افزون جبر و تعدی رژیم هاشمی روز بروز ملت را مضمحل تر، نا توان تر و بیچاره تر میساخت کسانی را احساس داشتند، درد

داشتند، وطندوستی و نوع پروری داشتند بر می انگیزت. آنها رنج میبردند و خون میخوردند و سرانجام ناگزیر می شدند که دست زیر الاشه ننشینند و چون کلوخ چشم دار ناظر ستم کشی ملت خود نباشند. مطالعه تاریخ پرشکوه افغانستان و ننگ تحمل این جبر بر نیروهای بزرگ ولی خوابیده نگهداشته شده و مظلوم شان چنان به روحیه آنها اثر میگذاشت که برای نجات مردم از شر این مظالم آنها به وسیله یکفرد پیوسته میاندیشدند و در پی تلاش راه و وسیله نجات میگشتند. چاره دیگر جز سازماندهی های کوچک از عناصر بیدار و متجسس نمی یافتند. این همان گروه های باقی مانده از نهضت امانی بودند که آرمان والای خدمت در راه توده ها و نجات آنان از چنگال استبداد سهمگین هاشمی چون شعله های مقدس در دل شان زبانه میکشید. اگر چه پاداش کوچکترین عمل سیاسی در آن روزگار چشیدن زهر مرگ از دست آدم کشان هاشم بود. اما عشق سرشار به نجات جامعه به آنها قوت میداد تا با گرد هم آئی های مخفیانه اوضاع اسفبار مملکت شانرا که با وجود غنای سرشار طبیعی و نیزوی بی نظیر پرتوان قدرت بشری در آتش فقر و بد بختی و بیداد و جهالت و از همه بدتر بردگی و تسلیم بمرگ تدریجی قصداً به وسیله رهبری و اعمال نفوذ جابرانه خانواده نادری میسوختند و توسط ایادی دربار در لباس مبلغ و روحانی فریب داده میشدند که اصلاً زندگی مسلمانان بعد از موت شروع میشود یعنی سوختن در آتش جبر و دم فرو بستن و پایداری در مقابل آن و دفاع نکردن از خود و حقوق حقه خود پاداش اخروی دارد. مورد ارزیابی و افشای گری قرار داده توده های ملیونی مردم شانرا بر حکم رسالت تاریخی و مسولیت وجدانی شان در برابر این نیرنگ های وسواسه افروز قرار دهند. اصطلاح دیوار ها موش و موش ها گوش دارند به خاطر آن زبانزد خاص و عام و مخصوصاً حلقه های آگاه و متحسس گشته بود که میدانستند توله سگ های دربار در همه جا پوز دراز میکنند و بود میکشند و کار آنها معرفی و وطنپرستان به عسس نامدار و مشهور و کوتوال بلند بالای سردار محمد هاشم که نصف چهارراهی معروف شهر کابل اندوخته افتخار دوران میر غضبی اش شمرده میشود میباشد.

ملت ما خاصتاً طبقه چیز فهم و پرآرمان ما سالهای دراز و طولانی یعنی نزدیک به سه دهه کامل این رنج را تحمل کردن و قربانی دادند. چه انسانهای شریف که با دل های آکنده از محبت خدمتگداری صادقانه برای وطن در سیاه چاه های هاشمی از میان رفتند، چه شخصیت های محبوب و ارجمند و فرزانه ای که به وسیله پیچکارهای زهر آلود در زندانها و مخفیگاه های حکومت مسموم شدند، چه عزیزان ما که با دستهای ناپاک جلادان در بار در نیمه های شب جام شهادت نوشیدند. ولی به حکم این حقیقت غیر قابل انکار علمی که نیروی ملت لایزال و زوال ناپذیر است هر چه این شدت عمل بیشتر میشود نقش و تاثیر نهضت های بشری در تحریک شعور نیرو های ملی و پیشرو جامعه ما نیز بیشتر میگردد و با وجودیکه دروازه های معرفت برای اولاد وطن محدود و مسدود بود و جز یک مشت کتب انتخاب شده که فقط درس بردگی می آموخت دسترسی به منابع و نشرات ارزشمند و بیداری بخش نداشتند. خود آئین جبر موجودیت دیو نیرومند استبداد این حقیقت را به مردم می فهماند که جز با نیرو وحدت و همبستگی و کسب دانش و داشتن آگاهی بیداری در برابر دشمن راه نجات وجود ندارد و جز نیرو لایزال خودشان و مقامت و ایستادگی خودشان کسی آنها را از بدبختی نجات نمی دهد و نخواهد داد. احساس و موجودیت این تحرک از دیدگاه رژیم مطلقه که جاسوسان همیشه به اصطلاح از خون مردم تغذیه میگردند پنهان نماند و استادان مدرسه تبلیسی یعنی خانواده که از طریق انگلستان بکشور بی نوای ما تحمیل و صادر شده بودند "چهار خانواده وارده از انگلیس به افغانستان در کتاب معتبری ذکر شده که هم اکنون در یکی از کتابخانه های یک کشور بزرگ وجود دارد و خانواده سلطنتی نیز جز آن معرفی گردیده است" دست به تلاش و تقلا تازہ زدند ولی درین مرحله خداوند بداد مردم رسید و پنجه زورمند اجل که هیچ مستبیدی در دوران زندگی خود بدان نمی اندیشد گلو قاتل هزاران هموطن معصوم ما را یعنی والا حضرت سردار محمد هاشم را که غافل از روز بازپرس و مواخذه درگاه خداوند بود فشرده

و برای ابد از صحنه زندگی برداشت و انشا الله از همان تاریخ تا روز رستاخیز در تحت السقر باقی خواهد بود و تا قاف قیامت کفار ه گناهان نا بخشودنی خود را خواهد پرداخت.

پس از مرگ او که در دوران زمامداری خود نصف دارائی های عالییه را بنام خود غصب و قبالة کرده بود مبالغ و نقد و اشیای انتیق و امتعه گرانبهای آنرا در بانکهای خارج جمع کرده بود طی وصیت نامه علیحده به حیث میراث نهایت پاک و مطهر خود به سردار محمد داود و سردار محمد نعیم برادر زاده ها و نورچشمی های عزیزش بجا گذاشت. رادیو دولتی سه روز عزای ملی اعلام کرد ولی مردم به همدیگر تبریک میگفتند و نجات خود را از چنگال یک چنین رب النوع تعدی و ظلم بفال نیک میگرفتند.

حکومت سپه سالار سردار شاه محمود

چنانکه اشاره کردیم تلاش های پیروان مکتب تبلیغ برای فریب و اغوای ذهنیت مردم ما در جریان بود که مرگ به سراغ هاشم آمد و این مرگ نا به هنگام چانس تطبیق پلان های در باره بشکل دیگر به میان کشید هاشم رفت ولی شاه ولی و شاه محمود باقی بودند آنها میخواستند به نوبه خود اظهار وجود کنند و به نوبه خود ثابت سازند که دست کمی از برادر برزگ خود ندارند شاه ولی چون بنام وکیل سلطنت شناخته شده بود، یعنی در مواقع که محمد ظاهر شاه داخل افغانستان نمی بود او بحیث نایب السلطنه اعلام میشد معهذ چانس سپه سالار وزیر حربیه بیشتر بود به همین حساب بود که او مامور تشکیل کابینه شد. مطبوعات دستوری و قلم به دستان چاپلوس آن شروع بمدح سرائی کردند و نوشتند که والا حضرت یک شخصیت دیموکرات، پیشوای ملی و قوماندان شجاع محاذ استقلال ما هستند و مملکت واقعا به رهبری خردمندان شان به اوج ترقی و تعالی میرسد. روزی نبود که دهها وجیزه و موجز و موثر برایش جعل نکنند باغ قصر بیست جریبه سپه سالار در قلب کابل قبله اهل استفاده و چپاول بود و دید و باز دید های بعمل میآورد بنام تماس ها و مذاکرات در زمینه های سیاسی و اجتماعی تبلیغ و اشتها میشد.

حکومت به شکل جدید

شاه محمود به مطبوعات ازادی میدهد و میگوید باید از رای مردم و افکار عامه و عقیده مردم استفاده کرد و آنرا در جهت بهبود مملکت بکار انداخت. وعده انتخابات میدهد. انتخابات پارلمانی. تا اهالی مملکت و باشندگان مستحق کشور وکلای خود را از میان خود شان مطابق دلخواه خود شان تعیین و انتخاب نمایند و در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی مردم وطن سان سهم بگیرند. بازار وعده ها گرم است رادیو و اخبار اصلاح و انیس که یگانه وسیله تبلیغات حکومت به شمار میرفتند با آب و تاب هر چه تمامتر و با اغراق و مبالغه این ارشادات قیمتی را شرح و بیسط داده با اطلاع عام میرسانند مژده میدهند و مبارک باد میگویند حیف که مجله در دستم نیست که در روز رفتن سپه سالار به تالار کتابخانه ریاست مطبوعات وقت در شصت و چند ورق همراه با سی و چند عکس چاپ شده است تا تو ای خواننده عزیز، ای هموطن بیخبر، ای جوان آواره که امروز کشورت در اشغال بیگانه واقع شده است میدیدی و میدانستی که ریشه این مصیبت های دامنگیر من و تودر کجاست و قضاوت میکردی که قلم بدستان ما البته به استثنای عناصر شریفش به خاطر چرب کردن شکم خود تن به چه ذلت داده اند و کشیدن بار ذلت از جانب همین دسته خود فروش بود که صد ها نویسنده ملی و دردمند وطن در دخمه های سرد و تاریک زندانها جان سپردند. کسانی بودند که تحت تأثیر این تبلیغات توام با وعده های رنگین تصور میکردند گرگ قیافه عوض کرده و از خوردن گوسفندان مظلوم دست برداشته است و قصد عبادت دارد ولی کسانی هم بودند که بهتر از خود آنها یعنی این وعده ها را، این دلسوزی ها را این مهربانها و محبت ها را میدانستند و خوب میدانستند که

چه نقشه در پیش است و باز چه منظوری و چه هدفی در پشت این تابلو های بظاهر فریبنده و دلپذیر وجود دارد و پنهان شده.

چون پلان کشیده شده بود باید در مرحله تطبیق و اجرا و عمل قرار میگرفت چنانچه به فرمان سپه سالار ریاست مستقل مطبوعات اعلان کرد و از طریق رادیو و جراید به اطلاع عامه رساند که نشر جراید توسط افراد و اشخاص که آرزوی خدمت از این راه جامعه خود داشته باشد مجاز است و میتوانند به تدویر و تأسیس جراید اقدام کنند.

مرحوم دکتور عبدالرحمن محمودی چهره معروف و معاصر آنروز و میرغلام محمد غبار نویسنده مشهور کتاب ارزنده "افغانستان در مسیر تاریخ" که از مشتاقان آزادی مطبوعات بشمار میرفتند و در پی چنین فرصت بودند با درک این واقعیت که میدانستند:

تواضع های زاهد مکر صیادی بود بیدل که خم خم رفتن صیاد بهر قتل مرغان است

با گرفتن جوازنامه مطبوعاتی شروع به نشر جریده وزین و پرآوازه "ندای خلق" و "وطن" کردند و متصل آن چند جریده دیگر بنام "اولس" و انگار نیز پا به عرصه فعالیت گذاشت و متعاقباً جریده بنام "آینه" شروع به نشر کرد که ظاهراً به اسم یک شخص ولی در حقیقت از جانب حکومت تمویل میشد تا بمقابل جریده های ملی آنوقت نشرات آنها موضع تدافعی بگیرد. گرچه شرایط طباعتی و تخنیکی نهایت محدود بود و این جراید عموماً با گسترش چاپ می شدند ولی چون از نظر متحوی دلچسپ بودند طرف توجه و علاقمندی مردم قرار گرفته بخاطر نشر درد ها و حقایق زندگی روزمره اجتماعی استقبال می شدند.

با نشر یک سلسله مطالب توسط این نشریه های کوچک ولی جسور مخصوصاً "ندای خلق" متعلق به محمودی شهید پرده ها عقب میرود. قیافه آرتیست ها و شعبده بازان در مقابل دیدگان معبوت ملت مورد نمایش قرار داده میشود، نفاق افکن ها، دزدها، بیوطن ها و خفاشان خون جامعه و اعمال و کردار شان محکوم میشود، امضای خط منحوس "دیورند" و فروش تل که میان قبیایل دوطرفه دره خیبر به واسطه تضمین و سئو استفاده ناجوانمردانه یک عده اجیر آنها به وسیله واگذاری و مبیاعه خاک وطن بچاپ میرسد. قصه های غارت و چپاول و ماجراهای هول انگیز ظلم ها و بگلوله بستن دسته جمعی، سرکوبی نهضت های که منجر بقربانی و شهادت هزاران هزار هموطن نجیب و پاک نهاد وطن دوست گشته است تکان دهنده و هیجان انگیز و اشک آور است. از یکطرف نفرت و انزجار افکار عامه را نسبت بچنان دستگاه حاکمه و عناصر و گردانندگان ریا کار را و تحریک می کند و از جانب دیگر لرزه خوف بهمراه دارد. خوف ورعبی که مبدا قطر ه ها یک جا شوند و جویها کنار هم قرار بگیرند و از این اتحاد و همبستگی رود های مست و خروشنده تشکیل شود و بنیاد هستی رژیم ستمگران مزدور در هم پاشیده شود.

شورای دوره هفتم نیز که با استفاده از دیموکراسی فرمانی عده از علاقمندان و چهره های ملی و دردمند بشمول میرغلام محمد غبار و دکتور عبدالرحمن محمودی توانسته بودند در آن از طریق حمایه و کسب آرا بحیث وکلاه شهر کابل داخل شوند بنوبه خود به یک پایگاه مقابله علیه دولت تبدیل شده و برای نخستین بار دستگاه حاکمه خود سررا بمخاطره نفرت عمومی مردم نسبت به اعمال قبیحه آنها روبرو ساخته بودند و شخصیت های خوب و ملی و دردمند که در آندوره وکیل شده بودند اگرچه تعداد شان کم و انگشت شمار بود باز هم میتوانستند در جهت منافع ملی سروصدای بالا کنند و حقایق تلخی را که در زمینه حیات اجتماعی افغانستان که بواسطه حکمرانان آن از راه تمویل اراده های شخصی پدید آمده گام های سودمند و پرثمر بردارند تا راه برای حاکمیت ملی از طریق دست یافتن ملت به سرنوشت شان باز شود و کشور را از حالت غم انگیز زندگی قرون وسطائی بدر آرند بحکم معروفی که گفته اند خاین

خایف است شاه محمود که خیال کرده بود میتواند قیافه اصلی و چهره واقعی ارگان دولت را و در نهایت رژیم تحمیل شده را بر مردم با ماسک دیموکراسی قلابی پنهان کند و نقش یک قهرمان فاتح را بازی نماید و مثل برادر ارشد خود محمد هاشم برممال و جان توده های افغانستان حکومت کند. چنان هاج و واج شد و چنان تصور آن در مورد پلان های عوامفربانه اش که به پیروزی آن خیلی امید وار بود واهی و غیر عملی از آب بدرشد که جز با توسل به همان شیوه های دیکتاتورانه و سرکوب کننده راه را برای ادامه حکومت خود نا هموار و غیر قابل پیمودن دید معهدا با عقب زدن ماسک از چهره واقعی اشت یکبار دیگر نشان داد که :

گرگ زاده عاقبت گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

او که توسط اشخاص اجیر شده بحیث یک شخصیت روف و مهربان ، دلسوز و خیر خواه خودش را در میان مردم خوش باور و صادق ما شهرت داده بود چنان برآشفت و چنان به نعره کشیدن آغاز کرد که اطرافیان از هول جان دست به فرمان استاده بودند و جناب سپه سالار دیوانه صفت و بی ترحم و بدون توجه به اینکه خودش فرمان دیموکراسی صادر کرده و خود قهرمان این بازی بوده است به پولیس و سپاه امر داد تا با قلع و قمع روشنفکران و جمع کردن بساط جراید اقدام کنند.

محمودی و غبار وکیل پارلمان بودند از مصونیت قانونی برخوردار داشتند و مطابق آئین دیموکراسی تحت پیگرد و گفتاری قرار گرفته نمی توانستند و باید حکومت از ولسی جرگه آنها را مطالبه میکرد اما چون دیموکراسی ما فرمانی بود و آزادی ما تحفه ای معهدا کسی که داده بود میتواندست خودش آنرا پس بگیرد چنانکه محمودی شهید و قسمتی از همزمان و هوادارانش را پولیس های وحشی دبار در روز روشن و پیش چشم هزاران گرده آمده نوجوان که تقریباً محصلین و شاگردان صنوف بالای مدارس بودند و در جلودیده هزاران تن از شهریان کابل مقابل خیابان ارگ شاهی گرفتند و مستقیماً به زندان بردند عده زیاد از روشنفکران در کابل و ولایات که سراب دیموکراسی را به گمان حقیقت آن مورد استفاده قرار داده بودند زیر عنوان اخلال گر و مخل امنیت و القاب دیگر که دولت به آنها اعطا فرموده بود یعنی "اوباش و مفسد" گرفتار شدند سحرگاه که مردم دیده از خواب می کشایند می بینند که پرنده کاغذی و ساخته ای دست دربار یعنی "کبوتر خوش پرو فریبا دیموکراسی تخیلی" پرواز کرده باز همان آتش است و همان کاسه و به تلخی محسوس میشود که مدعیان کاذب خیرالبشر نقشه طرح کرده بودند تا چهره های ملی و شخصیت های آروزمند و روشنفکران و هوادارانی را که قصد بیدار ساختن مردم را کرده اند و میخواستند با این وسیله با قدرت حاکمه مستبد در آویزند در یک بازی و فریب سیاسی نخست بصورت دسته جمعی مورد شناسائی قرار بدهند یعنی آنها را نشانی کنند و بشناسند و بعد برای گرفتاری و سرکوبی و از میان برداشتن شان جهت ارباب دیگران تا پند عبرت بگیرند اقدام نمایند. نقشه موفقانه انجام یافت در شهروده مرکز و ولایات مملکت حکام و وسیله جدید برای سرکوبی بدست آورده بودند جنب و جوش بگیر بگیر و ببر ببر در دستگاه اداری و امنیت برپا بود از چوبکی و حواله دار و قاضی و حاکم بنام خوش خدمتی بسته بودند و دسته دسته میگرفتند و به زندانها تحویل میدادند. آنچه باعث عوض شدن گوت های شطرنج شد اختلاف در میان اعضای خانواده سلطنتی بود یعنی میان اشخاص جوان و پیر آن معهدا سرو صدای روز افزون اقشار منور و محصلین به طرفداری از زندانیان سیاسی و باز گردایندن دیموکراسی در کشور بهانه خوبی بدست داده بود. ظاهر شاه نیز دیگر شخصیت سمبولی و نمایشی دیروز نبود و با درگذشت عمو جلادش هاشم احساس آزادی و اراده میکرد و میدانست که او شاه مملکت یعنی وارث تاج و تخت پدر خود میباشد و باید امور کشور را خود بدست بگیرد و مطابق دلخواه خود ترق و فتق امور پردازد این تصمیم باعث میشود تا کاکایش شاه محمود را از مقام صدارت دور سازد ولی شاه محمود به هیچصورت راضی نیست که دست از

حکومت بکشد او خود را وارث برادرش هاشم در مقام صدارت پنداشته و طی مصاحبه با روزنامه اصلاح در مقابل سوالی که از وی پرسیده شده بود میخواست از عهده صدارت کناره بگیرد این شعر را گفته بود:

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک باورمکن که دست زدامن بدارم

اما برخلاف آنچه تصور میکرد شام همانروز استعفایش بعنوان علالت مزاج اعلان شد و استاد خلیلی شاعر دربار محمدظاهر شاه که در عین زمان رئیس مستقل مطبوعات آنروز بود در این رابطه با مولف در سال 1353 موقع که در عراق و کویت سفیر رژیم سردار محمد داود بود چنین گفت: "علیحضرت مرا به حضور طلبیده و امر کردند که استعفای سپه سالار را زیر عنوان علالت مزاج با قدرانی از خدمات اوشان در دوره حکومت وی بدون اطلاع خودش از طریق وسایل اطلاعات جمعی با اطلاع عامه رسانیده شود و ضمناً بصورت تاکید فرمودند که اگر از موضوع کسی اطلاع یابد و این خبر به گوش کاکایم برسد به سرنوشت پدرت گفتار خواهی شد"

یک نکته قابل یاد آوری در دوران حکومت شاه محمود طرح کودتا نظامی در مقابل رژیم بود که توسط گماشتگانشان کشف شد این کودتا بنام کودتا بچه گاو سوار معروف است که سازماندگان آن خواجه محمد نعیم سابق قوماندان امنیه کابل و سه نفر صاحب منصب جوان که همان روز بگرفتن شهادتنامه افسری از پوهنتون حربی نایل میشدند و مرحوم علامه سیداسمعیل بلخی یکی از دانشمندان معروف بودند که همه شان قبل از بعمل آمدن کودتا گرفتار و به زندانهای مجرد و با مشقت محکوم شدند. مرحوم علامه بلخی در رابطه به این موضوع به نویسنده گفته بود که شاه محمود وقتی آنها را بحضور طلبید با کلمات بسیار کیک و ناشایسته در حالیکه دست به قبضه شمشیر داشت گفت شما فکر میکرده اید خانواده ما به این زودی از پای خواهد درآمد و خیال کرده اید میتوانید ما را از قدرت ببندازید و زمام امور را بدست بگیرید شما جمهوری میخواهید؟ این خیالات واهی شما به جانی نمی رسد و هیچ قدرت نمی تواند خانواده ما را از میان بردارد سلطنت ما همیشگی و جاویدانی است "

طرفداران شاه محمود از استعفای وی گریه میکردند خودش نیز باور نداشت که چنین بازیچه دست خواهد شد و کسی که سالها با سرنوشت و زندگی انسانها یک مملکت بازی کرده بود و کسی که در قیام "لای های" خان آباد ده نفر از جوانان را در یک صف پشت هم قرار داده و گلوله های آتشین را از سینه های شان بیرون کشیده بود با سرنوشت جاه طلبانه و عظمت جویانه خودش نیز چنین بازی میشود. والاحضرت در مقابل تسلی دهندگانش گریه میکرد و میگفت:

من از مرگ خود خبر دارم و از این استعفا که بنام من نشر شده خبر ندارم.

سردار محمد داود صد اعظم می شود

لازم است مطابق بحکم حقیقت نویسی و برخلاف آنچه تا امروز بصورت جعلی در مورد این چهره یک تاز و مخصوص بخود آل یحیی این ناز پرورده آغوش ظلم و جبر سردار محمد هاشم جلاد که در مطبوعات افغانستان از خوف نفوذ آن بشگل وارونه اش نوشته شده و به نشر رسیده است بحقایق اشاره گردد که از زبان نزدیکترین کسان خانواده اش شنیده ام و خوشبختانه هنوز تعداد از آنها در قید حیات هستند و تائید کننده این حقایق نابغه مادر زاد که نبوغش را در نخستین روزهای زندگی آن عمویش هاشم در استبداد و قساوت قلب کشف و احساس کرده بود و از همین جهت مورد توجه خاص قرار داشت تا صنف نه به بسیار مشکل و مشقت مثل مرکبی در که پایش در گل گیر کند به اساس "استعداد سرشارش" توانسته در مکتب حبیبیه درس بخواند و بعد غرض انکشاف نیرو دماغی در جهت ظلم و جبر از طرف عمو مهربان

خود بفرانسه اعزام می‌گردد و چون از پیشرفت های تعلیمی آن در رشته اختصاصی که وی تحصیل میکرد اطلاعی در دست نیست. برمیگردیم از بازگشت از فرانسه و شامل شدنش به کورس عالی. کورس عالی به تجویز و لزوم دید محمد هاشم بخاطر اینکه امور لشکری یعنی اردوی حافظ منافع دربار و خانواده سلطنت مستقیماً تحت نظر و اداره نورچشمی های شان باشد تاسیس شد به وبشمول محمد داود تعداد از جوانهای "لتیره و دبنگ" خانواده و بچه های ارباب نفوذ و همکاسه که بعداً به مقامات عالی و رتبه بزرگ عسکری نایل آمدند و سالها به لشکر فرمانروائی کردند محصول همین کورس جنرال سازی هستند.

داود در نوزده سالگی از کورس عالی مستقیماً به عنوان جنرال فارغ و به نسبت استعداد کبیرش در تیراندازی و آدم کشی و مشهور به دیوانه بودن مطابق به میل و باساس فرمان محمد هاشم بحیث قوماندان قوای عسکری سمت مشرقی منصوب شد.

حبس اسپ و مورچه

ظهور نشانه های نبوغ

داود به منظور تحمیل اراده خودش بحیث یک مستبد در اولین فرصت که مشرقی می‌رود بالای اسپ سوار خود قهر شده میگوید آنرا حبس کنند. زیردستان متحیر و حیران هستند که اسپ را در کجا و به چه شکل حبس بدهند، حبس برای سلب آزادی است، وقتی انسانی را حبس میکنند او با اساس شعور ذهنی اش میداند که از آزادی های فردی خود محروم شده و جبراً باید در حدود معین بزندگی پردازد ولی اسپ حیوان است. شعورش برای درک این مسئله قاصر و کوتاه است و چون امر امر است و امر سردار محمد داود قطعی و بدون چون و چرا اجرا شود مجبوراً از حضورش در مورد چگونگی حبس دادن اسپ هدایت میخواهند او به آشتی و عصبانیت میگوید در تمام سرباز خانه های شما و در میان این همه افسر خورد و بزرگ لااقل یکنفر پیدا نمی شود که طریقه حبس نمودن این اسپ سرکش را بداند. اگر از اول سرکشی او تنبه میگردید و پیش از آنکه بگستاخی و خود سری متوصل شود برایش میفهمانید که در محیط عسکری اطاعت جز حتمی است امروز اینطور نمی بود همه سکوت کرده بودند و دم نمیزدند داود گفت عوض یک "تنگ" دو تنگ در قسمت اول و آخر سینه و شکم آن بسته کرده و به وسیله ریسمان های قوی و پر قدرت آنرا به سقف ببندید تا پاهای او از ارتباط به زمین قطع شود و برای 24 ساعت به همین حال باقی باشد.

امرا اجرا شد. اسپ سرکش آویزان گردید و افراد و صاحب منصب فرقه فهمیدند که اول الحق دیوانه است و باید از گزندش جسم و جان خود را نگهدارند. مورچه که در موقع خطاب دادن پای و الاحضرت را گزیده بود مورد غضب واقع شد و به حبس محکوم گردید باز هم اجرا کنندگان امر در تعجب بودند که مورچه را به چه شکل حبس کنند نابغه مادر زاد گفت طشتی را پر از آب کرده یک چوب در میان آب فرو کنید و یک قسمت چوب را از سطح آب بیالا بگذارید و مورچه را در همان قسمت آن حبس کنید این اقدامات که اصلاً بمنظور تولید خوف و رعب و این ترس در بین فرقه عسکری صورت میگرفت باعث شد تا شهرت دیوانه و اطاعت از او امر او برگشت نا پذیر و غیر قابل انعطاف باشد.

در طی دو سال و الاحضرت شان بچند ولایت مهم افغانستان به سمت رئیس تنظیمه و هم قوماندان قوای عسکری عهده دار شدند تا برای زمامداری آینده مملکت آماده شوند.

داود با زور گوئی و فشار ظلم میخواست شخصیت بی دانش و پوچ خود را پنهان کند و چون به وسیله سرادر محمد هاشم فرعون وقت و عنصر پر قدرت و یکه تاز میدان حمایت و پشتبانی و حتی در جهت ظلم کردن و زور گفتن تشویق و ترغیب میگردد و کسی حق نداشت در مورد کار های او و در مورد اقدامات مبتذل و ویران اورش از ترس حامی جلاد آن لب به

شکایت باز کند پیشتازیهای جنون آوری کرد. ظلم های و آدم کشی های این چهره آشنا برای مردم افغانستان اظهار من الشمس است لشکرکشی آن بالای مردم شریف صافی و خاک و خون کشیدن آن کتله های شجاع و وطن دوست به بهانه این که پسران خود را به عسکری نمیدهند و بمباردمان آنها بواسطه قوای هوای و ویران کردن کلبه ها و قصبه های شان توسط آتش توپ و تانک، قتل صدها نفر از مردم شریف قندهار در دوره صدارت وی بوسیله خان محمد که بعداً "سترنرال شد" زیر عنوان سر پیچی از قبول نهضت نسوان تا اکنون از خاطره های ساکنین آن ولایت تاریخی و مردم جانباذ و پر غرورش بیرون نرفته است.

با نشر خبر استعفا سپه سالار اخبار سرچوک کابل که در حقیقت آژانس صادق و راستگوی برای اهالی پایتخت بشمار میرود حکایت از آن داشت که داود روی صحنه میاید. داودی که ابتدا در کابینه شاه محمود وزیر دفاع بود سالهای آخر حکومت آن بخاطر اینکه خود خواهی هایش را ارضا کرده باشد رئیس گروپ بود یعنی چندین وزارت خانه را تحت عنوان یک گروپ اداره می فرمودند. درین موقع دماغ پر انکشاف شان بسوی سیاست های حزبی و گروهی نیز تمایل پیدا کرده و به تاسیس کلوپ ملی پرداخته بودند عده از مهره های شناخته شده بدورش جمع گردیده و فکر تاسیس و بمیان آوردن حزب "ویش زلمیان" را توسط او تبلیغ میکردند کسانی چون عبدالروف بینوا" سفیر موجوده رژیم دست نشانده ماسکو در کابل بدربار لیبی" سید شمس الدین مجروح مشهور به پاچا صاحب رئیس مستقل قبایل حکومت داود، گل پاچا الفت که او نیز بعداً عضو کابینه شده بود، فیض محمد انگار یکی از اشراف زادگان ولایت قندهار، نور محمد تره کی و امثالهم شروع به فعالیت کرده و تبلیغ میکردند که اگر والاحضرت نابغه دوران وارد صحنه سیاست افغانستان شوند و زمام امور مملکت را بدست بگیرند کشور به مدارج اعلی ترقی و پیشرفت رسیده راه صد ساله را در یک شب خواهد پیمود. سردار گفتن ها، مود روز شده بود، بشقاب چین ها و فرصت طلب ها مجدانه و به امید رسیدن به مقام و منصبی این تبلیغات را دامن میزدند و چون بنابر وصیت سردار محمد هاشم در موقع جان سپردنش که گفته بود رئیس حکومت نباید غیر از اعضای خانواده باشد پس ظاهر شاه نیز خود را ناگزیر میدهد که از میان پسر عموهای یکی را بحیث صدراعظم برگزیند معهداً داود را باید انتخاب میکرد چون نه تنها پسر عمو بود بلکه شوهر خواهرش نیز شده بود و از خودش بزرگتر هم بود و میتوانست مورد اعتمادش باشد بدین ترتیب سردار صاحب قوماندان معروف قوای مرکز و الاحضرت افخم سردار محمد داود خان در سال 1332 صدر اعظم افغانستان شد و یکی از آرمان های دیرینه اش که در حسرت آن بود برآورده گشت و همراه برادر نامدارش سردار محمد نعیم معاون صدرات و وزیر امور خارجه حکومت شان بحیث تازه نفس ترین و معروفترین چهره های رعب و خوف زمام امور مملکت را بدست گرفتند.

داود که از دبستان فتنه و نیرنگ کاکای خود سردار محمد هاشم فرا گرفته بود که با منافقت و دو روئی و مردم را به تحریکاتی بنام های مختلف به جان یکدیگر انداختن بهتر و مطابق دلخواه میتوان حکومت کرد و با شاگردی درین دبستان آموخته بود که چگونه باید به دوام قدرت خود پردازد و آموخته بود که میتواند با ایجاد تفرقه میان قبایل و عشایر و یکی را به جان دیگر حواله دادن به آرزو های خود میرسد شروع به حکومت داری نمود او خیال های دیگر داشت و تصورات و اندیشه های جداگانه مغزش را بسوی خود معطوف میساخت چون بار ها هاشم به او گفته بود که شایسته زمام داری مملکت غیر از او و برادرش نعیم کسی دیگر نمی باشد و این تحریکات به خاطر آن بود که هاشم و پدر محمد داود برداران سکه و تنی همدیگر بوده و با پدر ظاهر شاه از مادر جدا بودند این توصیه ها و تشویق ها فکرش را همیشه بدور این محور متوقف میساخت که باید جانشین ظاهر شاه شود و مستقیماً بر مردم افغانستان حکمرانی کند اگر چه در طول پنجاه سال زمام داری خود از آغاز کار تا روز کودتا قدرتی کمتر از ظاهر شاه نداشت ولی داشتن و کسب نام رهبر مملکت چنان مجذوبش کرده بود و چنان مشتاق

این عنوانش میساخت که تلاش آن حتی یک ثانیه نیز از تعقیب این هدف و درنهایت برای رسیدنش متوقف نشد.

او که میدانست چگونه دولت برتانیای در رساندن خانواده شان بزعامت افغانستان در بهای تضمینات و تعهداتی جهت حفظ منافع خویش اقدام کرده بود و این زعامت را تا امروز در مقابل تمام حوادث حمایت کرده و برای آل یحیی نگهداشته بود ب فکر استفاده از نیرو مخالف آن یعنی همسایه بزرگ شمالی مملکت روسیه شوروی افتاد و با طرح پلان های پنج ساله اول و دوم بنام پلان های اقتصادی در دوره حکومت خود راه این نزدیکی را عملآ جستجو کرد و در ساحه عمل گذاشت در طول تاریخ زمامداری هیچوقت برای این خانواده مسئله منافع ملی مطرحه نبود و همیشه در جهت حفظ قدرت و بقای آن برای خود تلاش کرده اند معهدا پیش داود و از نظر دید او چه فرق داشت که مردم افغانستان و منابع طبیعی اش توسط کدام نیرو ها مورد استفاده و بهره برداری قرار میگیرد بلکه این مسئله اصلی بود و بسیار قابل توجه که چگونه میتوانند رقابت های خانوادگی را با ثبوت تفوق بریکدیگر ثابت کنند و به پیروزی رسانند و این اندیشه و تفکر ارزش داشت که از کدام راه باید ادامه قدرتمندی و زعامت شانرا برشانه ملت مظلوم افغانستان ادامه بدهند.

ظاهرشاه که شاید در مراحل اولیه از نیات پسر عمش آگاهی نداشت و خیالات باطنی آنرا نمی دانست پیشنهادات او را در مورد معاهدات دوستی افغانستان با روسیه شوروی سازش کارانه پذیرفت و طی مسافرتها که خروشجف و بولگانین بدعوت دولت و حکومت افغانستان و ظاهر شاه و سردار داود و متقابلا به اتحاد جماهیر شوروی انجام دادند این مناسبات را به شکل جدید آن برقرار و تحکیم کرد و قرار داد های بدون اطلاع ملت میان حکومت های افغان، شوروی امضا شد که بموجب آن راه دست یابی روسیه شوروی به منابع طبیعی مملکت در ساحه معادن، ذخایر، نفت و گاز، آهن و یورانیم و همچنان ساحه زراعت و آبیاری و حتی فرهنگ و اقتصاد هموار گردید و در مقابل دولت شوراهای تعهد حفظ نظام سلطنت را که اگر بوسیله نیرو های دیگری مورد سرکوبی و ازپا درآمدن قرار گیرد بعهده گرفت. شوروی ها که داود را برای اجرا مقاصد شوم شان در افغانستان مهره دلخواه خود تشخیص کرده بودند تشویق کردند تا برای تاسیس یک حزب سوسیالیست در افغانستان اقدام کند و آینده حکومتش را بر مبنای حمایت از پشتیبانی چنین حزبی پایه گذاری نمایند.

داود که شخصاً آدم فوق العاده خود خواه و جاه طلب بود ولی با تأسف از حداقل شعور سیاسی و دانش سیاسی برخوردار نبود و نمی توانست عواقب این پیشنهاد را بررسی کرده و تاثیرش را به خاطر افغانستان بلکه بخاطر آینده خودش ارزیابی کند و مورد تحلیل قرار بدهد خود را هیرو و قهرمان افسانوی یافت و برای تبارز قدرت مناسبترین و آسانترین راه را پیشروی خود دید بناً به بهانه و تطبیق پلانهای انکشافی و مخصوصاً پلان اول پنجساله اقتصادی مملکت و در فرجام به بهانه نداشتن منابع مالی کافی در حالیکه باساس سیاست های بیطرفانه افغانستان باید موازنه سیاست های بین المللی در نظر گرفته میشد از مجلس شورای وقت که ب تأسف جز عده انگشت شماری بقیه اعضای آنرا از سرسپردگان دربار و چاکران حلقه بگوش آن طبقات ذینفع دیگری که در پهلوی شان قرار داشت تشکیل میداد تقاضای تصویب اخذ این کمک ها را از اتحاد شوروی نمود تا به پیوستن خود به بلاک روسیه جامه قانونی ببوشاند. اولین گام او اولین قدم بوسیله یک فرد خود خواه و فاقد شعور سیاسی صرف به منظور بقا و ادامه قدرت شخصی خودش به طرف روسیه گذاشته شد و بدین ترتیب در کتاب حیات ملی و سیاسی افغانستان فصل جدید و ناگواری از طرف یک عنصر دیوانه و خود خواه آغاز یافت.

عبدالملک عبدالرحیم زی وزیرمالیه حکومت سردار محمد داود بجرم اینکه گفته بود چرا عوض قرض گرفتن از اتحاد شوروی که ربح آن کمرشکن و طاقت فرساست و قرض از همچو ممالکی که نظر و هدف شان در مورد آینده افغانستان صادقانه نیست ذخایر دالری و اندوخته

های دیگر اسعاری خاندان سلطنت را که در خارج کشور بدون است وارد نمیکنید؟ مورد غضب وقهر داود قرار گرفت گرچه او گفته بود که این مبالغ را بصورت قرضه در اختیار وزارت مالیه قرار بدهید و مفاد آنرا نیز از پروژه های کوچک و سریع التمر میتوانید بردارید ولی جسارتش نا بخشودنی بود و به همین سلیله به جرم رشوت خوری در وزارت مالیه و بعداً به اتهام اینکه علیه منافع علیای مملکت یعنی "منافع خانواده" میخواهد فتنه انگیزی کند ابتدا از کار بر طرف و بعداً این جنرال پر استعداد را که در حقیقت گرداننده تمام امور اداری و اقتصادی در حکومت وی محسوب میشد بدون محاکمه و اثبات جرم به زندان انداخت و این زندانی بودن مدت بیست سال دوام کرد.

امضای قرارداد های فرهنگی و کلتوری و اقتصادی و نظامی با روس ها و تعداد کثیری از مشاورین و متخصصین آن کشور را به افغانستان سرا زیر کرد و چه عناصر فعال و اعضای برجسته که بزیر عنوان متخصص و مشاور و کدرهای بزرگ و مهم سازمان K.G.B وارد افغانستان نشد.

هیات های کلتوری و هنری و اقتصادی در وقفه های کوتاه کوتاه بین دو کشور مبادله میشد. رقاصان و آوازخوانان جوان تاجیکی بکابل میامدند و با هنر نمائی های خود نوجوانان احساساتی را تسخیر میکردند. مهربان نظر اوف که عهده وزارت کلتور را در جمهورییت تاجکستان شوروی بدوش دارد متصدی و رهبر رسمی دستگاه رادیو و کابل ننداری شد. قسمت زیادی از محصلین دوره های مختلف پوهنتون ها و حتی شاگردان صنوف بالای مکاتب برای فرا گرفتن تحصیلات نظامی و قسماً رشته های دیگر بطرف اتحاد شوروی اعزام شدند. اسلحه و مهمات کهنه و فرسوده جنگی آنکشور در مبادله قیمت نفت و گاز که در مقایسه با قیمت های مروجه جهانی از ملت مظلوم افغانستان تقریباً مفت و رایگان خریداری میشد سیل آسا وارد کشور میگردد و سایر اقلام صادراتی مثل میوه خشک و تر، حبوبات روغنی، پشم پنبه و احجار کریمه گران قیمت یک جانبه بسوی شوروی میرفت.

روسها جوانان پاک و پا بند به سنن و مفاخر ملی ما را که زیر نام اسکالرشپیپ های تعلیمی بسوی خود کشانده بودند شدیداً شخصیت معنوی آنها را جریحه دار ساخته و با عادت دادن بنا پکی ها آلوده شان میکرد.

دختران که بعنوان آموزگاران زبان روسی در کنار آنها قرار میگرفت و وظیفه داشتند جوانان افغان را به بیراهه بکشانند و برای آنها درس قاچاقچیکری، مشروب خوری و زن بازی و پشت پا زدن بتمام سنت های اجتماعی بیاموزند. محصلی که از اتحاد شوروی بر میگشت با مقایسه با محصل که از کشورهای دیگر بوطن می آمدند تفاوت زیادی داشت، تحصیل کرده شوروی از نظر ثروت ده برابر غنی تر و از نظر شخصیت و معنویت ده برابر فقیر تر می بودند. برگشته اتحاد شوروی یک الکولیست بتمام معنا معتاد، یک شخصیت بی اعتنا بوطن آرزومند بی بندوباری بعنوان آزادی و درعین حال اخاذ، رشوت خور یک نمونه کامل از هرزگی و بی بندوباری بود و پیوسته آرزو داشت و میگفت چرا وطن ما مثل روسیه نیست، چرا ما آزادی، یعنی لاقیدی و خود سری و پشت پا زدن به تمام مفاخر و سنت های اجتماعی خود را نداریم، قسمت زیاد از این محصلین بد بخت شده و انحراف داده ما بوسیله آموزگاران فحشا پسند روسه با خود زن های روسی آورده بودند و کار شان شب نشینی و مشروب خوری و پای کوبی بود.

روسها نقش خود را از راه تحمیل فرهنگ خود شان در زمنیه نفوذ کامل خود از این طریق به افغانستان ماهرانه بازی میکردند قدرت داود روز تا روز قوی تر شده و وی را در مقابل پسر عمویش ظاهرشاه چون هیولا قرار میداد کسی مجال نفس کشیدن نداشت. ضبط احوالات داودی تند تروسهمناک تر و بی عاطفه تر و گیرنده تر از ضبط احوالات هاشمی بود.

رشوت خوری، مردم آزاری، پایمال حق مظلوم توسط جباران محلی و محیطی ادامه داشت فقیر فقیر تر و غنی غنی تر میشد. منابع طبیعی مملکت که روس ها به بهانه کشف و کاوش در آن به بررسی مشغول بودند تحت نظر بود و مطابق نقشه و دستور اتحادشوری در موردش اقدام میشد. این غصب و غارت در ساحه ملی و بین المللی برای ظاهرشاه حایز اهمیت نبود و صرف چیزیکه تمام افکار شانرا بسوی خود معطوف میداشت و پسرانش برای او گوشزد میکرد و یاد آوری میکردند و ماه اصطراب خاطر بود زمزه جمهوری شدن افغانستان بود که مگفتند و بگوش ها میخورد داود رئیس جمهور میشود.

اطرافیان ظاهرشاه این خطر را برای او پیشبینی کرده و آروز میبردند دست بعمل شود و علاج واقعه را قبل از وقوع نماید سرپیچی و سرتنبگی های داود در مقابل ظاهرشاه این اندیشه را قوت میبخشید. تجلیل سالگرد استقلال 1338 یعنی جشن آزادی که معمولاً در ماه سنبله برگزار میشد برای بار اول به سویه بین المللی و به اشتراک قطعات نظامی کشورهای اشتراک کننده و در صدر آن قطعات نظامی اتحاد شوروی اظهار قدرت نمائی داود در امور مملکت بود. بخصوص طرح آزادی زنان و عملی کردن این طرح در موقع جنش چنان پی ریزی شده بود که اگر به عکس العمل مخالفین روبرو میشد داود به بهانه سرکوبی مخالفین با اعلان حکومت نظامی قدرت را بدست میگرفت و در مقابل ظاهرشاه در همان وقت دست بکودتا می پرداخت و اعلان جمهوریت میکرد.

چون جشن به خیریت گذشت اگرچه اقدام به آزادی نسوان در مقابل کار های بزرگی که در پیش بود و شرایط نا مساعد علمی و فرهنگی نود هشت درصد زنان مملکت چندان مهم و ضروری پنداشته نمی شد در کابل مورد تائید طبقات مختلف مردم قرار گرفت ولی ثمره این نهضت پیش از آنکه به جامعه افغانی رسیده باشد بازار انقلاب کنندگان صنعتی جهان را گرم ساخت و فرآورده های چشمگیر و جالبش چون پودر ولبسیرین، رنگ ناخن عینک و بالاپوش سیل آسا وارد مملکت شد.

اندیشه غصب قدرت سلطنت از جانب داود و اطلاعاتی پیهی که توسط هواداران ظاهرشاه در مورد این قدرت طلبی برای او میرسید سلطنت را بتوجه آورده چنانچه متقابلاً از خموشی و بی تفاوتی در مورد خودش بیرون شد و دست به اقدامات زد. انتصاب گماشتگان و ارداتمندانش در اردو شاهی و در آس آنها آوردن سردار عبدالولی دامادش با اسم رئیس ارکان قطعات قوای مرکز از نمونه های برجسته این مقابله به شمار میرود. چون هدف از آوردن سردار عبدالولی آن بود تا طرفداران داود را در اردو تعقیب کند و سایر هوادارانش را در تاسیسات مهم مملکتی زیر نظر بگیرد. ظاهر شاه شخصاً خود را بخبر نشان داده و در برابر پیشنهادات و درخواست های داود در امور کشور سیاستمداران صحنه می گذاشت تا اینکه بفکر تعویض قانون اساسی افتاد اولاً این طرح را در جلسه ها و نشست های خانوادگی میان اعضای فامیل مورد مذاکره قرار داد و بعداً به سردار محمد داود پیشنهاد کرد که چون طرفدار حمایت از نهضت های فکری و تاسیس احزاب درکشور است و این زمینه بخاطر بیداری شعور سیاسی در ملت افغانستان آماده دیده میشود چه بهتر که خود ما این قانون را قبل از آنکه سروصدای بالا شود بسازیم و بطوریکه میگویند اعلیحضرت به داود وعده میدهد که چون در این قانون پادشاه سمبول وحدت ملی و غیرمسول اعلام میگردد و ممثل تمام قدرت اداری و سیاسی درکشور حکومت میباشد ما و خانواده ما غیر از شما بکسی اعتماد بزرگ را کرده نمی توانیم و نه هم درکسی شایستگی رهبری این مقام دیده میشود بدین ترتیب نقشه ظاهر شاه عملی میگردد و داود سرمست از وعده های پسر عمش که بزعم وی خود زمینه احراز قدرت وی را فراهم می آورد ابتدا تسوید قانون اساسی را خودش ترتیب و بحضور پادشاه تقدیم میکند و متعاقباً فرمود اعتماد و قابل باورش دکتور محمد یوسف وزیر معادن و صنایع کابینه خود را بحیث جانشین

خود در دوره انتقال معرفی می‌دارد و از عهده صدارت افغانستان بعد از سه سال و چند ماه حکمرانی مطلق و دیکتاتورانه استعفی می‌دهد.

ظاهرشاه بمنظور اغفال بیشتر این مرد خود خواه و مغرور به مطبوعات اشاره میکند تا از خدمات دوره زمامداری اش قدردانی شود و بنا به این حکم اگر جراید سرکاری و مطبوعات آنوقت را از نظر یگذارنید و یا مرور کرده باشید حتماً به این عناوین درشت و این القاب بزرگ و بلند بالا روبرو شده و یا خواهید شد که نوشته اند:

"سردار محمد داود زنده باد، رهبر ملی و قاید بزرگ ملت خدمات شما فرموش ناشدنی و زینت بخش صفحات تاریخ مملکت است. مردم ما شما را از یاد نخواهد برد. داود سرمت باده غرور بود، هرروز با یکی از وزارت خانه ها و کارمندانش خدا حافظی میکرد و مقدمش را مورد استقبال و کف زدن های ممتد قرار میگرفت او خیال کرده بود واقعاً چنین شخصیت بزرگ و مهمی در وجود وی خلاصه شده است. اما وقتی که قانون اساسی تدوین و بوسیله لوی جرگه تصویب و در مطبوعات افغانستان نشر گردید داود به اغوا شدن بزرگ خود میبرد و شکست عظیم سیاسی اش را با تلخی درک میکند و می بیند که چگونه با پای خود در تله گیر افتاده است. چون در قانون اساسی جدید بوضاحت نوشته شده که اعضای خانواده سلطنت مشمول عم و پسران عم پادشاه صرف از القاب تشریفاتی و امتیازات مادی آن برخوردار و بهره ور بوده حق شمول در انتخابات، عضویت در کابینه، عضویت در احزاب و اشتراک در فعالیت های سیاسی را ندارد.

هر دو برادر داود و نعیم مثل دو دیوانه تیر خورده بخروش می‌آیند. دندان سپید میکنند. رگهای گردن شان می پندد و عصبانیت و جنون انتقام سراپای وجود آنها را احاطه می نماید و از همان لحظات و دقایق جبهه مخالف با ظاهر شاه را میکشایند. دکتوریوسف که گویا داود به داود خیانت کرده از جریانات پشت پرده وی را بی اطلاع گذاشته است و سایر همکاران سابق داود که با یوسف همدستی کرده اند مثل سید شمس الدین مجروح و امثال از چشمش می افتند و کینه او را نسبت بخود تحریک می نمایند.

کشمکش به سر قدرت بین دو پسرکاکا آغاز می‌یابد. ظاهرشاه پادشاه است امور مملکت را بدست دارد داود خانه نیشین و بی وسیله شد چاره را در طرح نقشه های پنهانی و خاموشانه جستجو میکند. رفت و آمد و دید و بازدیدهای خانوادگی میان ظاهرشاه و داود و نعیم قطع میگردد.

داود یکبار به فکر تاسیس حزب سوسیالیست می افتد و وعده های روسها به یادش می‌آید. بفکر اعضای و پیش زلمیان که در حقیقت هسته اولی همین حزب بوده اند می شود و نور امید به دلش میتابد و یقین حاصل میکند که با تشکیل و به راه انداختن چنین حزبی بوسیله هواداران متأثر خودش میتواند بار دیگر به مسند قدرت ظهور کند معهدا به دید و باز دید هایش وسعت می بخشد و مجالس درخانه اش تشکیل میدهد. عبدالولی مراقب او است خانه اش را به وسیله شبکه های موظف خود تحت تعقیب و نظر دارد. و جریانات یومیه را به اطلاع خسرش میرساند.

وای که جنگ به سر قدرت، جنگ بر سر حفظ منافع فردی و ارضای شهوت جاه طلبی چگونه بشریت را در خاک و خون می نشاند و ببینید این جنگ در کشور اشغال شده ما بین دو نفر سر نوشت یک ملت تاریخی را به کجا میکشاند و چگونه بوم بدبختی بالهای شومش را بر آن میکشاید و هستی و موجودیت و غرور باستانی اش را دستخوش توفان میسازد. روسها که وجود مخالفت و کشف آنرا بین ظاهرشاه و داود کاملاً به نفع خود میدانند از همان مرحله اول روی اسم داود صحنه میگذارند و این شخص را برای تطبیق نقشه ها و پلانهای خود در افغانستان بنا بر سوابقی که دارد مؤثر و مناسب تشخیص میدهند. و در ظاهر امر خون سرد و آرام هستند و جریانات سیاسی کشور افغان را تحت نظر دارند.

دردوران عمر دوساله حکومت انتقالی دوکتور محمد یوسف پروگرام تشکیل حزب خلق از طرف محمد داود تنظیم میشود و نور محمد تره کی که یکی از غلامان حلقه بگوش سابق وی است سروصدا به راه انداختن او در موقعی که آتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در امریکا بود صرف بخاطر چنین بهره برداری صورت گرفته و بعد از برگشت از امریکا مستقیماً تحت نظرو حمایت سردار محمد داود قرار داشت با چند کتابی که خود نوشته و یا کسانی برایش نوشته بودند به حیث یک عنصر فدار مسکو بصورت غیر رسمی و تقریباً مخفیانه ا اعمال نفوذ داود و توسط داود به اتحاد شوروی اعزام میگردد و این چهره ناشناس دیروز و کاملاً آشنای امروز برای مردم افغانستانن از همان تاریخ در صف عمال مورد حمایت و کارکنان قابل تائید دستگاه معروف K.G.B قرار میگیرد.

ببرک کارمل کیست؟

در صفحات گذشته موقعی که از تاسیس کورس عالی عسکری و هدف از تاسیس آن اشاره کردیم گفته شده بود که کورس مذکور به منظور تسلط یابی بر نیرو لشکری بوسیله اعضای وابسته بخانواده شاهی و در نهایت وابستگان و ائتشار حاکمه مورد تائید رژیم کشور بود و سعی میشد تا کسانی را شامل کورس مذکور نمایند که از تمام جهات طرف اعتماد بوده و از نظر رژیم شایستگی مقامات لشکری را داشته باشند.

دگر جنرال عبدالحسین پدر ببرک کارمل نیز یکی از فارغان همین کورس است و بخاطر اینکه پدرش از خوانین و زمین داران شناخته شده منطقه شیوه کی کابل مربوط ولسوالی امروزه بگرامی بود افتخار شمولیت بکورس را یافت. عبدالحسین خان از اول جوانی تا روز تقاعدش از جمله سرسپردگان معروف و ارادتمندان مشهور و وفادار سردار محمد داود شناخته میشد چنانچه موقعی که داود دور دوم بقدرت رسید وی را بعد از تقاعد برتبه دگر جنرال بحیث قوماندان قوای عسکری هرات مقرر کرد و جنرال مذکور هنوز در قید حیات میباشد و در کابل زندگی میکند.

ببرک کارمل بنا به افتخار نزدیکی پدرش با داود خان از دوران تحصیل طرف توجه سردار قرار داشت و موقعی که در پوهنهی حقوق درس میخواند نقش خبرکشی محصلین را به سردار محمد داود بعهده داشت و مثل هم کسب کثیف دیگر خود خود "حسن شرق" معاون صدراعظم محمد داود که اکنون سفیر رژیم همکار پیشین خود ببرک کارمل در هندوستان میباشد، معرفی کامل این چهره را به صفحات آینده موکول میکنیم وظیفه "مقدس جاسوسی؟" جاسوسی اجرا میکرد در هنگام خانه نشین شدن سردار محمد داود از عهده صدارت ارادتمندان گذشته او منجمه دو نفر بدورش جمع میشوند و سردار بار دیگر ب فکر استفاده از آنان می افتد. "شهید دوکتور عبدالرحمن محمودی در همان سالهای که ببرک محصل پوهنهی حقوق بود و به خاطر داشتن اطمینان از نظر مصونیت شخصی از جمله چپ گرایان بشمار میرفت جوانان را توصیه میکرد که از مجالست با این مار خوش خط و خال برحذر باشند و از اعتماد بروی پرهیزکنند"

نقشه اشغال قدرت از طریق پارلمان بوسیله سردار محمد داود و بمشاوره اطرافیان و هواداران وی کشیده میشود برای ببرک کارمل وظیفه میدهند که با نور محمد تره کی یکجای و متفق کار کند و هر دو در جالب جذب جوانان و گرد آوری آنها بدور محور حزب پنهانی خلق که باید از طریق آن بقدرت رسید تلاش ورزند.

وظیفه نور محمد تره کی و کارمل از یک جهت تحکیم و بدست آوردن قدرت مملکت برای آینده داود است و از طرف دیگر معرفی و شناساندن جوانان ناراض و پاکنهاد و مبارزه که واقعاً و بصورت صادقانه علیه رژیم مطلقه آل یحی میخوانند برفع توده های ملیونی مردم شان مبارزه کنند. آنها ببخبر از شناخت ماهیت حقیقی این دو چهره زیرماسک وطن پروری و

پنهان شدن به خیال اینکه اشخاص صاحب درد و تجربه هستند و نیت خالصانه خدمت به مهین شان را دارند تماس میگیرند تا حزب حلق نیرومند شود.

پلان داود این است تا با استفاده از متحویات قانون اساسی و قانون انتخابات طرفدارانش را با حمایت مالی و استفاده از نفوذ شخصی خود در پارلمان که اعضای آن برای نخستین بار از طریق انتخابات سری و آزاد تشکیل یابد بوکالت برساند و از راه اشغال اکثریت کرسی ها های شورای زمینه بقدرت رسیدنش را از طریق تعدیل مواد قانون اساسی فراهم آورد.

اشخاص مورد نظر او که حدود یکصد و هشتاد نفر هستند از حوره های مختلف مرکز و ولایات کشور کاندید میگردند اما شبکه سردار عبدالولی که شدیداً فعالیت های داود و طرفداران او را تحت نظر دارند و پیوسته راپورهای آنرا به عبدالولی میدهند باعث میشود که سردار عبدالولی که در آنوقت قوماندان قناعات مرکزی است و نیرومند ترین مرد اردو شاهی افغانستان به شمار میرود و تمام تاسیسات لشکری و کشوری را مستقیماً تحت اثر خود سوق و اداره میکند مانع از ثمر رسیدن این پلان گردد و نتسجاً دز پایان انتخابات تنها بیرک کارمل و روسپی معروف دربار "اناهیتا راتب زاد" که بدستور داود نقش دوگانه داشتند و بعداً باین نقش دوگانه تماس خواهیم گرفت از شهر کابل موفق بگرفتن کرسی های پارلمان شدند.

شکست غیرمنتظره گماشتگان داود در انتخابات پارلمانی ضربه شدید دیگر بود بر مغز جنون زده او وارد آمد تصورات رنگینش را که در مراحل اول نسبت به پیروزی آن خیلها خوشبین و امیدوار بود به نامیدی در انگیزی مبدل ساخت.

روز سه عقرب گفته آمدیم که داود از دوکتور محمد یوسف رنجیده بود، او را بخاطر خیانتی که چرا از تصمیم پادشاهان در مورد تعدیل مواد قانون اساسی در حصره محروم ساختن شان از حقوق سیاسی به وی اطلاع نداده است محکوم می شمرد.

وقتی انتخابات پایان یافت. وقتی وکلای انتخاب شده که باز هم روی مداخلات مستقیم هیات نظارت بجز از یک تعداد محدود دیگرانش باز هم همان نمایندگان طبقات بالای جامعه بودند کرسی های خود را اشغال کردند و مجلس از طرف پادشاه رسماً افتتاح گردید، داود شبه مار زخم خورده بود که لحظه به خاطر شدت درد آرام نداشت مخصوصاً زمانی که دوکتور محمد یوسف صدراعظم دوره انتقالی بار دیگر از طرف اعلیحضرت مامور تشکیل کابینه شد خشم او به اوج خود رسید و بمرض اینکه انتقام دوجانبه کشیده بتواند در صرف رفتن دوکتور محمد یوسف و اعضای کابینه آن به مقر ولسی جرگه بمنظور کسب رای اعتماد که مصادف به سه عقرب 1344 است این خشم به توفان مبدل شد و روز سوم عقرب را بحیث یک روز خونین در تاریخ مملکت ثبت کرد. این روز از آن تاریخ به بعد که خاطرات قربانیان بیگناهی همش به بحیث یک سانحه غم انگیز نزد ملت باقی است همه ساله تجلیل میشود و موجب بهره برداری های بزرگ سیاسی برای گروپهای سیاسی میگردد.

ماجرای سه عقرب: داود به بیرک وظیفه میدهد و امر میکند تا به هر شکلی که شده ازدادن رای اعتماد بحکومت دوکتور یوسف در پارلمان جلوگیری شود و اگر هیچ راه عملی شدن آن دیگر پیدا نشد دست به اخلاگری و ماجراجویی بزنند.

بیرک و تره کی مشترکاً توسط همراهان دیگر شان به اقدامات متوصل میگردند قبلاً عده را وظیفه میدهند که در موقع آمدن دوکتور یوسف سر راهش را بگیرند و به بهانه موجبات دیر آمدنش از وقت موعود بشورا شوند تا وکلا عصبانی گردند و فضا متشنج گردد.

طرفداران حزب خلق که قبلاً آماده بوده اند شاگردان مکاتب را تشویق میکنند سر راه دوکتور یوسف صف بندی کنند و به همین ترتیب وقتی دوکتور یوسف بدروازه پارلمان میرسد عده زیادی از شاگردان مکاتب مختلف که تقریباً از نزدیکی مکتب حبیبیه تا شورا با وی همراه

بوده اند و مانع تیز رفتن موتر آن شده اند با وی یکجا داخل عمارت شورای میگردند و کلاه نیز از دیر آمدن حکومت به تصور بی اعتنائی، عصبانی هستند بپرک بیرون شورای ملی موقع گرفته و چون دانسته است که غیر از طریق ماجرا افگنی امکان جلوگیری از رای اعتماد بحکومت دوکتور محمد یوسف به نسبت حمایت مستقیم سلطنت ممکن نیست مترصد فرصت میباشد. به سردار عبدالولی جریان را خبر داده اند او نیز به نوبه خود خشمگین است و به پولیس امر آماده باش داده است داود به این تصور بود که اگر اوضاع درکشور بوسیله ایجاد اخلال و حادثه مغشوش شود و دولت مجبور به استفاده از نیروی نظامی گردد آنگاه طرفداران او در اردو دست به کار خواهند شد و ظاهر شاه ناچار دست به اعلان حکومت نظامی خواهد زد و قانون اساسی ماهیت خود را از دست داده بار دیگر زمینه بقدرت رسیدن ولوبا کودتا در مقابل پسر عمش باشد مهیا خواهد گشت. متوجه میشود که بپرک خان چرا در آن روز هیچانی بود چرا چون شتری مستی کف بر لب آورده و همین که پولیس از داخل شدن شاگردان مدارس بعنوان مستعمین جریانات رای اعتماد در تالار شورای ملی جلوگیری کرد بفریاد بلند گفت مقاومت کنید پولیس حق ندارد شما را مانع شود. دیگر رخت استبداد و جبر دریده شده و اکنون دیموکراسی است و حکومت مردم توسط مردم. اگر بپرک خان روی نقسسته پلانیزه شده بخاطر اجرای امر رهبر و یار خود سردار محمد داود دست به این تحریک جنایتکارانه نمیزد و جوانان بی دفاع و بیگناه و بیخبر از دسایس پشت پرده را تشجیع و تشویق بمقابله نمی کرد آیا حادثه خونین سه عقرب به میان میآید؟

سردار عبدالولی وضع را دگر گونه دید، عصبانی شد و برای زهر چشم نشان دادن به حریفان سیاسی دولت بی باکانه و ظالمانه به پولیس امر آتش داد. شاگردان مکتب بیخبر از این قساوت و شدت و بامیدوار بودن دیموکراسی چنان مورد حمله قرار گرفتند که عده از معصوم ترین آنها بضرر گلوله های آتشین از پای درآمد و خونهای گرم و معصوم شان خیابانهای اسفلت شده را رنگین ساخت. دوکتور محمد یوسف قربانی حادثه سوم عقرب شد و بدین ترتیب از صحنه سیاسی افغانستان بیرون آمد و برای تمام آرمانهایی که برای یک دوره دیگر صدارت کردن داشت و حتی دروازه خانه اش را برزگ ساخته و برای بهره داران خود دم و دستگاه ساخته بود به کنج عزلت گزید و ما چرا قاچاق لاجوردش به زبانها افتاد.

ظاهر شاه برای جانشینی او "محمد هاشم میوند وال" را که در کابینه دوکتور یوسف وزیر اطلاعات بود و یکی از نویسندگان مشهور و ژروناالیست آگاه از اوضاع مملکت و در عین حال جز مخالفان داود بود مامور تشکیل کابینه ساخت.

میوند وال با فراست و زیرکی و ایراد نطق پرهیجان و مشهور شیر و شکر بزبانهای پشتو و دری از پارلمان رای اعتماد گرفت و با پوشیدن لباس سیاه و اشتراک در محفل یاد بود شهدای سه عقرب در پوهنتون کابل با دادن وعده اینکه مسولین حادثه را تعقیب خواهد کرد توانست موقتاً زژیم ظاهر شاه را از تنگنای آن حادثه شوم که واقعاً به مفکوره مردم سراسر وطن تاثیر تلخ و نا آرامی آفرینی بجا گذاشته بود عبور دهد.

داود کینه میوندوال را قبلاً نیز بدل داشت و از آن تاریخ ببعده این کینه در مورد میوندوال روز بروز اوج میگرفت. وقتی میوندوال مریض شد و به بستر افتاد و کارش به عملیات کشید خیال میکردند او خواهد مرد اما از مریضی شفا یافت و دوباره به کارش آغاز کرد. میوند وال اولین صدراعظمی بود که به پادشاه پیشنهاد کرد تا برای حکومت وی اجازه تاسیس حزبی داده شود او میگفت اگر حکومت از طریق حزب خود را حفظ نکند قادر به پیشبرد اجرا امور نخواهد شد او در عین حال به ظاهر شاه گفته و پیشنهاد کرده بود که یگانه راهی که میتواند سد پیشروی محمد داود در امور مملکت شده و بقا سلطنت را تضمین کند تشکیل احزاب سیاسی است.

بنا به همین عقیده و گزارش آن بظاهرشاه حزب دیموکرات مترقی را بنا نهاد و مرام نامه آن را زیرشعار شاه ، وطن و سوسیالیزم به نشر سپرد و اعضای قبلی حزب شاه که در آغاز سال 1344 توسط استاد خلیل الله خلیلی شاعر دربار در کتاب بزرگی اسم نویسی شده بود در حزب دیموکرات مترقی مدغم شد و جریده مساوات به امتیاز عبدالشکور رشاد قندهاری و مسوولیت پوهاند رحیم الهام "عضو جبهه پدروطن در رژیم ببرک و مبلغ پیروی سبک ریالیزم نورمحمد تره کی" بحیث ارگان نشراتی حزب متذکره شروع به نشر نمود. ادغام حزب شاه بخاطر آن در دیموکرات مترقی صورت گرفت که اکثریت نزدیک باتفاق آنرا بروکرات های مقتدر و مامورین عالیرتبه دولت تشکیل میدادند.

عبدالروف بینوا سکرتر جنرال حزب شد و بعداً وزیر اطلاعات کابینه میوندوال گردید مخالفین آنها شروع به فعالیت کردند و قصه معروف مجله "رام پارتس" که حکایت از وابستگی میوندوال به سازمان جاسوسی امریکا یعنی C.I.A میکرد بالا شد و مریضی باردیگراورا به شفاخانه کشید و این مرتبه آنرا طوری احاطه کرد و در چنگال فشار گرفت که ناچار به استعفی نمودنش ساخت. اگرچه گفته و میگویند که استعفای میوندوال بدون آگاهی خودش و شبیه استعفای سردار شاه محمود بوده است ولی حقایق را جز خدا کسی نمی داند. مقارن به این استعفی نورمحمد اعتمادی معاون صدارت و وزیر امور خارجه میوندوال بحیث صدراعظم زمام امور صدارت را بعهدده گرفت و میوندوال در جهت تقویه حزب دیموکرات مترقی مجدداً مشغول بود ولی نه تنها هیچ پیشرفتی نصیب وی ازان راه نشد بلکه با کنار نشدنش از عهده صدارت عناصر چند چهره ئی مثل : عبدالحی حبیبی "فعلاً به عمر صد سالگی مشاور ببرک کارمل در امور نشرات و اطلاعات" رشاد قندهاری و غیره طی نشر اعلان علیحده که در جراید آنوقت به نشر رسیده رسماً ارتباط خود را با میوندوال قطع و از عضویت خود در حزب وی صرف نظر کردند.

بیچاره میوندوال که حالت تذبذب و ارتجاعی بودن رفقاییش و تخریباتی که بنام وابستگی با دستگاه جاسوسی امریکا در مقابلش باوج خود رسیده بود دل بدریا زد و طی چند سخنرانی افشا کننده خود در پارک زرنگار پرده از چهره سلطنت برداشت و حقایق تلخی در مورد مداخلات سلطنت در جمیع امور حکومتی و آله دست بودن حکومت در مقابل تصمیم و اراده آنها برملا ساخت و همین جهت گیری بود که با وجود داشتن عنوان صدراعظم مملکت وقتی خودش را از ولسوالی مقرولایت غزنی در انتخابات 1348 برای اجرای کرسی ولسی جرگه کاندید کرد بنامرادی شکست خورد و آخرین تلاشهای اونشریک سلسله مقالاتی بود که در جریده مساوات نشر میشد و گاه بگاه بدست عده میرسید.

برگردیم به اصل مطلب و تعقیب کارنامه های قهرمانان اصلی سالهای غم انگیز و به بینیم که وقتی سردار محمد داود نتوانست از حادثه سه عقرب پیروز بدر شود چه میکند.

چون به اساس قانون اساسی و مطابق قانون مطبوعات دوره دیموکراسی که از سال 1345 بهره گیری از آن تا پیمانیه صوابدید در جامعه افغانی فراهم شده بود و چند جریده غیر حکومتی نیز شروع به نشرات کرده و هر کدام با سبک و شیوه مخصوص بخودشان در راه تنویر افکار عامه و تعقیب جریانات سیاسی مملکت فعالیت میکردند بهمین سلسله نورمحمد تره کی طبق امر و هدایت سردار محمد داود بگرفتن امتیاز جریده خلق اقدام نمود تا جبهه علنی مقابل دولت گشوده شود. خط مشی جریده مذکو که در حقیقت نشر قانون اساسی شوروی با تعدیلات و تغییرات چندی به نشر رسید و خلقی ها و پرچمی های بی وطن و خاین امروز آنرا افتخار و غرور یک یک برده خود فروخته در مقابل استعمار گران روسیه بحیث ایجاد خط فاصلی میان حمایت از حقوق طبقه زحمتکش و جامعه نیمه فیودالی افغانستان تبلیغ میکنند ولی در حقیقت از همان مرحله نشر جریده خلق خط فاصل میان آزادی و استقلال و تمامیت ارضی

افغانستان، خط فاصل میان معنویت و آزادی و برادری و تسلیم، خط فاصل میان حق و باطل و شرافت و ارزش‌های ملی جامعه افغانستان به نفع روسیه شوروی کشیده اند میباشند و این اقدامات کلاً برهبری بی خردانه و خود پرستانه سردار محمد داود صورت گرفته است.

در ده سال دوام دیموکراسی ظاهر شاهی که ظاهراً از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار هستند مطابق به احکام قانون اساسی نشر افکار عامه آزاد و تشکیل احزاب سیاسی جواز دارد و انتخابات باید از طریق آرا عامه صورت بگیرد هیچگاه این تعهدات بصورت اساسی اش جامعه عمل نمیپوشد و هیچوقت مردم موفق نمی شوند مطابق میل و رغبت خود به انتخاب کاندیدای مورد نظرشان موفق شوند. وکیل شدن بدون پای بوسی و شرفیابهای قبلی غیر ممکن است. نویسندگان ملی بجرم افشای حقایق و پرده برداری از روی عوامفریبی های عمال دولت مورد تعقیب قرار گرفته بحکم خود کوزه و خود گرو خود گل کوزه رهسپار زندانها میشوند، آزادی های صنفی، آزادیهای آکادمیک برخلاف تعهدات قانونی و تصریحات واضح در قانون اساسی داده نمی شود. تشکیل انجمن ها و اتحادیه ها و سایر فعالیت های دسته جمعی که جز حقوق اساسی مردم افغانستان اعلان شده هرگز شکل عملی بخود نمیگیرد. سانسور شدید و غیر قابل تحملی بر مطبوعات تحمیل میشود چنانچه قبل از آنکه جریده و یا اخباری که در آن مطالبی در مورد سوء استفاده ها و یا سوء اجرات دولت نشر شده و از چاپ خانه بیرون شود از طرف اداره خرنوالی محکوم و مصادره شده ناشران و نویسندگان برای تحقیق و بررسی تحت پیگرد قرار داده میشوند ولی با وجود این همه اختناق و افراط و زیاده روی در مورد حقوق عامه ایادی طبقه حاکمه افغانستان جامعه افغان را نمونه دیموکراسی اعلان میکنند زیرا این دیموکراسی قبل از آنکه حامی حقوق مردم بوده باشد و یا فرصت های تمثیل حاکمت ملی بواسطه مردم بدهد، راه حامی منافع طبقات و اقلیت و الای جامعه محسوب می شود. در دیموکراسی آنروز دشنام دادن مامور پولیس برای مردم جواز دارد ولی اگر فردی از حقوق خود دفاع کرد و جواب دشنام مامور پولیس را به دشنام دیگری بکف دستش گذاشت بنام تخطی از قوانین و بنام مخل امنیت و آشوب طلب باید قمعین بخورد و بزندان برود. این دیموکراسی یک بار دیگر به مامورین محلی و متنفذین حمایت گران موقع میدهد که به استفاده از عقب نگه داشتن جامعه افغانی بیرحمانه به چپاول مال و هستی آنها و تاراج هستی بیت المال بپردازند. پولیس در نظاهرات مجاز و قانونی که به منظور خواست های صنفی و دیموکراتیک برپا میشود اشخاص و افراد خیر را دستگیر کرده و بزندان میسپارند.

فقر و بدبختی و ناتوانی روز بروز بالای های شوم خود را پهن تر کرده بیکاری به اوج خود میرسد بیست هفت هزار فارغ صنف دوازدهم که نتیجه پلانهای فوق العاده عوام فریب است موفق بدریافت حتی پیش خدمتی و خانه سامانی در ادارات و تاسیسات کشور نمیشوند کانکور پوهنتون به مقصد جلوگیری از شمول فارغ التحصیل های صنف دوازدهم با درک این حقیقت تلخ "که ثمره پلانگذاریهای بی اساس است" و آینده آنها را از چگونه جذب کند و بکجا و چه شغلی بگمارد تعداد بیکار ها روز تا روز و سال تا سال اضافه تر کرده زورگویی و پخپل سری بر جامعه حکمفرمائی میکند. بازار قاچاق و اخاذی گرم فساد اخلاقی و مبادرت کردن به اعمال منافی عفت. دزدی کردن و آدم کشی و شوارع را بغارت بردن با وجود تشکیلات منظم امنیت در روز روشن جز کارهای معمولی و قبول شده پنداشته میشود. خشک سالی و سایر مصائب طبیعی نیز هم دست با این شرایط نا میمون توده های بی نوای مردم ما را به گلیم درماندگی و فقر و مرض و جبر طبقات حاکم و مسلط باقتصاد و سرنوشت آنها بزانو می نشاند. کمک های سایر ملل که در موقع خشکسالی و بحران آفات طبیعی بنام حمایت و پشتیبانی انسانی وارد کشور میگردد بواسطه مامورین ناپاک و استفاده جو حیف و میل شده و پول های آن بدوران سرمایه گذاری در شرکت هائیکه با تأسف از طرف عناصر معرفی تدویر میشود بکار می افتد که امروز آنها دزدهای شناخته شده و آن چهره های آلوده و کثیف بآن سوابق ننگین خود که حتی از پیشکش های لطیف در برابر پرکردن معده و فرور بردن یک قطره نشه

آور بر گلو ارباب زور نفوذ مضایقه نکرده اند در نقش دلسوزی و علاقمند بود به آزادی افغانستان استخوان ملت اشغال شده ما را میجوند و همان مامورین کثیف و همان رئیس های اخاذی بی شخصیت دعوی شخصیت دارند.

فشار بیروکراسی در سالهای آخر به جای میرس که حتی نفوس شماران احصائیه مرکزی در نقش گرگ با تخویف و ذهنیت ساده مردم ما هستی و زندگی روستا نشینان را مورد چور قرار میدهند ولی شکایت و داد و بی داد برانداختن ستمکش ها بجائی نمیرسد. پست های عمده اداری مخصوصاً چوکیهای پردرآمد به سرفقلى های بزرگ برای اشخاص بی کفایت و استفاده جود فروخته میشود. حق الشمول به فاکولته پولیس تا چهار صد هزار افغانی میرسد و تمام پدران که صاحب پول و پله هستند میکوشند بهر وسیله شده است پسران خود را شامل پوهنچی های حقوق ، طب شرعیات نمایند براینکه قاضی و حاکم و کوتوال و طبیب شوند و صاحب پول و زندگی و قصر و باغ و موتر و زمین از راه چوشیدن و مکیدن خون مردم گردند. آنها دیده اند که قاضیان صاحب این همه هستی و جایداد میباشند حاکم ها همیشه در دریا پول غوطه میخورند و کوتوالها و ضابطان امنیه از بهترین شرایط مادی و امکانات مالی برخوردار دارند. هیچکس حاضر نبود و هیچکس قبول نمی کرد که اولادش به پوهنچی ساینس و علوم ادبیات برود و در بهای شانزده سال تحصیل به شغل معلمی بپردازند و بدرآمد ناچیز آن قناعت کنند درین پوهنچی ها جز فرزندان مردم غریب آنها از محلات دور مملکت کسی شامل نمی شد تیکه داران در پروژه های دولتی، صاحب ملیون ها ملیون افغانی از طریق سؤاستفاده شدند و مامورین با گرفتن حق الحساب و بروت چربی در کارته های مختلف شهر عمارات جمیل و بزرگ بنا نمودند و جیب های شان پر شد. رشوت خوردن ، از هستی بیت المال دزدیدن ، بحق و ثروت دیگران تجاوز نمودن ، ضعیف و بیچاره را پایمال کردن و بخاک سیاه نشاند جرم پنداشته نمی شد وکیل و وزیر و قاضی و حاکم و کوتوال و مصروف غارت بودند، اردوی شاهی به تجارت خانه تبدیل شده و دستگاه جنرال سازی آن هر روز به تعداد درندگان مال و جان مردم می افزود. دوسیه سازی و دسیسه آفرینی برای کسانی که میخواستند فریاد بکشند و در مقابل این حق تلفی ها و پخیل سری ها و زورگوئیها حرفی بزنند مود روز شده بود ، پشت پا زدن به مفاخر ملی و افتخار به پیروی از فرهنگ بیگانگان مایه مباهات طبقه جوان بود.

شرکت ها و تاسیسات بزرگ و پروژه های وسیع انکشافی در حال ساختمان مثل ، ماهیپر ، نغلو، و موسسات سپین زر و انحصارات دولتی ، قوایکار و نظایر آنها گاو های شیردهی بودند که هر شب گوساله طلائی میزائیدند و عده دزد و غارتگر بیرحم را به نوا میرسانیدند، داستان های افسانه های باور نکردنی این دزدیهای شرم آور، قصه چور و اختلاس روز افزون در دستگاه های دولتی آن حقایق انکار ناپذیر است که نشر آن توسط جراید آنروز شاهد عینی موجودیت این رویداد های تلخ در کشور میباشد. اکثرآ از خود می پرسیدند که دزدی هم اندازه دارد ولی چرا این دزد ها سیر نمی شوند و حرص پایان نا پذیر آنها هر چه می بلعند و می چاپند اقتناع نمیگردد، در حالیکه خانه دارند نه یکی و نه دو تا، کوتی هادارند، سرای و باغ دارند، موتر و زمین دارند، آسیاب و اپارتمان دارند، پول نقد و حسابهای بانکی دارند، فرش های ابریشمی ، اشیای انتیک و زیورات پر بها دارند، هیچ چیزی در زندگی شان کم نیست ولی باز هم بفکر دزدی و اندوختن هستند و حریصانه و پرتلاش در پی یک پول جان میدهند و بهر ترتیبی که باشد و از هر راهی که بتوانند آنها بدست میآورند برای دزد ها حلال و حرام فرق ندارد فقط آنچه مهم است اندوختن است و باز هم اندوختن کسی نمیدانست و یا چه میدانست که اکثر این آلوده طنیتان خود را فرزند مهین نداسته و بفکر فردا خود و فرزندان شان از آنکشو بودند و امروز با درناکی درمی یابیم که الحق بی وطن ها و آنها تیکه در افغانستان نمونه خیانت بوده اند بیگانه های بیش نیستند و باید میدوز دیدند و می اندوختند چنانکه دزدیدند و اندوختند، اندوختند و بیرون کشیدند و سرنجام فرار کردند و کشور را در اشغال بیگانه گذاشتند. فراهم بودن این زمینه های مساعد به داود فرصت میدهد تا از راه فعالیت خلقی ها و پرچمی ها ناراضیان را تحریک و ساحه را

برای دوام قدرت ظاهرشاه تنگ سازد. تظاهرات پیهم این گروه وصف گیری های آن در مقابل حکومت های دست نشانده ظاهرشاه به هدف آب خط کردن وماهی گرفتن جریانات درسی را در پوهنتون ومکاتب مختل ساخته شاگردان را از تعقیب دورس و ادامه تحصیل باز میدارد و کامیاب شدند وبه صف بالا رفتن تابع پیروی کردن واطاعت نمودن از معلمین پرچمی وخلق می شود. ظاهرشاه در این بن بست قرار میگیرد او میداند که روسها در کشورچه میکنند، میداند که درامه پایان نهایت غم انگیز در بر خواهد داشت ولی به امید اینکه بر مشکلات غالب خواهد شد و چاره علاج را خواهد یافت از خوف اینکه مبدا اقدامات عاجل اولبه تیغ خشم شوروی ها را قدرتش نماید متحیر است چه کند از یکطرف راضی نیست که مردم صاحب سرنوشت خود شوند از جانب دیگر خوف برسر قدرت رسیدن مخالفین در صورت سکوت وخموشی و متوصل نشدن به اقدامی او را تهدید میکند مهذا با تحریک قوای ثلاثه دولت بجان هم ومشغول نمودن افکار عامه بسوی این اختلافات می خواهد موقتاً نفسی تازه کند. در اولین فرصت این اقدامات مجلس سنا طی سخنرانی هائیکه توسط اعضای او بعمل آمد نشر جریده خلق را به حیث یک جریده غیرملی برخلاف منافع مردم وارزشهای مندرجه قانون اساسی افغانستان خوانده وحکم خود را در مورد مصادره ان به تصویب اکثریت مجلس سنا اعلان کرد.

سلاح مؤثر نشرات ماسکوی از دست طرفداران آن گرفته شد "اناهیتا و ببرک" در شورای ملی شروع بدفاع وحمايت نموده وعمل حکومت ودستگاه حاکمه مخصوصاً مجلس مشرانو جرگه را مورد تاخت وتاز قرار دادند. وکیل ولسوالی پلخمری که از جمله هواخواهان سلطنت وشوهر همشیره معاون صدارت وقت بود مستقیماً تقاضای محکمه سردار محمد داود وسردار محمد نعیم برادرش را بجرم داشتن مسولیت مستقیم شان درین حوادث نمود وباربار چیغ زد که داود را محاکمه کنید ونعیم را بزندان ببندازید. فضای شورای متشنج شده بود "مولوی محمد نبی محمدی" وکیل ولسوالی محمد آغه لوگر نعره تکبیر خواند و "سروی اصیل" ببرک را تحت حمله قرار داد عده صدا میزد مرگ به سردار محمد داود وسگ های زنجیری آن، مرگ به طرفداران روسیه، بیگانه پرستان را یکشید خدا ناشناسان را سنگ باران کنید.

کارمل بخاطر ضرباتی که از دست وکلای مخالف خورده بود به بستر کشید طرفداران خلق وپرچم به تظاهرات خیابانی پرداختند و نعره زنده باد بالا کردند. داود خوشحال وسرمست بود خوشحال به خاطر اینکه فضای شهر را بواسطه این صدا ها مشوش ونارام ساخته بود وخیال میکرد این نا آرامی افزینی وبرهم خوردن حالت عادی وایجاد بی نظمی در حیات تحصیلی محصلین و شاگردان مکاتب ونرفتن آنها بدرس برایش مفید وپایه های قدرت ظاهر شاه را سست میسازد شفاخانه این سینا محل تجمع خلقیها شده بود ولی کس دلیل سکوت دولت را نمی دانست روسها به استفاده از عقده های جاه طلبانه داود در تقویه حزب خلق فعالانه مشغول هستند و اوضاع نا به سامان اجتماعی در افغانستان زمینه های انکشاف خودبخوی آنرا فراهم میکند جای دیگر برای عقده خالی کردن وجود ندارد، جوانان ناراضی، روشنفکران درد مندی که از دیدن بی سرو سامانی زندگی رقت بار مردم شان رنج میبرند آغوش حزب خلق وپرچم را دلپذیرترین جایگاه برای مبارزات خود میدانند.

داود در تعیین اعضای این حزب غیرقانونی و از کمال دقت ومال اندیشی کارگرفته دستور میدهد که در جذب اشخاص وقبول عضویت آنها احتیاط کامل باید صورت بگیرد وتا حد ممکن سعی شود که هویت خانواده های اعضای حزب برای اوقابل شناخت و مورد اعتماد باشد.

همه مردم حق بین افغانستان و کسانیکه جریانات سیاسی و اجتماعی مملکت خود را در دودهه اخیر تعقیب ومطالعه کرده اند این حقیقت را تائید میکنند که اعضای اطرافی خلق و پشتوزبانها با صحنه گذاشتن نورمحمد تره کی و اعضای شهری و فارسی زبان آنها بوسیله ببرک کارمل معرفی و بعد از کسب موافقت سردار محمد داود داخل این باند میشدند شهری ها عموماً عبارت

بودند از پسران جنرال ها ، وزرا ، سفرا، والی ها، روسا و سرمایه داران بزرگ و اعضای اطرافی را بصورت مجموعی فرزندان ملاکین و زمین داران شناخته شده و اربابان و قریه داران و صاحب نفوذان تشکیل میداد. نقش اناهی‌تا که خود از دست پروردگان خانواده سلطنت است و نصف از بچه های دربار از نعمت هم آغوشی اش به آن فتانت و دلربائی که در روزگار جوانی داشت بهره ور بودند در بیراهه سوق دادن و جذب دختران نو بالغ بزیر عنوان عضویت حزب فوق العاده خطرناک و قابل تأمل میباشد.

این عفریته خوش خط و خال وحدت زندگس شرافتمند صدها خانواده ها را برهم زد. زنان جوان را در مقاب شوهران شان تحریک کرد و بعنوان زن برده نیست چه مصائب و حوادث دردناکی بوقوع نپیوست چه فامیل های نجیبی از هم نپاشید. چه طلاقها و جدائیهای و ازدواجهای صورت نگرفت که نمونه برجسته از این اقدامات خانه خراب کن یکی هم به عقد در آوردن خواهر "سلطان علی کشتمند" به فقید "ظاهر بدخشی" میباشد که به تجویز "اناهیتا" بمقصد تحکیم وحدت حزب با وجود اینکه از داشتن هسمر بدخشی کاملاً اطلاع داشتند صورت پذیرفت و بعداً جمیله جان خواهر سلطان علی کشتمند پایش را در یک موزه کرد به تحریک و حمایت اناهی‌تا هسمر قبلی بدخشی را جبراً بالای وی طلاق داد و فرزندان او را آواره و بی پدر ساختند او وکیل بود و مدافع حقوق زن خود را اعلان میکرد از جانب دیگر حزبی بود و حوزه ها را تحت اداره و رهنمائی خود داشت. این حوزه ها مرکز فسق و فجور بود، جوانان معصوم هم از پسر و دختر در کنار هم قرار مگرفتند و بنام مبارزه علیه خرافات اولین درس جنس بازی و هم آغوشی و استفاده از وجود یکدیگر برایشان داده میشد الکل نوشی پشت پا زدن به عنعنات مقدس ملی، بی اطلاعی و سرکشی از اوامر والدین و توهین و تحقیر آنها به اسم کهنه پرست و خرافاتی امواج سرسام آوری بود که شیرازه حیات اجتماعی را در شهر برهم زده پدران و مادران نجیب از تغییرات ناگهانی نونهالان خود خون میخوردند.

هیچکس در جریان ارتباط خود در لانه های کثیف این حزب بی می و معشوقه نبوده است اولین درس انحراف را از همین آشیان بی بند و باری میآموختند، مبارزه یعنی بد اخلاقی و لجام گسختگی و به اساس اصول "ماسکوچ" معنی مترقی بودن در بیراهه رفتن و بی عفتی و آلوده دامنی و درد ناکتر از همه افتخار به آزدین دست به این اعمال شنه پنداشته میشد.

چرا حزب خلق منشعب شد

حقایق را باید بدون واهمه نوشت چه ننگ زندگی را قبول کردن و ملاحظه این و آن را نگهداشتن و بفکر آینده شخصی خود بودن، ملتی را و غم برزگش را فراموش کردن چنانکه تا به امروز به خاطر محافظه کاری و خود نگری نگارندگان توده ها را از دانستن حقایق عینی بدور داشته و بشریت را در خاک و خون نشانده است باز هم اگر این شیوه غیر واقعبینانه تعقیب شود انحراف از واقعه نگاری است و این انحراف نسل موجوده و بیخبر امروز را بالترتیب نسل های آینده افغانستان را گمراه خواهد کرد پس چرا نگویم ونه نویسیم که اگر بنای یک جامعه روی عدالت استوار باشد اگر یک زعامت معنوی کشوری را رهبری کند اگر مردمی از مزایا زندگی خویش و حقوق مثبت انسانی خود بهره ور باشند. آیا آن مردم و آن ملت در برابر تند باد های مداخلات و دست اندازی های اجنت های بیگانه خواهد لرزید و تسلیم خواهد شد؟

پس این روابط غیر عادلانه در مناسبات تولیدی و شیوه های بهره کشی از آن انسان مظلوم و بیسواد و جاهل نگهداشته شده و بی دفاع در جامعه ما بود که تبلیغات اجنت های شوروی در زمینه های عدالت اجتماعی مثل تابلیتی در لفافه های زرین پیچیده و توجه همه را بخود جلب میکرد.

قصه روز ما قصه سوسیالیست بود، قصه مساوات بود، قصه برادری و برابری و رسیدن ملت بقدرت حاکمه بود هرکی این میتود را در آن وقت رد میکرد مرتجعش میخواندند در قطار آدمش

نمی شمردند. جز ظالمان و خون خواران بحسابش میآوردند معهدا خود را سوسیالیست نشان دادن موجب تفاخر بود و ممثل روشنفکری و چیزفهمی، چرا؟

بخاطر اینکه دورنمای جلب کننده و دل انگیز داشت و عده های جالب تسخیر کننده میداد و میگفت نظام سوسیالیستی ضامن آزادیست، ضامن کرامت و عظمت انسان است، ضامن محو استثمار فرد بوسیله فرد شمرده شده و بزرگترین وسیله تکامل و شگوفائی استعداد های نهفته طبقه ستمکش به حساب می رود، کارق طبیعی و مازاد کار نیز حق مشروع و قانونی انسان مولد شناخته میشود، سودخوری و شیریه جان و عرق جبین کسی را خوردن، با سعادت و زندگی افراد بازی کردن درین نظام گنجایش ندارد. دستگاه اداری جامعه توسط کارگر و دهقانان رهبری میشود. بساط ظلم جمع شده فشار طبقات حاکم طفیلی و بهره کش مستبد جای خود را به عدالت و مساوات و همدردی و نوع پروری خالی میکند.

این بهشت خیالی و این دینای و سوسه افروز و جهان ایده آل چنان افراد روشنفکر و انسان چیز فهم و مدرک و آرزومند را بخود جذب میکرد و همه افکار و اندیشه را بسوی خویش معطوف میداشت مخصوصاً در جامعه ما که جوانانش، پیران و موسفیدانش، اطرافی و شهری اش از جور نظام اجتماعی مملکت بستوه آمده و فشار حکمرانهای نادری و هاشمی کاردار رابه استخوان آنها رسانده بود؟

همه افراد ذوق زده و پرهیجان میخواستند یک شبه به پا خیزند و نظام سلطنت و شوکت ایوانش را فروریخته و بجای آن نظام دلخواه کارگران و دهقانان را متمرکز سازند.

کیست که چنین دنیای را نخواهد؟ کیست که پشتیبان چنین مفکوره نگردد. خاصاً که جوان هم باشد آرزومند سعادت دیگران هم باشد بدون و اهمه باید گفت که در مراحل اول به اضافه این عده ها و نویدها دروازه عشرت و خوشگذرانی و تلزر هم برای نوجوانان کشوده شده بود که عده بی خبر و نا خود آگاه و مخصوصاً کسانی که در سنین بین 16 تا بیست و سه قرار داشتند مشتاقانه برای استفاد از نعایم عیش و نوش بسوی سازمان های خلق و پرچم میشتافتند چه به نیکوئی درک میکردند که هم خرما و هم ثواب جز در همین آشیانه جای دیگری پیدا نمی شود، چون پلان روسیه در تمام اقمار تحت تسلطش اولاً از طریق رواج دادن بی عفتی و تشویق جوانان درین عرصه خوفناک و تباهی آور شروع شده و سعی میکنند درنازکترین دوره عمر یعنی موقعی که تازه جوان همه چیز را در زیبا پرستی و استفاده از لذایذ مطابق شرایط فیزیکی بدنش جستجو میکند شروع میگردد و این اجنت ها و پیروان مکتب خروشچف در کابل بودند که نوبادگان معصوم ما را باین ورطه های هولناک کشیدند و دماغ مستعد و شگوفان آنها را با استفاده از احساسات پاک شان به گمراهی سوق دادند. روسها به هدف خود نزدیک میشدند و نقشه را که طرح کرده بودند موفقانه پیش میرفت. داود نیز روز بقدرت رسیدن خود را دور نمی دید.

رسوایی و انشعاب: جامعه عقب نگهداشته شده افغانستان که تا آنروز دسترسی به منابع نشرات و نشرات و آثار چاپ شده جوامع کمونستی نداشته و اولین باریکسلسله کتب از طریق اتحاد شوروی وارد کشور شده در اختیار خلقی ها قرار داده شده بود که بوسیله آنها در اختیار جوانان و اهل علم و مطالعه قرار میگرفت و از همین لحاظ بود که توجه همه را آثار موصوف بخود جلب کرده و بازار خلقی ها گرم بود که متعاقباً منابع بهتر و آثار سقه تری پیدا شده بود و بواسطه مطالعات پیوسته درین آثار بود که روشنفکران به حقایق دیگر آشنا گشتند کتبی را خواندند که جامعه شوروی در آن مورد تحلیل قرار گرفته بود تیوری مارکسیست، اهداف این فلسفه و مقایسه آن به اعمالی که بعد از مرگ لینن در روسیه شوروی صورت گرفته بود مورد ارزیابی قرار میگرفت. آگاهی از تیوری و آگاهی از جریانات پشت پرده در جامعه روسی پنبه های غفلت و خوش باوری را از گوش روشنفکران دور کرد و برای آنها مجال داد تا اهداف

حقیقی و غاصبانه این کشور مدعی سوسیالیست را بشناسد. تاریخ اروپای شرقی را مطالعه کن، خصوصیات کشور بزرگ چین را مورد مذاقه قرار دهند و از حقایق غم انگیز آن اطلاع پیدا کنند که در مراحل اول زیر اسم برادری از جانب روسها بر جامعه هزار ملیونی چین تحمیل شده بود این رویداد ها فرصت آنرا میسر ساخت که تیوری با عملکرد مقایسه شود و در تکامل این شناخت بود که چهره شعبده بازان روسیه که خود را میراث خواران بلا فصل مارکس وانگلس و بازماندگان مستحق لینن میدانند برایشان آشکار میشود.

روس و اهداف اشغالگرانه قدرتمند نظامی گران را بزیر اسم سوسیالیسم بر کشور عقب مانده به عنوان رهکشای سعادت ستمکش ها با فوج غارت و چپاول بتازد و هستی و زندگی و استقلال و حاکمیت ملی آنها را بمخاطره و نا بودی کشانده آزادی و حریت شانرا در بهای وعده های فریبنده پا مال میسازند معرفی نماید. جوانان پاک و معصومی که قبلا تحت تأثیر تبلیغات میان تهی بطرف خلق جذب شده بودند با پی بردن با ماهیت فتنه گرانه و عوام فریبانه آن مشکوک شدن در مورد چهره های شناخته شده و گردانندگان اصلی جریان مذکور مخصوصاً با فهم این واقعیت تلخ که رهبری حزب و صلاحیت سوق و اداره ان بدست مستبد نام دار و شناخته شده خانواده نادری یعنی سردار محمد داود است و نور محمد تره کی و بیرک کارمل نوکران بیش نیستند نفرت و انزجار عمیق شانرا ابراز کردند و دسته دسته از آن آشیان درباری خارج شدند و علایق خود را قطع کردند. از سوی دیگر بضر اینکه موجودیت یکپارچگی در حزب خلق باعث درد سر برای داود از نظر مقام رهبری نشود بنا بر خصالت همیشگی که درباریان دارند باید ایجاد تفرقه میکرد و نوکران خود را در مقابل یکدیگر قرار میداد تا با استفاده از اختلافات آنها مرام خود را بوسیله استعمال یکی در مقابل دیگر پیش میبرد او به نور محمد تره کی جداگانه گفته بود که شایستگی مقام سکرتر جنرالی حزب را غیر او در کسی نمی بیند و همچنان در غیاب تره کی بیرک کارمل را تشویق میکرد که سعی کند تره کی مقام رهبری دوم را بعد از خودش در حزب از پیش وی بواسطه فشار پشتونها نگیرد و بدین ترتیب جنگ بر سر قدرت باعث شد که تره کی و بیرک به افشای ماهیت اصلی هم بپردازند و خود را رسوا کنند سرانجام بعد از رسوائی ننگین و شرم آور این دو چهره و افشای ماهیت نوکر بودنشان انشعاب صورت میگیرد و خلق بدو حصه تقسیم میشود گروه به سردمداری بیرک خان به اسم پرچم و گروه باقی مانده آن بهمان اسم اولی یعنی خلق در اختیار نور محمد تره کی بفعالیتهای وطن فروشانه شان داوم میدهند.

بیرک با استفاده از رسوخ و نفوذ عضویت خود در پارلمان امتیاز جریده پرچم را مطابق دلخواه سردار محمد داود است بار دیگر میتواند وسیله برای خالی کردن عقده او از راه نشر مقالات در مقابل ظاهر شاه باشد اخذ میکند و امتیاز آن بنام سلیمان لایق "پسر ملا عبدالغنی که ملا مذکور پیش نماز شخص سردار محمد هاشم بوده است و در مقابل خدمات خود به هاشم خان افتخار بدست آوردن چهار صد جریب زمین های بیت المال حاصل کرده بود که حتی قانون اصلاحات ارضی هم نتوانست صدمه بر آن وارد آورد" بدست آورد و از آن تاریخ طرفداران او به اسم پرچم مسمی شد.

نشر جریده شعله جاوید برای روسیه شوروی خیلی گران تمام میشود افشاگری های تیوریک انحراف جامعه شوروی بوسیله رهبران مرتد شان از راه اصول علمی فلسفه مارکسیستی نه تنها شبکه های جاسوسی روسیه یعنی خلق و پرچم را رسوا میکند و مورد شناخت برای طبقات مختلف در افغان نستان قرار میدهد بلکه رویینزم شوروی به سویه ملی و بین المللی رسوا میکند شعله جاوید نوشت که سوسیالیسم علم است و علم در خدمت انسان، علم فریب نیست، علم تجاوز نیست، علم زور گفتن و برکشورهای ضعیف تاختن و لشکر کشیدن و غصب و غارت غنای دیگران نیست. مبارزه بخاطر مردم است، مبارزه بخاطر آوردن عدالت است، بخاطر طرد زور گفتن و بهره کشی های غیر عادلانه است مبارز باید متقی و پرهیزگار و نمونه باشد.

نمونه اخلاق عالی انسانی، نمونه عفت و پاکدامنی، تواضع و برد باری تا مورد اعتماد قرار بگیرد. این جریده طی نشرات نهایت محدودش هزاران نفر را بدور خود جمع کرده بود و به مثابه ضربت وحشتناک محسوب میگردید که هیبت آن کاخ کرملین را بلرزه در آورده بود. گدیهای کوکی پوچ آن رسوا و مسخره شده بودند، بی عفتی هایشان، زدویندهای شان، سازشکاری هایشان، ملت را به بیراهه و سراشیبی دادند که شان در کابل بمردم معرفی شده بود و بعبارت دیگر مشت های آنان بازگردید و ارتباط آنها با طبقات حاکم و وابستگی های جاسوس منشانه شان با محافل ارتجاعی مستند و انکار ناپذیر به نشر سپرده شده بود.

نشر این حقایق K.G.B را بلرزه انداخت. جاسوسان پر قدرت او را در کابل وارخطا ساخت سراسیمه شده بودند، باور نداشتند باین زودی نقشه شان رسوا میشود و چهره واقعی دولت شوروی در معرض دید عوام قرار میگیرد این سراسیمگی و آشفتگی بیشتر بخاطر آن بود که خواب های طلایی روسیه در مورد اغفال ذهنیت نیروی جوان کشور ما نقش بر آب شده بود. دیوانه وار و بی تحمل بردستگاه حاکمه افغانستان فشار وارد آورد و این فشار غول آسانه تنها جریده شعله جاوید را به حیث افشا کننده اعمال رذیلانه شوروی در جهان. بمصادره محکوم ساخت بلکه کدر تحریر و عده از همکاران شانرا نیز رهسپار زندانها نمود و به حبس های طولانی و ظالمانه محکوم کرد. روسها از همان تاریخ به شبکه جاسوسی خو یعنی خلقی و پرچمی و وظیفه دادند تا عناصر مربوط به شعله جاوید را که به آنها اتهام همبستگی چین را بسته بودند مورد نظر بگیرند. اما خلقی ها و پرچمی های مزدور و مفسد و شناخته شده به استفاده از موقع هر کسی را که مخالف خود و اندیشه خود در جامعه میدیدند حتی اشخاص را که از نظر و عمل آنها انتقاد میکردند و بخاطر انحراف از اصالت افغانی و ملی شان اعمال این باند های خود فروخته مورد نکوهش قرار میدادند و شخصیت های ملی و صادقی را که برضد پلانهای غارتگرانه شوروی در افغانستان بودند شعله ای میگفتند و بضرر تخریب شخصیت آنها به تبلیغات و پروپاگند شروع می نمودند مقصد شان از این برچسب زدن آن بود تا عناصر ملی و صادق مورد ضرب و پیگرد دستگاه حاکمه قرار بگیرد و چون دستگاه حاکمه ارتجاعی و بی تفاوت بخاطر منافع خود این کار را انجام میداد زیرا افراد و عناصری که افشاگر اعمال خانه برانداز و سازشکارانه دولت در برابر سکوت بی تفاوتی آن مقابل پشتازیهای و مداخلات شوروی در امور داخلی مملکت بودند خار چشم آنها نیز شمرده میشوند و هر قدر فشار دستگاه حاکمه در مورد آنها زیاد تر میشد موجب خرسندی پرچمی ها می گردید.

"چون منظور این کتاب جانبداری از یکدسته بر علیه دسته دیگر نیست و مقصد حقیقی و غایه نهائی توضیح ماجرا ها و رویدا های میباشد تا خواننده عزیز ما بداند که چگونه و از کجا و با همدستی کی و ایجاد کدام شرایط روسیه شوروی توانست در داخل خاک ما رسوخ کند و مسوول این همدستی و همکاری در راه نیات شوم آنها بصورت مستقیم و خایانه اش کی بوده است نمی خواهم بیشتر از این درباره جدائی که بین شعله ای ها، خلقی ها و پرچمی ها که صورت گرفته و نتیجتاً وقتی خلق از طریق سپوت و حمایت مطلق شوروی بقدرت دست یافت و دست کم هزار نفر شعله ئی را باشکال مختلف بخاطر شناختی که اعضای آن در جریان دوره دیموکراسی ظاهرشاهی در تظاهرات و میتنگ ها و فعالیتهای سیاسی داشت گرفت و بزندان برد و سرانجام برنگ ها و شیوه های هتلری کشت و نابود کرد تماس بگیریم و این تماس مختصر به ارتباط قضایای قبلی ناگیر نقل شد تا تسلسل رویداد های سالهای غم انگیز از هم نپاشد و خواننده نقش پای قهرمانان حوادث را در ریگستان سرگشتگی و ابهام گم نکند"

ظاهر شاه در نهایت خونسردی و بی مسوولیتی تماشاگر صحنه ها بود. قوای ثلاثه دولت بجان هم افتاده بودند هر روز یک اختلاف تازه بروز میکرد و موضوع جدید عنوان میشد و مدت ها بر سر آن کشمکش دوام مییافت. مسایل بزرگ ملی را این اختلافات که عمداً خلق میگردید تحت شعاع قرار داده بدست فراموشی می سپرد نفرت روز افزون روشنفکران منزجر و متأثر

بخاطر یک تازیه‌های چینل روسی محسوس بوده و سکوت مرگبار دولت که در مقابل آنها اختیار کرده بود مایه نامیدی شده بود. و تصویر وحشتناک اشغال افغانستان توسط روسیه شوروی بوضاحت در پشت این جریانات دیده میشد. پادشاه با تغافل علنی از وجود حالات متشنج کشور بخاطر اینکه فکر میکرد روس در تعهدش نسبت به حفظ رژیم سلطنت با وی وفادار خواهد ماند درحالت بی تفاوتی قرار داشت و تمام هیجان‌ات و نارضایتی های طبقات مختلف جامعه را در مقابل گروه‌های خلق و پرچم نادیده می‌گرفت، تظاهرات روحانیون وطن خواه در برابر نشرات اجنبی پرستانه جریده پرچم توسط حکومت "نور احمد اعتمادی" در هم شکستانده شد و تعداد زیادی از روحانیون شریف افغانستان در نهایت حراست از خاک مسلمانها از تجاوز بیگانه بود در کابل و ولایات زندانی شدند، آنها با تجارب که از تاریخ کشورهای جهان داشتند میدانستند که اگر از تجاوز فرهنگی یک جامعه در کشوری جلوگیری نشود تجاوز سیاسی را نیز بدنبال خواهد داشت اما صداها در گلو خفه شد و اینکه چرا دستگاه حاکمه در مقابل بپاخیزی های برحق و هوشدار های کاملاً منطقی و بجای روحانیون ما اهمیت ندادند سوالیست که تا هنوز در ذهنیت ما لاینحل مانده است و مسوولین امور جواب آنرا میدهند.

فریاد مردم، فریاد وطن خواهان، فریاد نیرو های ملی و فریاد ملت مسلمان افغانستان شنیده نمی شد قانون اساسی از دیموکراسی دم میزد و تشکیل احزاب را جواز میداد ولی در عمل جز خلق و پرچم کسی نبود اگر بود یا مورد ضرب و شتم قرار داشت و یا آنقدر خورد و کوچک بود که شکل محفل را داشتند تا حزب. بخاطر اینکه قانون احزاب نافذ نشده بود. اگر قانون نافذ میشد، اگر به ملت افغانستان رسماً اجازه تشکیل احزاب را میدادند میدان برای روسیه شوروی و اجنت های او خالی نمی بود و آنها نمی توانستند اینطوری و بی داشتن حریفی که سر راه شان بگیرد و عمل کنند. بار ها گفته و نوشته شد که جریانات غیر ملی در حال تکوین و تکامل است مسوول مسمومیت ذهنی مردم ما و جوانان ما بوسیله این آشیانه ها کیست؟ مقاله ها نوشته شد انتقادات شدید صورت گرفت ولی مهر سکوت از لب های صلاحیتداران پس نرفت و کلمه بنام جواب داده نشد.

بار بار شخصیت های ملی، و کلاه شریف و انگشت شماری که در پارلمان بودند، موسفیدان و معاریف، اهل خیره شهر کابل و ولایات بصورت انفرادی و دسته جمعی بخاطر اینکه قانوناً نتوانند با روس طلبان و روس پرستان مقابله کنند بحضور پادشاه رفتند و تقاضا توشیح قانون احزاب را که تمام مراحل اداری اش تکمیل شده بود کردند ولی سکوت و تدبذب باز هم ادامه پیدا کرد و فریاد ها بجائی نرسید دوره چهار ساله خدمت شورای ملی بپایان آمد مردم منتظر انتخابات جدید بودند و آمادگی داشتند تا با استفاده از تجارب گذشته در انتخابات پیشروی اشخاص صاحب صلاحیت را و آنان را که میتوانست ممثل آروزی های مردم و مظهر تمنیات و خواسته های خودشان باشد بپارلمان بفرستند ولی قانون انتخابات هم به سر نوشت قانون احزاب گرفتار شد و بالاخره برخلاف انتظار و بدور از توقع و خواست عمومی دوره کار شورای ملی که موعد قانونی آن به سر رسیده بود برای یکسال دیگر از جانب پادشاه تمدید گشت و ملت افغانستان به تلخی و وضوح کامل درک کردند که دیموکراسی و قانون اساسی اعطا شده دربار ملعبه ای بیش نیست و امیدواری به امیدواری به سراب داشتن است.

محصلین پوهنتون و شاگردان معارف به حمایت اقشار و اصناف مختلفه جامعه در سرتاسر کشور در مقابل این نقص تعهدات که برخلاف نصوص قانون اساسی مروج الاجرا صورت می‌گرفت دست به اعتصابات و تظاهرات عمومی زدند. صدای انتقاد از گلوی هرفرد علیه سلطنت و علیه روش های که پایان نهایت اندوهبار و غمگین میدانستند بالا بود.

موج این خشم و خروش از جانب عامه مردم افغانستان که واقعاً در زیر فشار بیروکراسی و روشهای ظالمانه دستگاه اداری رژیم ظاهرشاهی و جبر کارمندان بی کفایت و خود پرست او به ستوه آمده بودند با گذشت هر روز هر هفته و هر ماه بصورت آشکارتری محسوس بود

و مهمتر از همه اینکه مردم مسوول مستقیم این مظالم شخص پادشاه را میشناختند. هرج و مرج در تمام امور و خود سری وقانون شکنی. سود خوری و رعیت مظلوم را بنام های مختلف چاپیدن و خون آنها را به اشکال گوناگون میکند چنان رواج یافته بود که گویا بگیر و بچاپ و بزن و ببر وظیفه مقدس طبقات حاکم در مقابل ملت شناخته میشد.

پادشاه بزرگترین موفقیت خود را در تعویض و تبدیل حکومت ها می دید و هر وقت احساس میکرد خطر اعتراضات شدید شده و خشم مردم خصوصاً گروه های متحسس را متوجه دستگاه سلطنت میسازد شورای را بر علیه حکومت و کار وی تحریک میکرد. حکومت ها به استضاح کشنایند میشدند و سرانجام مجبور به استعفا گردیده جای خود را بمهره های تازه و پیچ های جدید خالی میکردند. مدت ها افکار عامه را سقوط یک حکومت و آمدن حکومت جدید بسوی خود جلب میکرد "بقول سردار محمد داود ولسی جرگه بماشین رای گیری و رای دهی تبدیل شده بود" قاضی و قاضی القضاات ها بخاطر تثبیت صلاحیت خود بحیث قوه قضائیه جانیان و آدم کشان دیگری بودند که بر گرده ملت افغانستان سوار شده و بنام تعمم عدالت و قانون مخالفین خود منافع و اقتدار خود و اربابان خود را در دوسیه ها پیچیده بضرب شلاق و دره از پای در میآوردند و دوسیه ها را چون گاو شیرده از میزی به میزی و از شخصی به شخصی پاس میدادند. خانه های کارته سه، خانه های شیک و پرمصرف وزیر اکبر خان، خانه های بزرگ کانکرتی در سایر کارته های شهر، باغ و کوتی های بیلاقی در پغمان و عشرتگاهای زمستانی در جلال آباد پولهای انباشته شده در بانکها، تکسی های شهری و بس های ولایتی سهام بانکها و شرکت ها محصول چنین دوسیه ها و حق العمل این دوسیه ها برای کارمندان دولت بوده است قاچاق بری سفرا و نمایندگان سیاسی رژیم بشمول کاتب ها و سکرتر های سفارتخانه های او در سراسر جهان از صداقت و پاکی دستگاه حاکمه و دعوی خدمت صادقانه شان به مردم مظلوم و متحمل کشور ما نمایندگی میکند.

قضیه آب هیرمند

آخرین مهره سلطنت یعنی محمد موسی شفیق جانیشن حکومت دوکتور عبدالظاهر شده بود و تلاش های جدید بوسیله شخص او در جهت راضی کردن ناراض ها از راه تطمیع و اعطا امتیازات اداری و مقامات حکومتی صورت میگرفت. سعی بر آن میشد تا از طریق ارضاطبایع جلو ناراض ها را بگیرند و با گردهم آوردن آنها در ادارات دولت حکومت محکم و استواری بسازند. تعداد مشاورین صدارت از تعداد اعضای کابینه بیشتر شد. القاب جلالتماب آنقدر ارزان گردید که با هر که روبرو میشدی جلالتماب بود و درین میان قضیه لاینحل کشیدگی استفاده از آب هیرمند میان ایران و افغانستان بار دیگر بمیان آمد. امیرعباس هویدا صدراعظم معدوم ایران سفری به افغانستان انجام داد و طی آن مباحثاتی برای حل این مسئله دیرینه صورت گرفت پادشاه به عنوان رئیس حکومت فرمانی صادر کرد که به موجب آن بفیصله منازعه آب هیرمند بین دو مملکت خاتمه داده شود. این فرمان توسط مطبوعات به اطلاع عامه رسید. حساسیت ها که قبلاً از سالهای متمادی یعنی نزدیک به یک قرن درین مسئله وجود داشت بار دیگر اوج گرفت سروصدا های مخالف از هر طرف بالا شد. نظریات گوناگون بوجود آمد، در بین اعضای ولسی جرگه و افکار عامه و در میان طبقات مختلف مردم مخصوصاً زراعت پیشگان و زمینداران همهمه ها پدید شد، همهمه سؤاستفاده همهمه تطمیع ها و استفاده های بزرگ، همهمه فروش آب هیرمند بحیث یک تجاوز به منابع طبیعی کشور که ملتی آنرا حق مطلق قانونی و بلا فصل خود میداند.

بدتر از همه این بود که میگفتند آب هیرمند بالای ایراینان فروخته میشود و مخصوصاً توصیه های که در قسمت تصویب نظریه های پنهانی با اعضای ولسی جرگه صورت میگرفت شعاایات متعدد پخش کرده بود و میگفتند که سؤاستفاده های بزرگی صورت گرفته و مسئله که باید به اساس متون قانون اساسی آن وقت در افغانستان بعد از حیطه صلاحیت مجلسین پارلمان و سنا

خوانده میشود و تنها مرجع تصویب کننده اش لوی جرگه ملی میباشد و آن جرگه بزرگ میتواند در چنین قضیه اتخاذ تصمیم نماید چگونه از طریق ولسی جرگه و حکومت و سنا حل میگردد. مبادرت ورزی بچنین عمل غیر مجاز و تعقیب آن از چپنل های غیر حقوقی و بدون صلاحیت بود که شایعه استفاده جوئیها بزرگ و یا بعبارت واضیح تر حقیقت زدوبند های عقب پرده را قوت میداد و بر ملا میساخت احساس ملی یکبار دیگر بر انگیزته شده بود. نه تنها بر انگیزته بلکه جریحه دار و متاثر شده بود، دست دارازی به منابع طبیعی و ملی و فیصله سازشکارانه آن با یک دولت دیگر و سرانجام تائید و تصویب مطابقی دلخواه طرف مقابل این تاثر و تالم را باضافه موجودیت فضای تنگ خفه قان آرو هستی سوز در جامعه در سطح کافه ملت بیشتر ساخته بود.

ظاهر شاه بر سردوراهی عجیبی قرار داشت، دو راهی تذبذب، دو راهی بی تصمیمی و در واقع دوراهی سرگشتگی و ابهام که اصلاً قدرت رهبری جامعه را در هیچ جهت نداشت.

از تجدید انتخابات میترسید، از امضا کردن قانون احزاب میترسید، از جلوگیری های فعالیت های مخربانه باند خلق و پرچم که بوضوح نقش سردار محمد داود در آن را میدانست بخاطر ملاحظه شوروی ها میترسید، از وضع آشته و فوق العاده رنج آور یک ملت مظلوم میترسید.

خشک سالهای اخیر کار را بجای رسانده بود که مردم غرب مملکت اطفال خود را حتی پسران نیم قد و دختران نوبالغ خود را بکابل آوردند و پشت دروازه های ثروتمندان رها کردند.

جانب دیگر قضیه نفوذ روزافزون شوروی ها در افغانستان بود که سیاست بی طرفی و عد انسلاک مملکت در سطح بین المللی صدمه زده و کمک های اقتصادی و تکنیکی سایر ملل در کشور قوس نزولی اش را می پیمود.

پیشنهاد ده هزار ملیون دالر قرضه از طرف شاه متوفی ایران جهت بکار افتادن پروژه های نیم تمام و طرح کشیدن خط آهن از اسلام قلعه تا کابل که رقم پولی بالاتر از مجموع قروض شوروی در پلان پنج ساله اول و دوم بود یکی دیگر از آن نقاط عطف در مسیر دگرگون شدن جامعه افغانی به شمار میرود که نتیجتاً شوروی ها را متحسس ساخت تا از نفوذ قوای مخالف جلوگیری کنند و چهره حقیقی این افعی که در زیر ماسک همزیستی مسالمت آمیز و تاکید عدم مداخله در امور دیگران پنهان است هویدا شود.

شوروی با پروتوکول قرضه ده هزار ملیون دالری نقشه های طلائی خود را در امحا و ناهبودی میدید معهداً مقدمه یک کودتا نظامی را در دست داشت و میخواست بدینوسیله مخالفین اهدافش را از سر راه بردارد و طناب این کودتا بدست سردار محمد داود بسته شده بود.

آگاهی ظاهر شاه از کودتای پسر عمویش

دو سال قبل از طرح کودتا روسی در افغانستان سردار عبدالولی داماد ظاهر شاه بحیث نیرومند ترین مرد نظامی نقشه کار سردار محمد داود را زیر نظر داشت و میدانست که او بوسیله خلق و پرچم در تحریک جوانان و محصلین پوهنتون و برهم زدن نصاب تعلیمی توسط تحریک شاگردان در جهت تظاهرات خیابانی وسیعاً دست دارد و خواهد امور اداری مختل و نظم عادی در جامعه برهم بخورد در عین حال شبکه های طرفدار او که در اردو زیر نظر مشاورین روسی قرار داشتند کشف کرده بود و این جریانات را پیهم و لایق قطع به اطلاع شاه میرسانید. اما خودش متعجب بود و علت عدم توجه شخص ظاهر شاه را که چرا دستور گرفتاری سردار محمد داود و بردارش و طرفداران شناخته شده او را صادر نمی کند نمی دانست.

خطر رهبری کودتا به وسیله افسران جز و زعامت آن بدست شخصی دیگری غیر از سردار داود ابداً به نفع ادامه قدرت خانواده نادری نبود معهداً ظاهر شاه بعد از اینکه دانست وضع

آشفته سیاسی و اقتصادی کشور وی را به تعیین سه راه مجبور ساخته است که راه های مذکور عبارت بود از:

1: امضا قانون احزاب و انتخابات جدید.

2: واگذاری قدرت حکومت به مردم و تمثیل حاکمیت ملی بواسطه آنان.

3: دستگیری سردار محمد داود و طرفدارانش و اعلان حکومت نظامی و لغو قانون اساسی.

کدام یکی از این راه میتوانست مناسبتر و مفید تر باشد و تعیین کدام آن میتوانست متضمن منافع آنان گردد. چون کودتای که بدست سردار محمد داود رهبری میشد از دو راه دیگر بهتر بود شواهد ثابت و انکار ناپذیری وجود دارد که ظاهر شاه نزد پسر عمویش رفته و با او بمشاوره می نیشنند. شکر رنجی ها را به خاطر حفظ منافع قدرت خانواده خویش به اساس وصایای بزرگان خود اینک به خاطر خوشنودی ارواح آنها یک طرف گذاشته و موافقه میکنند که اگر سلطنت جای خود را به تغییر اسم جمهوری برای او خالی کند و این جمهوری به زعامت او اعلان شود و از نفوذ اشخاص مخالف در مرکز قدرت جلوگیری گردد یقیناً مردم به ستوه آمده از جوش و خروش می نشینند و یکبار دیگر آنها خواهند توانست قدرت را در خانواده خود متمرکز نموده و با کشیدن ماسک جمهوریت به چهره های شان سالهای متمادی بر ملت اغوا شده افغانستان حکومت کنند.

یکی از دلایل عمده ثبوت سازشکارانه بودن این کودتا که بموافقه پادشاه صورت گرفته است و باید توسط سردار محمد داود رهبری میشد پنهان بودن مذکرات بین این دو نفر از سایر اعضای خانواده های هر دو طرف مخصوصاً در اغفال نگهداشتن سردار عبدالولی توسط ظاهر شاه میباشد.

بخاطر حفظ این اسرار در سفر پادشاه به لندن عبدالولی همراهی داشت در حالیکه با وقوف از حالت متشنج مملکت و عدم اعتمادی که در اردو بوجود آمده بود نباید سردار عبدالولی به هیچ شکلی کابل را ترک میگفت اما ظاهر شاه دامادش را که در حقیقت رهبر نظامی کشور بود بخاطر موقع دادن بانجام نقشه داود با خود برد تا او بتواند با افسران طرفدار خود در فضای آزاد تری دست به اقدام شود.

از جانب دیگر بطوریکه اهل خدمت و نزدیک دربار حکایت کرده و شنیدند شد خدا حافظی پادشاه با عمله و فعله ارگ شاهی و منسوبین همیشه در تماس وزارت دربار بکلی بی سابقه بوده است او فرد فرد آنها را در آغوش میکشید و با تأثر نمایان خدا حافظی میکرد یکی از والیان مقرب در ارتباط این خدا حافظی موقع رفتن پادشاه در میدان هوایی کابل گفته بود که اعلیحضرت طوری با مشایعت کنندگان خود خدا حافظی کرد که بیانگر تأثر عمیقی او از این جدائی مسافرتی که ظاهراً بعنوان معالجه چشم خود رهسپار لندن بود شمرده می شد و ما هیچوقت او را اینگونه صمیمی و در عین حال اظهار محبت متأثر ندیده بودیم. هنوز از برگشت مجدد سردار عبدالولی بکابل که موقع عزیمت پادشاه بمنظور دوام استراحت در ایتالیا سه روز نگذشته بود که کودتای 26 سرطان صورت گرفت و ظاهر شاه در حالیکه در یکی از جزایر ایتالیا مشغول گرفتن حمام گل بود خبر سقوط سلطنت و کودتا پسر عمش را شنید اگر این کودتا واقعاً به موافقه صورت نمی گرفت آیا ملتی که در طول چهل سال زعامت سلطان کشور "عمر دیرشه پادشاه" گفته بودند و اردوی شاهی افغانستان که به اسم اردوی شاهی از تمامی امتیازات مادی برخوردار بوده و هر روز جزای از دامن خود با کرچ و کلاه زرین بیرون میداد چه شد که درسکوت مرگبار و تسلیم مطلق فرو رفت و از آن همه وفادار و سرسپرده یکی هم پیدا نشد که بایستد و مقاومت کند و بگوید خیریت است؟

روز 26 سرطان

روز کودتا سردار محمد داود روز پیروزی نقشه های کهن روسیه آن روز نحس و ننگین در تاریخ پنجهزار ساله افغانستان است که گروههای خلق و پرچم این سگ های زنجیری و وفادار سوسیال امپریالیزم شوروی دسته های گل نثار سپاهیان سرگشته و دراهام فرورفته اردوی شاهی که اصلاً نمیدانستند قضیه چیست و چرا تانک ها بحرکت افتاده و هوا پیما ها به پرواز درآمده و آنها به خیابانهای شهر کابل ریخته اند کردند. درجاده های شهر به پای کوبی ورقص درآمدند و به آواز خوانی پرداختند. نشرات رادیو افغانستان برق آسا و مستقیماً بواسطه این گروه خاین فرهنگ ، رنگ و شیوه روسی گرفت شوروی ها بمقصد رسیده بودند و نظام اجتماعی افغانستان را بدل کرده بودند و بخوبی درک میکردند که دیگر اردوی مجهز به سلاح های روسی در افغانستان در تصرف مشاورین اوست معهدا اولین کشوری بود که تغییر رژیم را برسمیت شناخت و سردار محمد داود را یک رهبر مترقی و متهور و انقلابی اعلان کرد. تنها کشور هندوستان با درک عمیق که از مسایل اجتماعی افغانستان داشت کودتای داود را یک کودتای درباری اعلان کرد.

سردار محمد داود از رادیو افغانستان بملت متحیر نوید جمهوری را داد و گفت جمهوریت میراثی نیست جمهوریت خدمتگار اکثریت مستحق است. ما ورقفای ما نظام مغرور را بخاطر حفظ منافع علیا مملکت برانداختیم و دیموکراسی قلابی که وسیله دوام و بقای این رژیم شده بود با قانون اساسی غیر عملی آن که خدمتگاران صدیق جامعه را بگوشه انزوا سپرده و مملکت را از جاده خیر و فلاح و رستگاری منحرف ساخته بود لغو اعلان میکنیم.

کابینه جمهوری

آنچه نتوانست حقیقت تلخ و وابستگی سردار محمد داود را با جریان خود بار آورده و خود تاسیس کرده خلق و پرچم از دیدگا، عامه ملت پنهان کند تشکیل کابینه بود که چهره های شناخته شده ذیل و کسانی که ارتباط شان عمیقاً با باند های فوق متحسس بود و هست ترکیب یافت و باین ترتیب اعلان شد.

محمدحسن شرق معاون صدارت آن مهره فعال و شناخته شده K.G.B که دست پرورده محمد داود است و موقع که در مکتب خردضابطان شامل بود بدون داشتن سند فراغت صنف دوازدهم بغرض انجام جاسوسی برای و الاحضرت از اتحادیه محصلین به امر و هدایت شخص او شامل پوهنهی طب ساخته شده بود و در دوره نه سال و چند ماه صدارت داود مدیریت قلم مخصوص صدارت را بعهده داشت و اکنون سفیر حکومت دست نشانده شوروی در دهلی جدید میباشد.

فیض محمد وزیر داخله داود عضو شناخته شده پرچم درکار نظامی که مورد توجه مشاورین روسیه قرار داشت و در کابینه بیرک کارمل نیز وزیر سرحدات بود و سرانجام در جریان فریبکاری های خودش به نفع روسیه شوروی با مردم ولایت پکتیا بدست فرزندان شریف و خداپرست و وطنخواه آن منطقه کشته شد.

غلام جیلانی باختری وزیر زراعت کابینه پسر خاله بیرک کارمل که اکنون مشاور صدارت در حکومت دست نشانده شوروی میباشد.

عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات کابینه عضو شناخته شده نظامی باند خاین خلق که در حکومت موجوده نیز عده سفارت را در جاپان بتصرف دارد.

نعمت الله پژواک که قبلاً سرپرست امور محصلین افغانی در ماسکو بود و از رفقا و طرفداران نظریات و طنز و شوخانه بیرک کارمل بود و در کابینه داود عهده دار وزارت تعلیم و تربیه شد. نه تنها اعضای مهم کابینه داود را پرچمی ها و خلقی ها تشکیل کردند بلکه پست های حساس

دیگر نیز مثل پست معین های وزارت خانه ها ، و الیها ولایات و در حدود نزدیک به صد ولسوالی و شاروالی های مرکز و ولایات بواسطه گماشتگان و اعضای شناخته شده اش اشغال گردیده و یکی از پرچمی های محیل درباری با تحصیل به اصطلاح "کورس یک پلیته" قوماندان گارد جمهوری شد تا بتواند جلو تماس داود را با اشخاص غیر از طرفداران خلق و پرچم سد کند و در رأس دفتر ملکی یعنی دفتر ریاست جمهوری نیز اکبر آدینه که تا امروز پرچمی ها هویت آنرا محفوظ نگهداشته اند قرار گرفت.

خط مشی حکومت تقریباً همان طرح اولیه اساسنامه جریده خلق با اقتباس از قانون اساسی شوروی البته با تفاوتی کمی و با زرنگی در انتخاب کلمات بود که ارباب بصیرت بحقایق آن کاملاً آشنا بودند.

ریفورم ها در زمینه اقتصاد، زراعت ، کلتور و حقوق عامه با ادعای خدمت به اکثریت مستحق که شعار برجسته و ممتاز و در عین حال عوامفریبانه داود بود ارایه گشت و در روی کاغذ این وعده ها به مردم داده شد که بعد از این قدمی جز در راه رفاه عامه برداشته نخواهد شد و حرفی جز بسود مملکت از دهن بیرون نخواهد آمد.

رادیو و جراید شروع به تبلیغات کردند آنقدر شعر و نثر و مضمون و دیالوگ و درامه و وجیزه و شعار در وصف جمهوری سرودند و گفتند و به نشر سپردند که شنوندگان محکوم به استغراق سمع گرفتار شدند اما در ساحه عمل همان آش بود و همان کاسه . بیکاری روز بروز افزون تر میشد قیمت ها قوس صعودی خود را می پیمود از بیست و هفت هزار فارغ بی مشغولیت و سرگردان صنوف دوازده یک هزار نیز جذب نشده بود که با تأسف طرح خائیانانه کانکور صنف هشتم بمقصد جلوگیری از خوب آینده آنها که در کجا جذب شوند بمیان کشیده شد و نسل جوان کشور از نعمت تعلیم و تحصیل محروم شناخته شدند که در نتیجه هزاران هزار دختر و پسر نوبالغ با دیدگان اشکریز صحنه مکاتب و محیط مدرسه شانرا ترک گفته با یأس و افسردگی بخانه های خود برگشتند.

قانون اصلاحات ارضی اصلاً عملی نشد بخاطر اینکه باید زمین های غصب شده ملت از جانب خانواده نادری و قشر مربوط بدفاع از حاکمیت آنها متضرر نشوند، نیرنگ ها بکار رفت فشار های عجیبی بالای سرمایه داران ملی وارد آمد تا زمین های اهل در بار را بخرند. کی بود که در مقابل این جبر مقاومت کند و تن به خریداری جبری ملکیت های بزرگ آنها ندهد. باغهای پغمان و زمین های چهلستون و جلال آباد و شکر دره و گلپایغ اگر فروخته نمی شد قانون اصلاحات ارضی منافع آنها را زیر پا میکرد و شعار خدمت به اکثریت معنی آنرا نداشت که خود شان خساره مند شوند قانون نباید به ضرر آنها باشد و نباید راه ثروت بیکران آنها را بند کند معهداً قانون اصلاحات ارضی را سردار محمد داود موقعی که از نشر بیرون شد و آماده توزیع و تطبیق بود در مطبعه دولتی توسط یک هیئت تعیین شده از وزارت خارجه حبس کرد و این حبس تا روز سقوط خودش ادامه یافت . در نخستین روز های قدرت داود بود که عبدالحمید محتاط از پست وزارت مخابرات و عضویت شورای رهبری به اتهام اینکه از خط مش وپالیسی شورای مذکور تخطی کرده است برکنار کردند اما حقیقت قضیه افشای رابطه میان داود و ظاهر شاه بود که وی آنها را روی نواری ثبت کرده و میگفت کودتای داود یک کودتا ساختگی بود و ما را فریب داده است این نوار حتی به اطلاع مشاورین روسی نیز رسانیده شده بود انتقال دادن اعضای خانواده سلطنت به امر و هدایت مستقیم داود از کابل به ایتالیا با تسلیمی از جواهرات قیمتی و اشیا پربهای باستانی ممثل روشن این سازشکاری شناخته میشد و او امر که از جانب ظاهر شاه صورت میگرفت از طرف "قاید ملی و پیشوا انقلاب" بکمال احترام اطاعت میگردد باعث ایجاد شگاف های عمیقی میان داود و افسران طرفدار او گردیده بود.

باند خلق و پرچم که در ظاهر سپورتگر داود بودند این جریانات را به وسیله رفقای قدرتمند خویش کشف و آنرا در میان مردم تبلیغ میکردند و میگفتن داود آنها را فریب داده است. داود یک شهزاده است و یک درباری و جز به حفظ منافع خود بچیزی دیگری نمی اندیشد. از جانب دیگر و الاحضرت خود خواه جمیع امور مملکت را بعد از خود به سردار محمد نعیم سپرده بود در حالیکه وی از نظر مسوولیت پست و مقام معین نداشت ولی تمامی مسایل مربوط به سیاست خارجی افغانستان را قبضه کرده بود و بنام نماینده شخصی رهبر انقلاب هفته چهار بار بدور دنیا در گردش بود. همکاران دیگر سردار محمد داود را که غیر از خلقی ها پرچمی ها بودند اشخاص فوق العاده بی کفایت و طماع استفاده جوتشکیل میداد. یک دگروال متقاعد به رتبه دگر جنرالی ارتقا داده شد و در راس اردو قرار گرفت و یک مامور خورد رتبه در یکی از بانکها با سابقه تحصیلی خیلی تنبلانه که میگوید شاید پسرنا مشروع داود بوده باشد بحیث معاون ریاست جمهوری اشغال وظیفه کرد.

امور داخلی کشور به دست تولیمشتر ترافیک سپرده شد. بازار چور و اخاذی رونق بیشتریافت پرچمی ها و خلقی ها در لباس دوستی به داود برای بد نام ساختن هر چه بیشتر آن شروع به فعالیت کردند و چون میدانستند که اوفوق العاده خود پرست و مغرور است به استفاده از همین نقطه ضعف فریبش دادند و وحشیانه بجان مال و شرف مردم افتادند و هر کی زبان به شکایت کشود او را برضد جمهوری و مخالف رهبر انقلاب گفته بچوب و چماق بستند.

اولین قربانی این توطئه میوندوال صدراعظم پیشین بود که به اتهام کودتا نا کرده شب هنگام وی را از بسترش بالباس خواب بردند و در زندان دهمزنگ آنقدر لت و کوبش کردند که آن مرد دانشمند ولی علیل تاب مقاومت نیآورده و در زیر ضربات شلاق ستم جلاان داود مثل صدیق واحدی، صمداهر، نصرالله عمر خیل و قدیر ترافیک جان سپرد.

(کی از زندانی مشهور و محترم گفت که میوندوال را نزدیک اتاق من آورده به لت و کوبش پرداختند من می شنیدم که اومیگفت "خدای دپاره دقران دپاره" اومیگفت داود میخواست بدینوسیله بمن زهر چشم نشان بدهد و مرا مرعوب کند.)

در طلعه صبح رادیو افغانستان از زبان اجاره داران همیشگی اش بی شرمانه خبر انتحار او را اعلان کرد و چون مغز مشوش قاتلین آن از کار افتاده بود خود شان ماهیت خود را افشا کردند و گفتند که خود را بوسیله نکتائی خود در سقف اتاق آویخته است در حالیکه همه میدانستند کسی را که در نیمه شب از بستر خواب بیرون میکشند جز لباس خواب در تن چیزی ندارد و تا امروز کسی ندیده که با لباس خواب کسی نکتائی بسته کند. اما خانواده میوند وال نتوانست نعلش شخصیت از دست داده خود را ببینند و حتی اجازه نیافتند که محفل فاتحه خوانی او را مطابق حق ثابت اسلامی خود در یک جامعه مدعی به اسلام حاصل کند رعب انگیزی و ایجاد ترس و خوف بوسیله دستگاه پولیس جانی داود که هنوز در زیر زمینی های وزارت داخله بوی خون قربانیان بی گناه استشمام میگردد روز بروز گسترش میافت مخصوصاً که مردم از سالهای قبل شخص داود را به حیث یک قسی القلب ترین نفر دربار و یک فرد ظالم و سفاک و بی رحم میشناختند.

هزاران نفر بدون جرم و گناه به زندان انداخته میشد هستی و دارائی های شان مخفیانه بین مامورین و جواسیس تقسیم میگردد. در ولایات کشور ملاکین و سرمایه داران و صاحب رسوخان محلی را و وابستگان باند خلق و پرچم بقتل و کشتن تهدید میکردند، مال و هستی آنها را به یغما میبردند. از جمهوری عفریتی ساخته شده بود که نفرت و کینه طبقات و اصناف مختلف جامعه را در شهروده علیه آن می انگیزت. جریانات مملکت اکثر به اطلاع داود رسانده نمی شد و یا بشکل غیر واقعی آن گزارش می یافت از دید و باز دید آن با شخصیت ها و افرا سرشناس جلوگیری بعمل میآمد، مداخلات روسها در جمیع امور کشور به شکل آشکارا و بی هراس آن

محسوس بود. پرچمی ها و خلقی ها هرچه زرنگی بزدند و کوشیدند که این مسله را وارونه جلوه بدهند ممکن نشد زیرا بعضی از کارمندان بی طرف که تمایلات ملی و تعصب افغانیت داشتند از مداخله روسها در امور مملکت به سرتکانی شروع کرده نزد داود به شکایت رفتند. بسیاری از این ها اشخاص بواسطه اعمال نفوذ پرچمی ها به داود در مرحله از پست های خود برطرف شدند ولی شکایت ها قطع نگردید مسله طرح قانون اساسی جدید بجای فرامین مرعی الاجرا مدتی سرلوحه کار دولت شد و مردم را به امید امروز و فردا بیازی گرفت. کسی حق دم زدن نداشت مطبوعات کاملاً به شکل یک جانبه و استبدادی در اختیار دولت قرار داشت. جزمداهی و تعریف های سررشته و از داود بت تراشی چیزی در محتوی آن سراغ نمی شد. حقوق عامه دستخوش تمایلات استفاد جویانه کارمندان آزمند دستگاه اداری قرار گرفته حتی شاروالی کابل بحارنوالی و سرماموریت پولیس تبدیل شده اعمال جبر بالای شهریان کابل جز وظیفه بومیه آن شمرده می شد.

در جریان دوام این رویداد های غم انگیز بود که برای داود ثابت شد که روسها بهمدستی طرفداران خود اویعی باند خلق و پرچم نقشه سرنگونی رژیمش را می کشند و این مار های در لباس همکاری و همراهی در حقیقت دشمنان هستند که میخواهند از وی سلب قدرت نموده و خود تکیه برجای آن بزنند. معهدا چون مار زخم خورده ئی سر بلند میکند و دستور میدهد که دست صلاحیت اعضای باند مذکور را تا جائیکه شناخته میشوند از کار های مهم دولتی قطع کنند. حسن شرق را در قدم اول از عهده معاونیت خود برکنار و زیر اسم سفیر از کشور بیرون میکند. قسمت دیگر اعضای برجسته آنانرا با تبدیل یا اصلاً برطرف میسازد و برای تصفیه کامل کادرهای مذکور دستور صادر می نماید.

حزب انقلاب ملی

مفکوره تاسیس حزب جدید بنام انقلاب ملی که جانشین باند خلق و پرچم شود بمنظور مقابله با نفوذ روز افزون اتحاد شوروی در افغانستان داود را بخود مشغول کرده بود، او که روزی با تشکیل حزب ویش زلیمان برای رقابت با زعامت پسر عمویش محمد ظاهر شاه عناصر چون تره کی را بدور خود جمع نموده بود امروز با تلخی درمیافت که نمک پروردگانش پاس نمک را فراموش کرده و عمداً برای سقوط وی و بدست گرفتن اریکه قدرت بهمدستی و رهنمائی و خاصتاً تقویه مالی و مادی روسها در تلاش هستند معهدا بغرض مجادله رویا روی و از پای در انداختن آنها و خود را جدا اعلان کردن از آنها کمیته را برای تدوین مرامنامه حزب انقلاب ملی موظف ساخت تا اساسنامه برای ان تنظیم و در جلب اشخاص و افراد مورد نظر برای تشکیل آن اقدام کنند، بار دیگر مامورین مترصد و استفاد جو دست به تلاش زدند نه تنها خود را اعضای فدائی حزب انقلاب ملی خواندند بلکه در ترتیب و تشویق و الحاق مامورین زیر دست و وابسته با خود در حزب متذکره به مجاهدت پرداختند عده از پرچمی ها و خلقی های نا شناخته شده نیز بمقصد کشف استراتیژی حزب انقلاب ملی و اطلاع دادن جریانات آن به منابع ذینفع در درون آن خانه کردند.

احضار و تشکیل لویه جرگه بمنظور تصویب قانون اساسی افغانستان و پوشاندن جامه حقوقی به جمهوریته که تا آنروز زیر شورای انقلابی و ریاست دولت ادامه داشت برای آن صورت گرفت که اکثر ممالک جهان بشمول همسایه غربی مملکت یعنی ایران از دادن قرضه های تعهد کرده خود بخاطر اینکه کشور ما فاقد تشکیلات حقوقی از طریق آرای عامه بود بخاطر فقدان قانون اساسی که مکلفیت های دولت را در مقابل سایر کشورها معین میساخت خود داری میکردند و از جانب دیگر مردم را نیز نبودن قانون اساسی و بجای آن تحمیل اراده های شخصی به ستوه آورده و اظهار نارضایتی میکردند و میگفتند که این جمهوریته اسمی و تحمیل مظالم دستگاه حاکمه تحت استقرار نظام دیگر برایشان غیر قابل تحمل و درد آور شده. دعوت لوی جرگه ساختگی و تعیین نمایندگان فرمایشی آن که توسط شخص سردار داود از

کابل و ولایات نشانی شده بودند و پخش جریانات آن و کسب آرا روی مواد قانون اساسی و سرانجام تعیین رئیس جمهور مملکت برای چهار سال آینده که قبلاً سردار محمد داود خود را تعیین و تثبیت کرده بود آنقد مضحک ، خنده آور و استهزا آمیز بود که یاد آن و نوشتن تفصیل آن غیر از اینکه یکبار دیگر خوانندگان عزیز را به تمسخر درمقابل تصورات کودکانه آن مرد مستبد و خود پرست و ا دارد ثمری در بر ندارد.

اما نتیجه : چون سردار محمد داود رئیس جمهور بودن خود را برای چهار سال قانونی اعلان کرد و بدنبال آن اساسنامه حزب انقلاب ملی را نیز به نشر سپرد روسها را بیحوصله ساخت و آنها درک کردند که داود به فکر استحکام رژیم خودش و دوام قدرت خود بوده روی تعهدات قبلی خویش پا گذاشته است چه آنها فکر کرده بودند که با میان آمدن قانون اساسی یگانه حزب قانونی در افغانستان حزب دیموکراتیک خلق به رهبری داود خواهد بود و زمینه تسلط روسیه از طریق آن خود بخود هموار خواهد شد.

اما در عمل دیدند که داود به بیراهه میرود یعنی میخواهد روابط خود را با اتحاد شوروی محدود کند و نقشه های آنها را دگرگون سازد مخصوصاً وقتی که داود برای جلب همکاری های اقتصادی بکشور های غیر بلاک کمونیست روی میآورد پیش از پیش برادرش سردار محمد نعیم را که زمینه مذکرات شخص او را با زعمای کشورهای متذکره فراهم کند بنام نماینده شخصی خود اعزام داشت این تشویش در روسها کسب شدت یافت و زمانی که داود شخصاً بمسافرت خود به کشورهای آسیائی پرداخت و با ایران ، عربستان ، کویت ، مصر سفر کرد دیگر جای تردید برای شوروی ها باقی نگذاشت داود درک کرده بود که مداخلات مستقیم روسها در جمیع امور مملکت سیاست بی طرف و عدم انسلاک افغانستان را به خاطر مواجه ساخته و مستقیم آنرا در قطار اقماری قرار خواهد داد.

این نکته را به حیث یک حقیقت و حفظ امانت در واقعه نگاری باید نا دیده نگیریم و از توضیح آن نپرهیزیم که داود با تمام خصلت های خبیثه که داشت یعنی با وجود داشتن استبداد زانی بی نظیر، بی دانشی ، سرتنبگی ، خود خواهی و غرور احمقانه بازم افغانستان را چون تخم چشم خود دوست داشت و طرفدار دار اشغال ان بدست اجانب نبود و روزی که پی بخیط بزرگ خود برد و در آن لحاظات که فهمید روسها باند خلق و پرچم را به نفع تمنیات پلید خود در افغانستان هم در عرصه نظامی و هم در عرصه کشوری استعمال میکنند و هدف شان تسلط مستقیم بکشور کهن سال افغانستان است دست تمام اعضای آنرا از کار های مهم کوتاه کرد ولی به جای اینکه بتواند از نیرو های ملی و شخصیت های دانشمند و کار فهم و علاقمند بحراست و ارزش های افغانستان استفاده کند که یقیناً نتیجه آن میتوانست مملکت را از فروریختن بگودال زوال و تباهی نجات بخشد و جامعه را به صراط المستقیم رهنمائی بدارد بار دیگر مامورین کهنه کار و استفاده جو و ابن الوقت و چاپلوس را در رأس کار های کشور آورد و حتی پیرترین و فرسوده ترین چهره های را که از عمر عزیزشان چیزی باقی نمانده و جز پرکردن معده خود نمی اندیشیدند و قدرت کوچکتزین عملی در جهت خیر و فلاح مملکت در آنها سراغ نمی شد در پست های مهم گماشت.

هرج و مرج اداری، تشتت در امور روزانه، بی امنیتی عدم رضایت مردم از یکسو، کینه توزی باند خلق و پرچم بواسطه قطع شدن قدرت مستقیم شان از امورات ادارت از جانب دیگر که منجر به تحریک کردن آنها بصورت علنی درمقابل داود میشد از طرف دیگر فضای کشور را درحالت تأسف باری قرار داده بود بدین مسله معضله سرحدی و قضیه تصفیه نا شده پشتوستان بود که بار دیگر داود را به لشکر کشی و امیداشت و اردوی مملکت درحالت آماده باش درآمده و هر لحظه انتظار آن برده میشد که مثل سالهای 13 سفر بری اعلان شود، خود سری حکام، بی اعتنائی در امور وظیفوی فکر اخاذی و استفاده جوئی قوت یافته زندگی عادی در هم پاشیده بود . هیچکس تامین جانی نداشت وزیر پلان حکومت داود را که واقعه آن کاملاً

بی نظیر بود در روز روشن در دفتر کارش ترور کردند و پولیس موفق به دریافت حقیقت قضایا نشد و قاتل اصلی وانگیزه واقعی اش را هیچکس ندانست. یکی از پیلوت های معروف شرکت هوایی آریانا را در مقابل خانه اش بضرر گلوله از پای درآوردند ولی باز هم علت العلیل مردم ندانست ترور و ماجراجویی، ربودن اطفال مردم توسط گروه های تخویف شروع شد اهالی کابل دختران و پسران خود را از خوف اینکه بدام چنین حوادث نیفتند شدیداً حراست و مراقبت میکردند. تهدید زنان کارمند و پاشیدن تیزاسید بروی جسم آنها و پخش شبنامه ها و امثال آن نمونه مثبت در هم ریختگی نظم در جامعه بود و زنها از خوف اینکه مباد دو باره اسیر چهار دیوار خانه شده و زندگی دوره بردگی بالایشان تطبیق شود بسوی پرچمی ها کشیده می شدند. صد هزار افراد بیکار از ولایات مختلفه مملکت بمنظور تامین معشیت زندگی خانواده های شان به ایران، کویت، عربستان و سوریه رفته دور از آغوش و وطن عرق میریختند تا نفقه شبا روزی خود را بدست آرند. این ها چرا رفته بودند، چون کار نبود، نان نبود، زندگی نبود و بد از همه توجه بحال رقتبار آنها که زیر تأثیر خشکسالیهای متواتر تهی دست و ناتوان شده بودند نمی شد. باند پرچم و خلق علیه داود خروشیده بودند مصمم به خرابکاری شده بودند، در هر گوشه و کنار شروع به فعالیت های منفی علیه رهبر انقلابی شان که سالها از آن حمایت میکردند کرده بودند، داود را منحرف و مرتجع و مستبد خطاب میکردند به اساس دستور روسها جناح های خلق و پرچم دست وحدت به هم داده انشعاب قبلی به اتحاد تبدیل کرده بودند.

داود نیز از خواب عمیق خود سر برداشته و متوجه دگرگونیها و آشفتگی ها و پراگندگی های که محصول خود خواهی های بیمورد خودش بود شده بود و در پی آن میگشت تا خلق و پرچم را تارومار کند او که در روزهای قدرتش دفاتر این جریان خبیث و وطن فروش رسماً بیهراس و یکه تاز در گوشه های مختلف شهر کابل باز بود و پولیس وحشی آن تمام این حقایق را نادیده میگرفت وقتی جنیبیده و از جا برخاست که قدرت شخصی خود را در مخاطره دید چنانچه برای اولین بار طی یک دونطق اخیرش به آنها حمله کرد و گفت یک اقلیت خاین و مرتجع میخواهند ذهنیت پاک مردم ما را مغشوش کنند و بدینوسیله آنها را یک گروه خاین به مقدسات ملی اعلان کرد.

او که ادعا کرد و میگفت "تصمیم شرط اول موفقیت است" بعد از غفلت های جبران نا پذیر از جا جست و تصمیم گرفت و بمسافرت های خود در کشورهای شرقی خاصاً عربستان، کویت، ایران و مصر پرداخت دیگر عنوانش رئیس جمهور افغانستان بود. در تماس های خود با زعمای این کشورها حقایق غلبه شوروی را بخاطر سهم اقتصادی آن در پلانهای انکشافی کشور و مجبوریت افغانستان برای دوام آن بخاطر نداشتن قدرت پرداخت قروضش با آنها در میان گذاشت و افزود اگر در پرداخت این دیون آنها کمک نکنند و جهت اقتصاد ویران جامعه افغانی که داود آنها نتیجه بی اعتنائی و هم عدم توجه ظاهرشاه میدانست سهم نگیرند کشور مسلمان افغانستان در کام روسیه خواهد رفت. تا جائیکه بعد ها معلوم شد اکثر از کشورها منجمله کویت و عربستان سعودی بدرخواست داود جواب مثبت داده و آمادگی شانرا اظهار نموده بودند ولی بدبختانه جریانات و مذاکرات محرمانه و موافقت های سری و دوستانه آنها توسط محمد خان جلالر وزیر تجارت داود که اکنون در کابینه حکومت دست نشانده شوروی نیز همان عهده را در اشغال دارد و از چهره های شناخته شده K.G.B و سمرقندی اصل بوده و مامایش اکنون شاروال شهر دوشنبه جمهوری تاجکستان شوروی است به اطلاع شورویها رسانیده میشود.

داود نمی دانست و یا آنقدر مغرور و خود خواه بود که قبول نمی کرد عضو فعال K.G.B در کنار او جای دارد و رحیم رفعت یکی دیگر از کادر های شناخته شده پرچم که به حیث مترجم و یا راپورتر همراه آنها بوده است در تهیه و ارسال این راپور اسرار محرمانه را

بوسیله ببرک کارمل بشوروی دست و نقش مؤثر داشته که بعد از فرو ریختن رژیم داود حقایق بر ملا گردید.

روسها با گرفتن این راپور موثق بوحشت و تلاش میافتند و سراسیمه میشوند و میترسند که اگر به اقدام جدی و مستقیمی دست نزنند و داود را از سر راه خود نبرند ثمر فعالیت بیست و پنج ساله شان در مورد افغانستان به منظور بلع تمام نعایم و غنایم این کشور کشیده بودند از میان خواهد رفت و رویای رنگین دست یابی به آبهای گرم اقیانوس هند و سرانجام تحت تصرف در آوردن منابع غنی خلیج فارس به سراب تیره و غم انگیز مبدل خواهد شد.

اختلاف بر سر رهبری

مقارن با از بین رفتن انشعاب بین جناح خلق و پرچم مطابق هداست روسها بغرض برانداختن رژیم داود اختلاف بر سر رهبری بشدت دوام داشت. صفوف پائین بانند مذکور در مورد ارتباط نورمحمد تره کی و ببرک کارمل با مقامات حاکمه افغانی مطلقاً مشکوک بلکه متیقن بودند و انشعاب های گذشته و دو پارچگی بانند خود را در وجود همین روابط یافته و مصمم شده بودند از برگزارد نمودن کنگره عمومی از طریق انتخابات جدید هیات رهبری شانرا تعیین کنند.

ولی تره کی و ببرک و حفیظ الله امین سعی میکردند کنگره دایر نگرند و موقعیت آنها از میان نرود اما این اختلافات دوام داشت و روسها در روز های واپسین و در آن موقعی که بانداختن داود گرفته بودند هر چه کوشیدن جواسیس خود را از این پافشاری بر حذر دارند سودمند واقع نشد صفوف پائین فشار میآوردند تا کنگره عمومی دایر شود و ببرک، نورمحمد و حفیظ الله امین به بهانه های مختلف طرفه میرفتند تا اینکه:

میراکبر خیبر کیست؟

در صفحات گذشته نوشته شده است که در موقع کودتا ناکام پسرگاو سوار در دوره حکومت شاه محمود سه افسر جدید به درجه رسیده میخواستند در موقع گرفتن شهادتنامه های افسری خود دست به یک کودتای نظامی بزنند ولی نقشه آنها کشف و خود شان اسیر شدند از جمله آن سه افسر یکی میراکبر خیبر بود. او در ولایت لوگر تولد یافته و تحصیلات خود را در حربی پوهنتون به آخر رسانده و قبل از اینکه شامل اردو شود بجرم اشتراک در مسئله فوق مستقیماً بدهمزنگ انتقال یافت و چهار سال در حبس مجرد بود و در سالهای اخیر موقعی که ببرک را سردار محمد داود مصلاًحتاً زیر عنوان محبوس سیاسی بدهمزنگ فرستاده بود تا راپور زندانیان سیاسی را برایش مخابره کند با وی در زندان آشنا شد خیبر با تأسف بعداً عضو پرچم شد و حتی مدیرمسوول جریده پرچم بود و یکی از تیوریسن های بنام جریان موصوف شمرده شده و از لحاظ محبوبیتش بین اعضای این بانند حریف سرسخت نورمحمد تره کی و ببرک کارمل محسوب میگشت و اگر کنگره دایر میگردید بی شبه او منشی عمومی میشد. روسها نیز تا آن عهد که به نورمحمد تره کی و ببرک متعمد بودند روی خیبر محاسبه نمی کردند حالت آشفنگی و بحران در صفوف پائین در چنان موقعی که نقشه شوروی جذاً مداخله نظامی و انجام کودتا بود اجازه نمی داد تا مانعی در سر راهش وجود داشته باشد معهداً نقشه ترور خیبر راکشیدند و تیراندازان از ماسکو بکابل آمد. نورمحمد تره کی و کارمل همکاری کردند و خیبر در پیش روی تعمیر مطبعه دولتی بضرر گلوله های آتشین تروریستان حرفوی K.G.B از پای درآمد و آنها موتر را نیز از روی جسم مقتول عبور دادند که نقش جنایات خود را گم کرده باشند.

تره کی و ببرک اشک تمساح به فراوانی از دیده به دامن ریختند و با تشکیل جلسات اضطراری هیات رهبری برای تشییع جنازه او برنامه ریزی کردند آنها نعلش خود بی جان کرده خیبر را

وسيله مقاصد سياسى قرار داده و بقول حجازى معروف خواستند روى شانۀ آن كاخ رفيع آرزو هاى خود را بنا نمايند و چنين هم كردند.

راديو كابل اعلان كرد كه به نسبت وفات مدير جريده پرچم نور محمد تره كى ، بيرك كارمل وغيره به اطلاع دوستان ميرساننده كه جنازه از مكروريان برداشته شده وبه شهدا صالحين بكاك سپرده ميشود محفل فاتحه خوانى در مسجد شاه دوشمشيره عليه الرحمه برگزار ميگردد.

اعضاي باند خلق و پرچم جنازه را با كورس و كرنا فراوان مشايعت كردند و روى قبر آن خطابه هاى ايراد شد خطابه هاى تند و افراطى مملو از حمله ، حمله جسارت آميز بردولت و حكومت، سوگند خوردن كه انتقال خون شهيد خود را خواهند كشيد مخبرين داود قضيه را به او اطلاع دادند و از جسارت ها و ستيزه جوئى هاى كاسه ليسانش كه اينك به شكل حريف سياسى او درآمده اند بودند حكايت ها شكايت ها بردند. شيندن اين ماجرا به مغز معرور و مستبد داود چنان گران آمد و چنان او را بر آشفته و عصابى و حمله ور ساخت كه بدون تعمق به نقشه هاى پشت پرده و بدون سنجش عواقب اين ماجرا و بدون در نظر گرفتن پلان روسها كه قصد صحنه سازى كرده ميخواستند او را عصبانى سازند و زمينه اقدامات عملى را جهت سرنگونى رژيم وى فراهم آورند ديوانه وار امر توقيف كادر رهبرى باند را صادر كرد.

در سرويس اخبار ساعت هشت شب راديو افغانستان اعلان كرد كه عده آشوبگر و فتنه انگيز كه برخلاف امنيت عامه و منافع ملي افغانستان بدون در نظر گرفتن مواد قانون دست به اعمال خرابكارانه و تبليغات مفسدانه بر عليه جمهورى جوان ميزدند گرفتار و تحت نظارت قرار گرفتند عقريب محكمه خواهند شد و بدن ترتيب به شمول نور محمد تره كى و بيرك كارمل تقريباً سيزده تن از هيات رهبرى باند خلق و پرچم كه بعداً وزراى كابينه هاى سقوط كرده تره كى ، حفيظ الله امين و عده هنوز هم از بيرك كارمل هستند توقيف شدند و منتظر مگر بودند .

حمله ناگهاني

روسها وقتىديدند جواسيس بنام وشناخته شده شان مورد غضب داود واقع شد ويزندان رفت و قبلًا نيز راپور گرفته بودند و جلالر K.G.B معروف آن راپورسرى را داده بود روسها فهميده و يقين كرده بودند كه داود آروزمند تحكيم علايق با كشور هاى غير بلاك كمونستى مخصوصاً روسيه واقمارش ميباشد و از جانب ديگر ميدانستند كه داود ظالم و مستبد خودى راهست و هيچكس را در مقابل خود نمى تواند به بيند معهدا اگر دست به اقدام عاجل و برق آسا نزنند و كوچكترين غفلت از خود نشان دهند سگ هاى زنجيرى شان بدست داود فوراً از بين رفته و نابود ميگردد.

چاره را در اقدام مسلحانه جستن و به اشخاص مورد نظر خود دستور دادند تا بزور متوصل شوند و رژيم داود را سرنگون سازند در تائيد اين اقدام قطعه شعر را ميتواند به صورت سند موثق كه چگونه روسها عمليات را مستقيماً رهبرى كرده اند نمونه داد كه از طرف يك شاعر روسى سروده شد و در شماره اول حربى پوهنتون با عكس وى منتشر گشته است.

روس در شعر خود به صراحت اقرار ميكند كه در هفتم ثور اشاره بر ما شد و تانك ها در كابل به غرش درآمدند و طياره ها از تاشكند پرواز كردند .

در روى كاش عمل به عمال مورد نظر اسلام و وطنجار و عبدالقادر امر حركت داده ميشود ولى در حقيقت امر عمليات را مشاورين روسى رهبرى ميكند و مطابق همان شعر روسى طياره ها از تاشكند دوشنبه به پرواز مى آيند داود از خود راضى تا آن دقايقى كه آتش بمباردمان بر روى ارگ جمهورى فروريخت تصور نمى كرد و باور نداشت كه قدرت وى پايان پذير و زوال او سرانجام يك حقيقت است بدين ترتيب مردى كه بخاطر قدرت خواهى و ادامۀ سلطه بر ملتى و براى بدست آوردن اين سلطه مطلق با پسر عم و برادر همسرش گردونه تاريخ كشور

مثل افغانستان را با سابقه درخشان تاریخی آن بسوی فلاکت وادبار رهبری کرده بود به تلخی مرگ خود و اعضای خانواده خود را پیش چشم خود نگریست و دریک چشم برهم زدن پارچه های نعش او و فرزندان در میان شعله های باورت که از لوله های سلاح های خود کار واتوماتیک روسی که روزی خود در خرید و آوردنش به افغانستان و مجهز بودن اردوی افغانستان به این سلاح افتخار میکرد متلاشی و ناپدید گشت و کسی نه فهمید که نعش او چه شد و این دقایق مرگ اور و پرهیجان بر او چگونه گذشت و ارگ شاهی که روزی از نخوب غرور آن بر خود می لرزید شاهد زبونی و بیچاره مرگ بی کفنش بدست کسانی شد که تا یکروز قبل از هیبت وجودش چون بید ها لرزانی بارتعاش بودند پایان زندگی یک دیکتاتور ، دیکتاتوری که مقصد دوام قدرت و حکمرانی دروازه کشور کبیری را بروی روسهای مهاجم باز کرد ، فرزندان آنرا به جهنم روینیزم فرستاد و بدامن سوسیال امپریالیزم سفاکی مثل شوروی انداخت سر آغاز رنج بزرگ ملت ماست که اینک شرح را میخوانید:

فصل دوم

آغاز بد بختی های بزرگ

آغاز بدبختی های بزرگ

روز هفت ثور 1357 شمسی در حقیقت زور آغاز بدبختی های برای بزرگ باستانی افغانستان است روز اسارت ملت شناخته شده ایست که تاریخ مشعش آن پنجهزار سال سابقه دارد و در طول این صدهای طولانی و ممتد مدو جز های فراوان دیده اما نظیر این سانحه کمتر در درازای زندگانی سیاسی، اجتماعی و حماسی آن بمشاهده میرسد هفت ثور روز اشغال افغانستان بدست روسیه شوروی است. اشغال ار راه نیرنگ و خدعه، اشغال از طریق اغفال ذهنیت مردم سلحشوران، بیست و پنج سال تمام روسیه نقشه کشید بیست و پنج سال اندیشه کرد و فعالیت های گوناگونی نمود تا توانست تعداد از فرزندان اقشار طبقات مرفه و عده از سیاه دل ترین عناصر مثل تره کی، امین و ببرک را تربیت جاسوسی بدهد و توسط آنها مقاصد شوم و وحشیانه خود را پیش ببرد. این گرگ آدمخوار و منحرف از تمام اساسات انسانی و فلسفی که ظاهراً ادعا تامین عدالت و مساوات را در میان خانواده عظیم بشری دارد در ماهیت امر ضد آزادی، ضد استقلال، ضد کرامت انسانی و از همه بدتر ضد موجودیت ملت های کوچکتر است و چون اژدهای بلعنده و بیرحمی دهن باز کرده و به قصد فرو بردن کشور های ضعیف حریصانه به هرسو میخزد.

کسانی که شوروی را ندیده اند و کسانی که بزنگی توده های بدبخت، اسیر و محکوم آن از نزدیک آشنائی ندارند، وقتی کتابهای نویسندگان او را میخوانند و وقتی به تبلیغات رادیو و تلویزیون گوش فرا میدهند خیال میکنند بهشت واقعی روی زمین در آنجا است، کار، نان، مسکن، عدالت و مساوات اجتماعی، برادری و برابری این چیزها خواستنی های مطلوبیست که انسان از روی مطالعه آثار فقط آنها را میتواند در سرزمین روسها بدست آورد. همان طوریکه در گذشته ها حکایت و روایت شده که از تعریف یک دوشیزه نادیده و خیالی ساده دلان و خوش باوران دل میباختند و در حسرت معشوق ناشناخته ناله های زار سر میدادند و برای وصلت او از سروجان خود میگذشتند قصه های فریبنده، داستانهای و سوسه انگیز زندگی ایده ال جهان سربسته شوروی نیز دل صدا ها انسان را از دو میریابد و آرزو میکنند کاش روزی به چنین کاخ رفیعی دست یابد و از نعمت های ان حیات رنگین و رویائی برخوردار شود.

چون فلسفه اقتصادی که شوروی ها ادعا پیروی آنها دارند از نظر ماهیت حقیقی خودش اگر تطبیق گردد ممکن تا حدی از افراط و تفریط طبقات در یک جامعه جلوگیری کند و اما در اتحاد شوروی در سرزمین همزیستی مسالمت آمیز چنین می بینیم:

این یک نمونه است، یک چشم دید است، یک واقعیت است، نه افسانه است و نه افترا چیزی را که کسی به چشم دیده باشد و مثالهای زنده آن در یک جامعه وجود داشته باشد انکار از آن بجز بیحیایی و دیده درائی چیزی نخواهد بود. باور داشته باشید که عین حقیقی را میخوانید که به چشم سرمشاهده شده.

" در سال 1354 شمسی اتفاقاً گذرم به کشور شورواها افتاد، ویژه ترانزیت داشتم، چون نه مهمان دولت بودم و نه از طریق گروههای توریستی سفر کرده بودم که آنها را چشم بسته برای اماکن تعیین شده میبرند و همانطوریکه از خاک خود بدون این که از حقایق زندگی مردم شوروی دسترسی پیدا کنند بیرون میکشند معهداً مقررات را در مورد اشخاصی که بصورت ترانزیت وارد می شدند نمیدانستم، به اساس ویژه دست داشته شش روز وقت برایم داده شده بود و من صرف یکروز آنرا سپری کرده بودم و خواستم پینج روز باقیمانده را در ماسکو بمانم و تا حدود که ممکن باشد از آن شهر یعنی پاتخت جمهوری های چهارده گانه روسیه دیدن کنم.

به هتل مترو پول مراجعه کردم این هتل در قلب میدان سرخ و نزدیک به کاخ کرملین و آرامگاه لینن و متصل به پارک کارل مارکس و همجواری بلشویک تیاتر قرار داد.

از کارکنان هتل خواستم برایم اطای بدهند آنها مطالبه پاسپورت کردند وقتی پاسپورت ام را تقدیم نمودم وویزه را دیدند گفتند که از پذیرفتن شما معذرت می‌خواهیم و شما حق توقف در ماسکو را ندارید و باید هرچه زودتر تکت گرفته از کشور ما خارج شوید گفتم شش روز برایم وقت داده شده و پنج روز آن باقیست و من میتوانم در روز ششم از ماسکو بیرون گمردم باز هم گفتند که هیچ دارنده ویزه ترانزیتی حق استفاده از هتل و امتیاز بودوباش را اگر ویزه پولیس نداشته باشد ندارد و ما نمی‌توانیم برای شما در هتل جای بدهیم ، سخت به تله گیر افتاده بودم مجبور آنجا را ترک گفتم. چون خیلی خسته و در عین حال درمانده شده بودم برستورانت متصل هتل رفتم و پشت میزی قرار گرفته چای خواستم ، در فکر بودم که کجا باید بروم و چرا قبل از پوره شدن موعد ویزه بدون اینکه از پاتخت آن مملکت دیدن کنم خارج شوم.

تاره واردی که بدون آنکه از من اجازه بگیرد آمد و در میز من نشست. مرد تنومند و قوی هیکلی بود دارای چشم های درشت و موهای پر پشت مشکی بود چون زبان بلد نبودم او هرچه به زبان روسی چیزی گفت نفهمیدم . بالاخره بزبان آذربایجانی یعنی از یکی از من پرسید اسمت چیست ؟

خوشبختانه این زبان را کمی بلد بودم ولی متعجب شدم چرا از من سوال میکند خیال کردم پولیس مخفی است زیرا شنیده بودم که پولیس های مخفی خارجی ها را در آن شهر تعقیب میکنند و حتی جیب هایشانرا تفتیش می نمایند خواستم سکوت کنم گفتم برادر من از ایروان آمده ام و اهل ماسکونیستم و درین شهر مسافرهستم سرانجام سادگی و صفائی اش بمن اجازه داد تا در صحبت باهم باز کنیم گفتم افغان هستم و از کابل آمده می‌خواهم پولیند بروم بی اختیار گفت شما مسلمان هستید افزودم بلی.

آهی کشید و گفت: ما هم روزی مسلمان بودیم و اکنون نیز نام ما مسلمان است ولی از مسلمانانی تنها مادر بزرگم میداند که خدا یکی است . قصه خود را گفتم و از اینکه در هتل برایم جای نداده بودند و من بیچاره شده بودم حکایت کردم . متأثر شد و گفت روسها خوک هستند غصه نخورید شب باهم می‌باشیم من برای دیده یکی از اقارب خودم که تازه باین شهر تبدیل شده آمده ام او خانه دارد و شب را در منزل او می‌گذاریم. از محبتش خوشحال شدم و باهم از رستورانت خارج شدیم .

مردی که از ما پذیرائی کرد فولاد نام داشت، نویسنده بود و در یکی از مجله های ماسکو کار میکرد هیکلش کلوله و لبانش متبسم بود مردی که مرا با خود منحیث مهمان برده بود همدم بیگ نام داشت آپارتمان که در آن رفته بودیم دو اتاق داشت و مجموعاً ده نفر در آن زندگی میکردند در اتاق بزرگ ان شش تخت خواب فرسوده گذاشته شده بود و در وسط آن یک میز گرد رنگ و رورفته ای قرار داشت.

شش محصل روسی که پسران جوان بین سنین بیست تا بیست و سه ساله بودند در آن اتاق زندگی میکردند. دو محصل جوان پسر اهل روسیه سفید با فولاد و خانم جوانش در اتاق دیگری قرار داشتند و زندگی آنها را در آن اتاق در هم ریخته صرف چهار تخت یک نفره تشکیل میداد.

شاید بپرسید ما کجا خوابیدیم . پول دادم و محصلین اتاق اولی رفتند و اتاق آنها برای من و همدم بیگ باقی ماند.

فولاد مجبور بود صبح ها درست ساعت شش بطرف کارش برود و همسر جوان خود را با دو محصل جوان مجرد در اتاق تنها بگذارد. چون معنی مسکن داشتن در اتحاد شوروی همین است.

ممکن شما قبول نکنید اما من با چشمان خودم این حقیقت غم انگیز را دیدم و در سه روزی که در آن خانه بودم شاهد ماجرا گشتم فولاد شب هنگام مخصوصاً موقعی که از نوشیدن مشروب

کمی مست می شد گریه میکرد و میگفت این است زندگی ما، این است معنی مساوات و برادری و حفظ کرامت انسانی "سوز کمی سیوزی" یعنی اتحاد شوروی. اگر مطمئن میبودم که حکومت ظالم و آدمخوار روسیه فولاد را نمی کشد و اگر اطمینان میداشتم که صدمه ای به آن گروه که در عالم مسافرت به من محبت انسانی کرده بودند و بنام یک مسلمان مرا بخانه خود جا داده بودند نمی رسد بصورت قاطع اسم های حقیقی و نمبر آپارتمان اسم خیابان را مینوشتم و حتی حاضر بودم عکس های شانرا که طوریاد گار به من اهدا کرده اند درین مجموعه پچاپ برسانم."

نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین و بوبرک کارمل و همدستان شان وقتی توسط تانک های روسی بعد از اشغال ارگ ریاست جمهوری داود توسط قوای هوایی روسیه از سلول های زندان نجات داده شدند و برای پای بوسی پوزانف سفیر روسیه و خطرناکترین دشمن افغانستان برده میشدند خود شان نیز حیران بودند و تره کی به افسران هم رکاب خود گفته بود من از این جریان خبر ندارم شما چگونه قدرت را بدست گرفتید آنها باور نمی کردند که روسها الحق نوکران حلقه بگوش و چاکران صدیق، سرسپرده و وطن فروش خود را به اریکه قدرت میرسانند ولی این قدرت برای حفظ مرام روس ها است نه قدرت برای حکمرانی نوکران فریب خورده آن.

آزاد شوم ملت ما، مردم ما، روشنفکران عمیق نگرما، زنان ما، موسفیدان تجربه کار و آزموده ما با وجود اینکه پس از نیم قرن واندی از جوریک حکومت خانوادگی با همه مظالم که شرحش رامیدانید نجات یافته بودند بشدت میگریستند، این ماتم از دست رفتن وطن شان بود فکر در تجاوزی بود که دوبار در طول تاریخ مملکت ما از جانب انگلیس برکوه پایه های سربلند آن سرزمین و مردم آزادیخواه آن انجام شده قربانیان زیادی از خود بجا گذاشته بود.

ماتم سلطه بیگانه بر کشور بود، ماتم مرگ و نابودی آینده بود.

رنگ ها پریده، چهره ها زرد، طبایع مغموم و عقد در گلوی هر فرد متحسس مشاهده میشد.

هریکی به دیگری میگفت عاقبت بخیر خدا ایمان ما را نگهدارد.

داستانهای جعلی و قهرمان سازی های احمقانه که از شکمبه حفیظ الله امین سفاک، چهره مرتد و خاین که حتی قبل از آمدن روسها به افغانستان حیثیتی بسویه یک قریه دار نداشت بنام قوماندان انقلاب بیرون جهید و اراجیف هم پشت سر ردیف شده و مجموعه به چاپ رسید لایطالاتی است که برای پنهان کردن چهره این باند خاین از دید مردم به شکل ماسکی از آن استفاده میکردند.

اگر روس نمی بود، اگر قوماندان از تاشکند و تاجکستان صورت نمیگرفت. اگر داود در مقابل پیشتازی و سواستفاده های شوروی ها از منابع غنی مملکت قد علم نمیکرد حفیظ الله و نورمحمد تره کی، بوبرک کارمل و امثالهم کسی نبودند که حتی برای یکدقیقه هم در مقابل استکبار و قدرت داود مقاومت کنند.

نورمحمد تره کی قهرمان کاغذی شد، استاد و پیشوای واقعی ملت و قهرمان افسانه های هزارویک شب عنوان گرفت، نابغه شرقش ساختند، رهبر توانا و معلم بزرگوار جامعه اش اعلان کردند اما آن خود فروش گیچ شده که سالهای دست داود و ظاهر شاه را با خضوع بوسیده و برای یک مدیریت عمومی جان میداد و در حسرت یکبار رئیس شدن بجنون گرفتار شده بود لااقل در خود فرونرفت و نه پرسید و مقابل آینه های بلند و بزرگ و براق رهروهای ارگ شاهی نه ایستاد تا ببیند که آیا واقعاً این قهرمان کاغذی که تصویرش به اراده کرملین در جلو مردم افغانستان بشکل هیروی داستانها و قلم های سینمایی قرار داده میشود او است؟

اوه که آدمی چقدر پرروی است .

تره کی از گمنامی و ناسناختگی و دور از دنیا تصور و قیاس خودش مرد اول کشور شده بود در رأس تشکیلات ملکی و نظامی مملکت قرار داشت . منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی بود.

در کرسی داود می نشست ، در بستر خوابش می خوابید معهذا باد بغیب انداخته میگفت من نورمحمد نیستم ، من آن ترجمان ساده سفارت امریکا نیستم ، من میرزا دفتر خصوصی عبدالمجید زابلی نیستم نبوغ مرا پنهان کرده بودند و شخصیت مرا نادیده گرفته بودند من پیشوای صدیق کارگران و دهقانان جهان هستم ، نابغه شرق هستم ، تیوریسن مدل جدید انقلاب هستم و سرانجام معلم توانا و آموزگار دانشمند جامعه افغانستان هستم . دیگر یادش از آن دقایق که برای ملاقات داود ساعت ها انتظار میکشید و دشنام های رکیک او را موجب افتخار خود میدانست نمی آمد. عروس از دیدن عروسک خود کوک کرده شان که باصطلاح هنرمندانه میرقصید گاه میخندیدند و گاهی نیز بغضب می افتادند.

خنده شان از این بود که میدیدند تره کی خیال میکرد که دیگر زمام امور را واقعاً بدست گرفته میتواند آنچه را خود بخواهد در صحنه عمل پیاده می سازد و غضب شان بخاطر بروز حماقت های افراطی بود که اعضای باند خلق و پرچم برهبری زعامت نورمحمد از خود تبارز میدادند و موجب برافروختگی مردم می شدند.

مدعیان عدالت و مساوات و برادری و برابری درب زندان ها را بروی زندانیان باز کردند از جانی و آدم کش حرفه ای تا سارق ، کیسه بر ، قاچاقچی ، اختافگرو اوباش همه آزاد شدند کانکور صنفوف هشتم را لغو کرد نموده و اعلان کردند که برای ادامه تحصیل آنها اعانه ملی بدهند ، اولین بار وقتی یک پروژه زراعتی را در فارم دارالامان افتتاح میکردند وزرای کابینه زنبیل کشیدند و همدوش دهقانان تا نیمه روز کار کردند و تره کی گفت زعامت هنراست وزعیم باید هنرش را یاد داشته باشد. بازار خطابه راندن و نطق ها های آتشین و فحاشی علیه رژیم های گذشته چنان داغ شد که وسایل ارتباط جمعی جز پخش و نشر آن وظیفه نداشتند.

تره کی آبستن فرمان شده بود و هر روز یک فرمان تازه میزانیید اما ملت افغانستان و توده از خواب پریده آن به مرارت دریافته بودند که بیگانه لجام گسیخته مانند یک دیوانه بیمهار میخواهد کشورشانرا اشغال کند و تاریخ پنجهزار ساله آنها را قربان تمنیات و خواسته های حریصانه و خاینانه خودشان سازد معهذا هنوز چند روز مختصر از این رقاصی ها و لفاظی ها میان تهی نگذشته بود که توده های مردم درسنگرهای دفاع وطن پرستانه از حیثیت و شرف تاریخی و ملی خودشان قهرمانانه و بی ترس قد علم کردند گفتند یا مرگ یا زندگی شرافتمند ما در طول تاریخ پرافتخار وطن خود به پیروی از شهامت نیاکان آزاده خویش هرگز سنگ اسارت را قبول نکرده ایم و بعد از این نیز طوق غلامی برگردن نخواهیم نهاد و تسلیم بردگی و ذلت نخواهیم شد.

روسها فکر میکردند که در هنگام ورد سپاه آن بچکوسلواکیا ، چک ها نیز چنین گفته بودند و در لهستان و هنگری و مجارستان هم از این حرف ها و مقاومت ها بسیار دیده و شنیده بودند.

موقع تهاجم نظامی اش به سمرقند و بخارا که سرانجام بتصرف کاملش در آمد مسلمان های آنها هم " بگفته روسها مرتجعین و ضد انقلابی" تیغ از نیام درآورده بودند معهذا حکومت های ملی و برپا خیزی توده های پرتوان سرزمین کهسار را نیز خیال تپ تپ پای میکردند.

مقایسه های وطن فروشانه

تره کی بمسند قدرت تکیه زده بود به اندیشه خودش خلاق و شگوفائی میکرد روزها سران و مشران اقدام مختلف را برای ملاقات می پذیرفت و درباغ بزرگ ارگ جمهوریت به سخنرانی های فربیکارانه مشغول میشد.

او ب مردم میگفت که مرتجعین در برابر اعلیحضرت امان الله خان قیام کردند و آنرا محکوم به الحاد نمودند. آنوقت دسیسه انگلیس ها بود که به واسطه ایادی و اجنت های ورزیده اش از راه تبلیغات و پروپاگند های منفی درمقابل امان الله خان می پرداختند و منظور شان درهم فشردن نهضت امانی و بتاریکی نگهداشتن کشور افغانستان بود.

ولی امروز ملت بیدار شده حقایق را بخوبی میتواند درک کند و امروز مثل دیروز نیست و کسی نمیتواند در مقابل دولت انقلابی ما چنین عکس العمل نشان بدهد و نه هم سرتکانی های مرتجعین میتواند جلو آرمان های والای انقلاب را سد کند ما دشمنان انقلاب را به سزائی اعمال شان میرسانیم .

این مقایسه های وطن فروشانه و خابنه خودش موئید آن بود که اگر آنروز انگلیس ها بوسیله اعمال خود در برابر نهضت امانی قیام کرده بودند امروز باید ملت افغانستان نقشه های پلیدانه سوسیال امپریالیست روسیه که نیت تسخیر زمن آبائیشان از طریق نصب این اجنت های بی ایمان گمام گذاشته بود باید قیام کنندگان خاموش ننشاند آنروز ملت قیام کرد و استقلال سیاسی خود را بدست آورد. امروز باید چون کلوخ چشمدار بنشینید و شاهد اشغال وطن شان بچنگ ورسهای غارتگر و بربادی حیثیت و شرف تاریخی خود از طریق یک حکومت اجیر و دست نشانده باشید؟

زهی تصور باطل و خیال محال .

سرسپرده بریژنیف بتصور پوچ خود سران و مشران و موسفیدان اقوام ما را گاهی شیر نشان میداد و گاه شمشیر، گاه در آغوش میکشید و گاهی هم تهدید میکرد. از عدالت سخن میگفت ، از مساوات و برادری دم میزد ، از بیعدالتی ها شکایت داشت و از زورگویی و تجاوز و از مظالمی که در طول تاریخ بر ملت بیچاره ما توسط رژیم های گذشته و اعمال شده بود اشک میریخت و دلسوزی میفرمود . شعار: نان ، لباس و خانه را عنوان کرده و میگفت کشور را گلستان میسازیم فقر را ریشه کن میکنیم بی سوادی از میان میرود بهشت مساوات و برادری بنا میگردد مردم ما آزاد و بدون خوف با استفاده از تمام نعایم مادی و معنوی زندگی خواهند کرد. استثمار فرد توسط فرد محکوم است . غافل از آن بود که توده های ملت ما و پیشوایان قبایل و عشایر مختلفه مملکت کاملاً مستشعر بودند و میدانستند که معنی زندگی سربلندی است و بهترین لباس ها ، لباس شرافت و غرور است و مسکن با شکوه یک ملت و وطن عزیزشان است که بحیث خانه همگان حراست و نگهبانی میگردد.

آنها بهتر و خوبتر تحلیل میکردند که انسان حر و آزاد هیچگاه زندگی بزرگ و بلند معنوی خودش را به زندگی حیوانی عوض نمی کند و باز بهتر تشخیص کرده بودند و میدانستند و تجربه داشتند و دیده بودند که هیچکس برای آنها نان مفت و رایگان و خانه بدون قیمت و لباس برای خدا نخواهد داد و بلکه این خود یک ملت است که از راه کار و زحمت دستجمعی خود با بکار انداختن منابع طبیعی و انرژی انسانی خود از طریق یک زعامت واقعاً ملی و خود انتخاب کرده میتوانند حوایج مورد نیازش را بدست آرد. و در راه عمران و پیشرفت جامعه خود سهم بگیرد. حرف و شعار، مقاله و میتنگ نان و خوشی نمی آورد ، در استخدام دیگران قرار گرفتن و عروسک کوکی دربار دیگران شدن ضامن زندگی بهتر و حیثیت والای یک ملت نمی

شود. هیچ نعمتی بالا تر از آزادی و حریت و هیچ غرور رفیع تر از غرور و موجودیت افغانستان عزیز به حیث سرزمین پر ارزش افغانها در جهان وجود ندارد.

حکام و کارمندان و فرمانروایان محلی که بعد از سرنوینی رژیم داود خان میان باندا اعضای خلق و پرچم عنان امور را بدست گرفتند و حاکم به سرنوشت ملت شدند برخلاف تبلیغات رادیو و تلویزیون برخلاف روزنامه و جراید و حتی برخلاف گفتار رهبر و خلاق و خود تراشیده خود " نورمحمد تره کی " که باید نمونه تواضع برده باری و تقوای انقلابی می بودند. چنان دست به عیاشی و فحاشی زدند که مردم به کفن کش های قدیم شکر میکردند.

خیاط ها در مرکز و ولایات مشغول ساختن درپیشی ها مود روز برای مدعیان و خدمتگذاران صدیق توده ها شده بودند آنها که معاش و درآمد مشروع شان به مشکل میتوانست درحد یک زندگی پائین تر از متوسط کفایت معیشت شائرا بنماید با چنان تجمل و حشمت جلال زندگی میکردند که باید روش شان سرمشق دیگران میشد.

زنان و دختران شان در مکاتب و موسسات تعلیمی و اداری مثل آرتیست های فلم لباس می پوشیدند و آنها که سالهای دراز در چهار راهی های شهر در طی تظاهرات و میتینگ های خود از حقوق مردم و فاصله های غم انگیز میان طبقات حرف میزدند و رشوت و اخاذی و چور و اختلاس از بیت المال را محکوم می نمودند و برضد تحمل پرستی هنگامه براه میانداختند و کسانی که دعوی تقوا سیاسی داشتند و میگفتند در کشوری که توده های آن قادر به استفاده از حداقل زندگی نیست یک لقمه چرب برای زعایش حرام است. شکم باز کردن و دهن کشوند، خانه های مکروریان چور افتاد و باعضای باندا تقسیم شد فرش و ظرف قیمیتی در ارگ شاهی مفقود گردید عسکر و افسر و مامور و مستخدم دست به غارت و چپاول دراز کردند.

اگر حسن شروق در زمان معاونیت صدارتش از یک تاجر معروف چهل لک افغانی بخاطر امضا پاسپورتش گرفت بود اینها چهار چند گرفتند.

موترهای دولتی مخصوصاً موترها های جدید و قیمتی که برای پذیرائی مهمانان عالی مقام دولت خریداری شده بود مورد استفاده بچه ها و دخترانشان قرار گرفت، تره کی از صداقت دم میزد و میگفت من هم مثل سایر کارگر ها یک کارگر ذهنی هستم ولی مصارف آشپزخانه ارگ هشت برابر دوران سلطنت شده بود. شصت و پنجهزار بوتل کوکا کولا و فانتا در طول یکماه به مصرف خانه خلق میرسید و در عوض خلق های بی نوای مملکت دردل دشت ها و بیابانها بدنبال یک قطره آب آشامیدنی سرگردان میگشتند. خلق در محافل عروسی های خود حق خبر کردن بیش از چهل نفر را نداشتند و فرمان شماره هفتم آنرا لغو قرار داده و مصارف بی جا میدانست و بر پا کردندش را برخلاف مصلحت اقتصادی خانواده ها میخواند اما عروسی های افسانه ای با مصارف گزاف و خیره کننده آن به تقلید از پرنس ها و شهبازان انگلیسی و اروپائی برای دختران حفیظ الله امین و تجلیل سالگره مسخره آمیز تولدی رهبر و معلم توانائی خلق که گاز و گهواره اش را در طول شصت و دوسال هنوز چون یادگاری مقدسی در ناوه غزنی نگهداری کرده بودند و خیال میکرد مردم واقعاً قبول کرده و باور میکنند که راستی که جدا مجد و تاریخ تولد آن و دقیقه زائیدن مادرش را بخاطر آگاهی از سرنوشت مجهول او ثبت کرده است در جمله اعمال پرافتخار و غرور آفرین بشمار میرفت و بساط عیش و خوشگذرانی را برای یک گروه استفاده جو و بی وجدان هموار ساخته و دارائی بیت المال غاصبانه و بی شرمانه بتاراج برده میشد. سخن از تجدید تربیت زده میشد، سخن از اعمار جامعه سوسالیسی بود، جامعه بدون طبقات، جامعه که استثمار را محو کرد به این معنی و این آهنگ که مبارزه طبقاتی به اوج کمال خود برسد فرهنگ عوض شود و جای آن را ادبیات شکوهمند انقلابی اشغال کند تاجر و زمیندار و کمپرادور و دلال باید از میان برداشته شوند و راه رشد سرمایه داری جامعه را به اوج سعادت و خوشبختی برساند. دهقان صاحب زمین شود و سواد بصورت عام تعمیم یابد و

مرد وزن هشتاد ساله با سواد داشته باشند چون انقلاب صد درصد هشتاد سال دیگر بعمرش می افزاید و باید آنها عمر باقی مانده را عاطل و سربار جامعه نباشند و بانسازهای فعال تبدیل شوند این پلانها روی کاغذ بود پلانها زبانی بود و نقشه ها عوامفریب بود اما در عمل باند خدمتگار و صدیق خلق به عوض جای هم باید شراب بنوشند، هتل های خیبر، سپین زر، باغ بالاو قرغه، کابل و انتر کانتنتال مرکز دستبرد خلقی های انقلابی شده بود. می آمدند و می نشستند و دستور میدادند و میخواستند، میخوردند و مینوشیدند مسرت میشدند و دشنام میدادند و هرکس را که دل شان میخواست کتک میزدند و هتک حرمت مینمودند و عوض پرداخت قیمت در بل ها امضا میکردند و میرفتند. چنانچه اولین بار در یکی از هتل های شهرنو موقعی که عضو مسلح خلق بخاطر دختری با شخصی بمشاجره می پردازد تفنگچه کمربندی اش را، سلاحی را که بقول خودشان برای حفاظت از انقلاب با خود حمل میکردند بیرون آورده و طرف مقابل را در نهایت بی رحمی و شقاوت مورد حمله قرار داده و بضرب گلوله آنرا از پای در می آورد. در جریان بازپرس کشته مظلوم فیودال زاده و اشرافی و برخلاف ارزشهای انقلاب قلمداد شده، خون گرمش قربانی هوس یک خاین وطن فروش گردید.

کار دسته جمعی به مقصد آبادی و شگوفائی کشور و ساختمان خانه های ارزان قیمت در دامنه کوتل خیرخانه یکی از ابتکارات درخشان و سازنده است که باید به مبتکرش جایزه جهانی بدهند و سایر کشورها از آن پیروی کنند. " همه باید کار کنند، کار شرف است، کار عزب آدمی است، کار موجب غرور و سربلندی انسان است. معهذا باید مفکوره همه را بکار واداشتن و همه را بکار انداختن از ساحه نظریه عمل پیاده شود." دختران و پسران مکاتب افسران و سربازان اردو، معلمین و استادان، کارمندان عالرتبه و پائین مقام وزارت خانه و تصدیها، کارگران فابریکات تولیدی درین پروژه سهم گرفتند.

روزها چرخ های تعلیمی و اداری، تخنیکی و نظامی عاطل شد و افرادی که حداقل مزد شان در هشت ساعت به یکصد و پنجاه تا سیصد افغانی میرسید و تولید روزانه آنها و یا ثمره کارشان به نفع عامه از طریق تاسیسات و تشکیلات خود آنها بالاتر از یکهزار افغانی بود جبراً با تبلیغ کار رضاکارانه و داوطلبانه آورده میشد و بغيرض اینکه پروژه خیرخانه یعنی پروژه پنجصد خانه ئی که بعداً باید در بست بیان خلق تعلق گرفت و اصل مساوات و عدالت را بنحو نهایت شایسته آن تمثیل کرد ارزان تمام شود هشت ساعت کار میکردند و هر خشت آن از نظر دقت حسابی و ارزیابی های دقیق اقتصادی برای بودجه فقیر افغانستان در عصر مشعشع کودتا روسی پنجصد افغانی تمام شده و اگر مصارف ترانسپورتی بالای اضافه شود ثابت میگردد که واقعاً اقتصاد شگوفان همین است و جز مغزهای مبتکر کسی نمی تواند همچو شهکاری از خود بروز دهد. تعجب در اینست که چرا ماسکو مطابق معمول در آنجامعه جایزه مهندسی را به رهبر توانائی باند خلق بخاطر این ابتکار خلاقش نداد و از حق آن چشم پوشی کرد.

هنر در خدمت خلق قرار داده شد. " هنر باید از خلق جدا نباشد و هنرمند باید در خدمت خلق قرار داده شود."

آری .

مردم رنج دیده مردم از خوشحالی های متداول و تفریحات لازمی دور بوده اند، چون قدرت اقتصادی نداشتند. همه چیز در رژیم های مزدور گذشته طبقاتی بوده است و تنها طبقات استثنایگر و مرفه یعنی دشمنان سوگند خورده خلقها از نعایم مادی بوسیله استثنای بیرحمانه توده ها برخوردار بودند و تمام امکانات را در اختیار خود داشته اند و چون انقلاب به خاطر خلق صورت گرفته پس انقلاب در کلیه ابعادش در خدمت خلق قرار داده میشود."

مغز مبتکر و انقلابی به دستور رهبر توانا و انقلابی شان و به پیروی از تراوش نیوغ نابغه شرق هنرمندان را مجبور کردند تا در روز روشن و در چهارراهی ها معروف و مشهور شهر کابل،

در پارک ها و استادیوهای ورزشی برقص و ترانه سرایی پردازند در شرایط خاص جامعه افغانستان در آن سرزمین که هنرمندش نیز نمی تواند پیوند های عمیق معنوی اش را با سنن و مفاخر فرهنگی و عنعنوی و مذهبی اش قطع کند باید به امر انقلاب و برای بودن با انقلاب سرخی و سفیده کند، لباس های جالب بپوشد و با تمام قدرت و توانایی با اعلان اینکه هنرش را در کمال رضایت و بدون جبر و زور به علاقه خویش در خدمت مردمش قرار میدهد در ملای عام بر قصد و بخواهد تا خلق بدانند و تصدیق کنند که انقلاب چطور میتواند تجدید تربیت کند و استثمار چگونه میتواند ریشه کن گردد و خلق از مزایای زندگی مفت و رایگان بهره مند باشند.

از تره کی طی یک مصاحبه مطبوعاتی خبرنگاری پرسیده بود که مردم رژیم شما را دست نشانده ماسکو میگویند و برخلاف تعالیم اسلامی و ملی خود دانسته بر علیه آن بدفاع مسلحانه پرداخته اند شما عاقبت را چگونه ارزیابی میکنید؟ او گفته بود این پروپاگند امپریالیستان است دروغ های شاخداری است که دشمنان انقلاب آنرا براه انداخته اند شما بروید در کوچه ها و خیابانهای شهر کابل گردش کنید و به چشم سر خود به بینید که خلق از فرط مسرت و شادمانی میرقصند و پایکوبی میکنند ((نحاده گدی دودی گدیو)) "ترکی"

بودجه دولتی با چنان بیرحمی مورد استفاده های شخصی قرار داده میشد که خالی شدن آن نابغه شوق را بوحشت انداخت ولی مغز پرنبوغ او نقشه تازه ای کشید بضبط خانه ها و جایداد و داراییهای نقدی خلق افتاد و آنها را برای اعضای باند خود زیر عنوان ملی شدن ضبط کرد و تقسیم نمود .

بازار مارش ها گرم و گرم تر شد کار های یومیه متوقف گردید پروژه ها تعطیل یافت . مخالفان های مسلحانه در گوشه های مختلف مملکت بر علیه وطن و روشن نسج میگرفت. ولی در کابل مامورین و شاگردان مکاتب، محصلین پوهنتون ها و کارگران فابریکات را با جبر و تهدید محروم شدن از امتحانات زوی خیابانها میآوردند . و بلند گویان باند خاین خلق نعره میزدند و هورا میکشیدند و برای نام نامی نورمحمد کف میزدند.

پروگرام معارف افغانستان دست خوش تمایلات شخصی شده کتابهای درسی تجدید گردید.

روند تعلیمی تابع نظریات حزب شد شاگردان مکاتب و پوهنچی ها مجبور به حفظ سوانح خود ساخته نورمحمد که نمونه بمثلی از دیده درائی های یکفرد در عصر امروز است ساخته شدند. انکار از حقایق عینی در جامعه و اغفال افکار عامه جهان از راه تبلیغات دروغین و تائید امنیت در جامعه افغانی برخلاف آنچه وجود داشت در شاخص های کار روزانه دولت دست نشانده قرار گرفته بود . دکانداران اطرافی را که در شهر کابل مصروف کار و کاسبی از سالهای قبل بودند بزور جمع کرده مجبور شان می ساختند که لباس های محلی به تن کرده برای ملاقات نزد رهبر توانا ببرند و بعد عکس های آنرا در روزنامه چاپ کرده جریان ملاقات های کاذب را از طریق تلویزیون پخش می نمودند و میگفتن مشران و معاریف فلان ولایت مملکت امروز طی شرفیابی شان بحضور رهبر انقلاب حمایت کامل خود را از دست آورد های "این وطن فروشی" اعلان کردند. مخالفت بر سر تقسیم لحاف ملا نصرالدین یعنی کرسی های مهم در عرصه تشکیلات نظامی و ملکی میان جناح خلق و پرچم بروز کرد خلقی ها اردو را بوسیله اعضای نظامی شان در تصرف شان در آورده افسران پرچمی را در مقامات بی اهمیت می گماشتند حفیظ الله امین صلاحیت قطعاً را در اختیار خود داشت و در مقابل بیرک کارمل که معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم بود اطاعت نمیکرد و حتی به صراحت میگفت این جناح خلق است که ماهیت انقلابی دارد و مورد تائید دوست بزرگ خود اتحاد شوروی میباشد.

مخالفت ها روز بروز اوج میگرفت . پرچمی ها رانده میشدند و از پست های حساس عزل میگرددند و جای شان را خورد ضابطان و افسران پائین رتبه خلق اشغال میکرد.

درهیت رهبری ببرک به حمایت برخواست ولی خلقی ها جلوش را گرفتند و برنورمحمد تره کی فشار آوردند آنها را تا اینکه رژیم استقرار کامل نیابد و نفوذ انقلاب گسترش پیدا کند بخارج از کشور وظیفه بدهند.

مقاومت پرچمی ها نتیجه نداد و سرانجام ببرک را که اصلاً راضی به بیرون رفتن نبود با عده ای از طرفداران او بشمول فاسق معروفه اش اناهیته بحیث سفیر از افغانستان بیرون فرستادند . خلقی ها یکه تاز میدان شدند و ب فکر عملی کردن نقشه های خود افتادند.

حفیظ الله امین چون افعی گرسنه قدرت برای اینکه مخالفی در برابرش وجود نداشته باشد زندان پلچرخ را باز کرد و بمحبوس کردن و فشار دادن مخالفین پرداخت ای و ای که مردم چه دیدند و چه کشیدند . از رنجبران و دهقانان تا روشنفکرو کارگر، از پسران سیزده ساله تا پیرمردان بعمر هشتاد رسیده از دختر مکتبی تا محصل پوهنتون ، ازدوکتور و استاد دانشمند تا نویسنده و نقاش و حتی موسیقی دان از زنان خانه دار بیسواد تا کوچی های چادر نشین ، از غنی تا فقیر از پرولتاریای مستحق که مدعی خدمتگاری اش بودند و خود را حزب پیش آهنگ شان درکمال وقاحت اعلان میکردند بعنوان مختلف و باتهام جرایمی که اعضای باند خاین وطن فروش خلق و پیروان مکتب سادیست حفیظ الله امین برایشان میتراشیدند گرفتار شدند.

خانه ها و منازل مسکونی مردم تحت تعقیب قرار میگرفت ، نیمه شب ها دزدانه وبی پرسیان بحکم نظام جبر افراد مظلوم از خانه هایشان و از میان بستر خواب شان گرفتار وبه تاسیسات جاسوسی کام که در سراسر شهرکابل لانه های کثیف آدم کشی و آدمخوری آن وجود داشت برده می شدند و نا پدید مگشتند.

درجریان درآمدن به خانه های مسکونی زیورات قیمتی و فرش های قابل ارزش به سرقت میرفت ، پول های نقد و مشروع تعقیب شوندهگان به نفع جیب تعقیب شوندهگان و سارقان مسلح بنام مامور و گماشته دولت دست نشانده صادره میشد.

اشک چشم و گریه های جانسوز بینوایان و وابستگان مبهوت شده و در ماتم نشسته شان پیش سگ های وحشی و امنیست های بیوجدان کوچکترین اثر نداشت .

نه گیسو سپید یک مادر بیگناه و نه عذر و لایه و دست و پا گرفتن پیرمردان خمیده قامت مظلوم میتوانست جلو جنایات آنها را سد کند ، جگرگوشه های شان را از پیش چشم اشک ریز و متحیر آنها میگرفتند و می بستند و تهدید سلاح ناریه به سکوت مجبور شان میکردند و از خانه ها می بردند.

مراجعات مکرر و وابستگان ربهوده شدگان و مفقود الاثر ها نزد ارباب قدرت نتیجه نداشت . بزندهای جوان که سراغ همسران و پدران اطفال خود را میگرفتند با وقاحت مطلق و جدا از حدود شرافت یک مرد افغان گفته میشد آنها فرار کرده اند شاید به پاکستان و یا جاهای دیگر رفته باشند شما میتوانید شوهر جدید اختیار کنید شوهر کم نیست ، مردان مراجعه کننده را به مرگ و زندان تهدید میکردند و اخطار میدادند که اگر باز هم مزاحم آنها شوند کشته و سر به نیست خواهند گردید.

به افتخار هر فرمان جشن های یک ماهه و به افتخار هر نطق عالمه هفته ها خوشی بر پا میکردند در سرباز خانه و فرقه های عسکری تا نیمه های شب شراب نوشی و عربده کشی ادامه داشت .

دختران پاک و معصوم و بی آرایش مکاتب را اعضای بزور داخل کرده در سازمانهای اولیه حزبی در شب ها بمرض اشتراک در فلان محفل تجلیل از انقلاب میبردند و تا سپیده دم ها نگهمیداشتند و به تمنا و تلقین و سرانجام به تهدید و تخویف مشروب میدادند و آنگاه دامن شانرا آلوده نموده بخانه ها باز میگرداندند.

زنهای محبوس و به زندان افتاده را به بهانه تحقیق افسران و خورد ضابطان پست و بی حیثیت خلقی بخوابگاه خود کشانده و چون عناصر پر عقده ، بد اخلاق و معتاد به چرس و تریاک و شراب و هرزگی بودند مورد تجاوز قرار میدادند و بدبخت و سیاه روزشان میساختند چه بسا زنان عقیف و پاکدامنی که دست به خود کشی زدند و چه بسا تیره روزانی که از خوف تولد کودکان نا مشروع بدست جنایکاران باند بی شرافت خلق زنده بگور شدند و خانواده هایشان بداغ از دست رفتگان عزیز و گم گشته خود در گلیم ماتم و نا مرادی نشستند.

حبس و اخراج پرچمی ها

در جریان این رویداد ها و سانحات غم افزا که بر ملت افغانستان بمقصد خفه کردن احساس آزادی و حریت و تسلیم نشدن شان در برابر اراده پلید روسها اشغالگر بوسیله خلقی های وطن فروش و بیگانه طلب تحمیل میشد پرچمی ها جناحی که برای بقای خود و بدست آوردن قدرت از کف داده مذبحخانه در تلاش بودند و قیافه گرفتار ها و "تیم" دادن های مغروانه و طعنه آمیز خلقی ها کاربرد را به استخوان شان رسانده بود دست بعملیات و اقدامات سری زدند و با ریختن نقشه براندازی رژیم تره کی بوسیله عبدالقادر وزیر دفاع و همدستی عده از افسران طرفدار و خوشبین خود بفالیت افتادند روابط سری و مکاتبه های شفری را با بیرک و شرکا در خارج قایم نموده بودند و پیوسته دستور العمل دریافت کردند ولی طرح نقشه های پنهانی شان از طرف سگ های بوی کش جناح بر سر اقتدار کشف و به حبس و اخراج آنها و عده از همدستان شان از حزب و کادر های دولتی منتج گردید.

سلطانعلی کشتمند و رفیع و عبدالقادر را زندانی کردند شاهپور احمدزی که روزی از هوا خواهان پروپا قرص ظاهر شاه و زمانی از ارادتمندان سرسپرده داود به شمار میرفت و در روزگار قدرت تره کی لوی درستیز شده بود با عده دیگر طی محاکمه باصطلاح انقلابی بعد از گذشتادن مدت حبسی تیرباران شدند.

تره کی به غریبیدن و نشان دادن و رگ گردن را پنداندن آغاز کرد و عقده های دیرینه اش در مقابل حریف قدیمی پرچمی اش که در مقام کاسه لیس های دربار نیز گاهی از وی پیش قدمی کرده بود باز نمود و طی تشکیل جلسات اسم بیرک و همدستانش را اشرافی و خاین به انقلاب گذاشت و آنها را فراریان غرب و لوتمار نامید. عده از اعضای بلند پایه پرچم که در کابینه شورای انقلابی " یعنی شورای وطن فروشی" عضویت داشتند از طرفداری خود و ادامه وابستگی خودش در مقابل بیرک پیش حفیظ الله امین خط بینی کشیدند و اظهار ندامت و پیشمانی و سرافکنگی و انفعال نموده و برای اثبات وفاداری شان به باند خلق شروع به هتاک و پرده دری در برابر کارمل کردند. او را پناهانده غرب گفتند ، اجیر سیاه خوانند ، شیطان بزرگ و شاید روزگارش خطاب کردند، روباه سیاسی و رفیق دربار و اجل کارگران برایش لقب دادند، شهریان کابل با مطالعه این مقالات عریض و طویل از همدیگر میپرسیدند که راستی معنی همزیمی و رفاقت سیاسی همین است و تعجب انگیز تر از همه این دیده میشود که همان عناصر مثل غلام مجدد "لایق" و حسن بارق و امثال که اکنون در کابینه حکومت دست نشانده بیرک عضویت دارند و در کمال بی آبرویی و فراموش کردن آنچه از خود و بقلم خود به حیث اسناد ثقه در مطبوعات گذاشته اند بیرک را رفیق بزرگ و انقلابی و پیشوای دانشمند خویش خطاب میکنند و چون توله سگ های بی خاصیت و تابع هر سوار در برابرش دمبک میزنند.

بیرک و شرکا نیز بنوبه خود بغصب و تاراج دارائی های سفارتخانه های افغانستان در خارج که در آن عهده داری داشتند پرداخته و با جیب های مملو از دالر و پوند و ریال بصورت دستجمعی بدامن پرمهر ارباب اصیل خود بریزبنیف درآلمان شرقی پناهنده شدند چون میدانستند و معتقد بودند که بغیر از حمایت او و جلب رضای خاطرش بواسطه پا بوسی های مرتب و تسلیم نمودن بلاقید و شرط افغانستان راه دیگری برای ادامه زندگی نگفتبار و ننگین خود ندارند. در افغانستان به هر اندازه که شدت عمل و اظهار نفرت و انزجار مردم و توده های ناراض و متنفر ملت در مقابل حکومت دست نشانده شوروی قوت میگرفت به همان پیمانها باند خاین خلقی در گرفتاری و زندانی کردن مردم و شکنجه و آزار زندانیان سیاسی می افزود.

سر تا سر مملکت به زندانهای وحشتناکی تبدیل شده و در حدود هفتاد هزار نفر از مردم بی گناه و دفاع آن در زندان های مختلف مرکز و ولایات و سلول های پنهانی و نا معلوم بشکل نهایت غم انگیز و جانگداز و شرایط غیر قابل تصور در حالت انتظار به مرگ و نابودی حتمی بسر میبردند میدان وسیعی پیشروی محبس مشهور و منحوس پلچرخ در روز های جمعه مرکز تجمع هزاران فامیل بندی دار شده بود که در گرما تابنده و سوزان تابستان و سرمای کرخت کننده زمستانهای سرد اذیت رسان کابل با کودکان پدر گم کرده خود در آنجا گرد می آمدند و ساعت های دراز و طولانی خفه قان آوری منتظر می ماندند و ای دریغ که در پایان تحمل آن همه رنج و عذاب نان پخته و لباس تازه زندانیان شان برگشته اند می شد و برای شان اعلان میگشت که بندی شما اینجا نیست و با بی اعتنائی و خون سردی مثل یک دشمن بخون تشنه اضافه میکردند شاید کشته شده باشد.

حمله ننگین افسران مسلح خلقی بعد از زجر کشیده و متأثر که از شدت یأس و افسردگی که اعصاب خود را از دست داده بودند در یکی از روزهای جمعه و زخمی شدن عده از خواهران نجیب ما بدست این وحشایان بی غیرت که برخلاف اخلاق پسندیده ملی بروی زن سلاح میکشودند نمونه از مظالم بی نظیر باندیست های کثیف خلقی و نخستین مرحله بی حرمتی در مقابل زنان شریف و پاکدامن جامعه افغان شناخته میشود.

از کجایش بنویسم!

این ظلم و جنایت و وحشت و بربری در تاریخ دراز و طولانی کشور ما حتی پر از موجد بشری سابقه و نظیر ندارد.

نه اس اس های هتلری ، نه کوره های آدم سوزی آن نه قتل ها و تاراج های شهر ها و قصبات بوسیله سپاه بی رحم چنگیز و هلاکو و نه حتی رنج های رقت انگیز قهرمانان کتاب "انهاییکه زنده اند" میتواند به این جنایات مقایسه شوند، اگر آنها ظلم های شگفت دیدند و زجرها کشیدند، اسیران جنگ بودند و بیگانه ها بالای شان این ستمگری را تطبیق میکرد ولی در کشور ما هموطن بالای هموطن دست جنایت زد و از شوک های هستی سوز برقی تا کور کردنها و ناخن کشیدن ها از زنده بگور انداختن و اجساد انسانهای زنده را قطعه قطعه بریدن ، از احضار خانواده ها بشمول کودکان معصوم و دوشیزگان نوبالغ متهمین و شکنجه های وحشیانه عزیزانشان پیشروی چشمای خونریزانان ، از زیر قمچین زدن و بسیخ آویختن از گوش بریدن و با انبور های آهنگری دندان کشیدن از مالیه مرچ و نمک آب دادن ، از توهین و تحقیر و ناسزا گوئی و گرسنه نگهداشتن تا دقایق مرگ و از برهنه نمودن ناموس شان در جلو دیده مستنطقین بی عزت ، از زیر بلدوزر کردنها تا در پولیگون پلچرخ بی آتش گلوله های سوزنده بستن، از کدماش بنویسم فقط میشود به این نکته اکتفا کرد که ملت قهرمان و آزادی دوست و تسلیم نا پذیر افغانستان کمال استقامت و تحمل قهرمانی بخوک های وحشی روس باین آدم کشان و جنایات کاران عصر و دشمنان شرف و آزادی انسان و سگ های استخدام کرده خلقی و پرچمی اش ثابت کردند و میکنند که اجیران تا بدان مسلح او نمیتواند آنها را به اطاعت وادارند تا

کشور شان را ولو فردی از این ملت در روی کمره خاکی زنده بماند جز اقمار وحشیان بی حیثیت و متجاوز و روسیه اعلان کند.

نورمحمد تره کی برای مسافرت به هاوانا از طریق ماسکو کابل را ترک گفت و درموقع بازگشت از کوبا بغرض شرفیابی و اظهار عرض غلامی و ارادت به هیات رهبری کرملین و اخذ دساتر جدید و گزارش راپور قیام ملت افغانستان که سرسختانه بمقابل رژیم دست نشانده تبارز یافته بود و مبارزات آنها روز بروز اوج میگرفت در ماسکو توقف کرد و در جریان این توقف بیرک نیز از آلمان شرقی احضار گردیده بود و بریژنیف آنها را باهم آشتی داد و افزود که به کمک و همکاری همدیگرو اتفاق نظر و توحید باند میتوانند ملت را سرکوب کنند نورمحمد توصیه های فرمانروای خود را پذیرفت ولی بیرک شرط گذاشت و شرط آن کوتاه کردن دست حفیظ الله امین و اعضای خانواده او از قدرت در امور حزبی و دولتی بود او پیشنهاد میکرد که حفیظ الله امین را به حیث سفیر دریکی از کشورها تعیین کند و خارج از کشور بفرستد تا توامیت بین هر دو جناح صورت بگیرد و نقشه ماسکو عملی شود تره کی قبول کرد و تعهد سپرد و هر دو متفقاً دست بریژنیف را بوسیدند.

سید داود "ترون" آدمکش مشهور و جلاد معروف باند امین که در ظاهر امر خود را از فدائیان نورمحمد تره کی قلمداد میکرد و حتی کفش های او را در کمال ارادت و افتخار پیش پایش میگذاشت از همدستان و هم پیمانان امین بود. وقتی جریان مذاکرات را خبر شد و بیرک را به چشم خود در کرملین دید از ماسکو بصورت شفر تلگرامی به امین خبر داد و او را در ارتباط قضایا و موافقاتی که بین بیرک و تره کی به هدایت و رهنمائی و توافق بریژنیف صورت گرفته بود گذاشت. امین به خروش آمده بود، امین دیوانه شده بود و کف بر لب آورده بود او که برای حفظ قدرت و رسیدن به مقام صدارت دست به خون هزاران هموطن بیگناه ما آزد و در موقع تجلیل اولین سالگرد اسارت افغانستان بنام تجلیل از هفت ثور فرمان بگیر و بزن و بکش و سربه نیست را صادر کرده بود و به باند خود قومانده حمله و قلع و قمع مخالفین خود را اعلان داشته بود. او که بهترین جوانان ما را و رزمندگان شریف ما را بقتلگاه زندانها فرستاده بود او که هزاران خانواده کابلی را بی سرپرست ساخته و کودکان معصوم شانرا یتیم و بی پدر کرده بود زنان جوان را در گلیم ماتم همسران شرافتمند شان نشانده بود، او که خود را شاگرد صدیق و وفادار معلم و رهبر کارگران یعنی نورمحمد تره کی اعلان میکرد برای آن بود که مطیع اوامر او باشد. او قدرت میخواست و طلا میجوید، خون میخورد میان دوخت جامعه سرمایه داری وزارت های ملیونری را بچشم خود دیده بود، اگر زمام قدرت را از دستش میگرفتند، اگر از مقام منیع صدارت وزارت امور خارجه و سرپرستی وزارت دفاع بگوشه یک سفارت در کشوری پرت میشد بخوبی مستشعر بود و میدانست که مردم گوشت خودش را قطعه قطعه میخورند و خون فرزندانرا در پیشروی او به انتقام عزیزان از دست داده شان می بلعند. امین متقابلاً در برابر تره کی دست به نیرنگ زد و راه خدعه و تزویر در پیش گرفت. کمیته را برای استقبال از رهبر ملی تشکیل داد و جهت پذیرائی او ترتیبات شایانی گرفت و از کیسه توده های در خون غرقه ملت افغانستان حاتم بخشی کرد.

میدان هوایی بین المللی کابل آینه بندان شد و برای اولین بار با فرش های قیمتی که بزور از تجارت خانه ها شرکت های بزرگ گرفته شده بود تزئین یافت، موترها گلپوش گردید قطعات تشریفاتی بحال تیاری در آمدند، روزنامه ها و جراید به نشر و چاپ عکس های رنگین و پرمصرف پرداختن و نورمحمد تره کی را غرقه بگل و کاغذ با فریاد هورا هورا تا خانه خلق مشایعت کردند.

حفیظ الله امین رندانه نقشه خود را کشیده بود به افسران و طرفدار خود و وظایف شانرا تعیین کرده بود و سه روز بعد از آمدن تره کی از ماسکو بر خورد مسلحانه ای در خانه خلق بوقوع پیوست. تره کی که میخواست مطابق قولی که به بریژنیف داده بود و مطابق تعهد که با بیرک

کرده بود امین را از سرراه دور کند ولی امین پیش دستی کرد و استادش را، معلم و رهنمائی توانایش را چت کرد و پشتش را به زمین مالید.

اسلم و شیرجان و آدمکش قصی القلب K.G.B اسدالله سروری ارمعکه که جان به سلامت بردند و فراری شدند و به روایتی در سفارت اتحاد شوروی پناهنده گشتند جای که مرکز هدایت و رهنمائی تمام حوادث خونین در افغانستان بود. ترون و نواب کشته شدند و عده دیگر نیز جان خود را از دست دادند ولی رهبر توانا و آموزگار خلق تحت نظر محافظین توظیف کرده امین در خانه خلق زندانی شد.

دو روز حادثه پنهان ماند و شام روز سوم از طریق رادیو تلویزیون اعلان شد که نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی به نسبت مریضی که عاید حالش بود از عهده خود استعفا داد و بجای آن پلینوم فوق العاده حزب بصورت عاجل تشکیل جلسه داد و حفیظ الله امین را قوماندان دلاور سپیده دم انقلاب ثور را به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق و رئیس شورای انقلابی انتخاب کرد.

او ایلا نورمحمد تره کی تا دیروز روح انقلاب بود باین سادگی مریض شد و باین سادگی استعفی داد. در استعفی دادنش نه تأثر و تأسف ملی اعلان شده و نه برای صحت و سلامت او محافل دعا و درود به پا گردید. نه کسی به عیاد و پرسانش رفت. نه طبیعی بر بالین او حاضر گشت و نه تجویزی برای اعزام روح انقلابیخارج کشور گرفته شد و نه راپورهای وضع صحتی آن به نشر رسید صرف اعلان کردند که مریض شد و مریضی اش اجازه دوام کار را نداد فوراً استعفی کرد و بجای آن حفیظ الله امین حکمروای مطلق افغانستان گردید. مردم گیج و مبهوت بودند ولی در روز چهارم بعد از پخش خبر استعفی بر آمدن جنازه های ترون و نواب و زرغون طی تشریفات نظامی حادثه را برملا ساخت ولی باز هم از چگونگی حال نورمحمد تره کی بصورت رسمی اطلاع در دست نشر سپرده نشد و مردم میگفتند او نیز جز همین کشته شدگان میباشد.

روز ششم حادثه در سرویس اخبار رادیو تلویزیون یکبار دیگر خبر مختصری بدین شرح نشر گردید.

نورمحمد تره کی سابق منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی به نسبت مریضی که عاید حالش شده بود وفات کرد و جنازه آن در هدیره آبائی شان در قول آبچکان بخاک سپرده شد نشر این خبر تعجب انگیزه تر بود. زیر وقتی که غلام محمد یکی از برداران تره کی وفوت کرده بود در حالیکه نه عضو باند خابین خلق و پرچم بود و نه کدام پست عهده حزبی و رسمی داشت صرف بخاطر برادر نورمحمد بودن جنازه او را مثل جنازه یک قهرمان ملی با نشر فوتوهایش در صفحات اول روزنامه ها و پخش خبر فوت او با کمال تأسف و تأثر از طریق اشتراک تمام اعضای حزبی و حکومتی با مراسم عجیبی مشایعت کردند. ولی مرگ "رهبر و پیشوای باند خلق مرگ قهرمان تاریخ معاصر، مرگ مرد ابر ساخته و بت خود تراشیده ماسکو در سکوت مرگبار اعلان شد و حتی یک سطر از خدمات و مبارزات و وطن فروشانه اش نوشته نشد و سخنی به میان نیامد، ماسکونیز در خموشی فرو رفته بود بطوریکه نپرسیدن که رهبر زحمت کشان و منشی عمومی حزب و وطن فروشان در افغانستان چه شد، نه تلگرام تعزیتی و پیغام تسلیت رفقا نه ایکه معمولاً در چنین رویداد ها بین کمپ طرفدار ماسکو رواج دارد برایش فرستاده شد.

نورمحمد زنده بود و خیرمرگ خود را از رادیوئی که قصداً برایش روشن کرده بودند شنید و تنش بلرزه افتاد و بیاد و بیاد دقیقی افتید که تازه پایش به ارگ جمهوریت رسیده و بمسند قدرت تکیه زده بود یا دش آمد که گفته بود من نورمحمد تره کی نیستم، آن ترجمان ساده سفارت امریکا نیستم، نابغه شرق و معلم زحمتکشان هستم و نبوغ مرا نادیده گرفته و شخصیت مرا پنهان

کرده بودند ولی لرزه های استخوانسای مرگ با شنیدن خبر که از رادیومیشنید متیقن نش میساخت که او همان نورمحمد گمنام و نا شناخته است و باید منتظر مرگ درد انگیز خود بدست شاگرد وفادارش حفیظ الله امین باشد و بار دیگر در دقایق واپسین زندگی خود درک میکرد که نوکری کردن برای بریژنیف و وطن را فروختن و توده های آنرا در خاک خون کشیدن ثمره جز این ندارد و مفهوم رفیق گفتن ها ماسکو همین است. او که روزی به افتخار بریژنیف رفیق بزرگ خطاب میکرد و به آن افتخار مینمود. سرانجام بطوریکه بعداً مطبوعات دست نشاندۀ ماجرا را نشر کرد بدست حلالان امین آنقدر حلقومش فشار داده شد که مزه زعامت را استفراغ کرد و به تلخی و عسرت جان سپرد و جسد متعفش را در یک نیمه شب تاریک چون نعل سگ بی ارزش شب گردان امین در قول آبچکان کابل بمغاک گمنائی سپردند.

قانونیت ، مصونیت و عدالت

امین بی رقیب شده بود استاد برومند و فرزانه خود را بآن قساوت و بیرحمی کشته و از میان برداشته بود ، اشراف زادگان بقول و اتلاق آنها بیرک کارمل و شرکا نیز فراری و دور از کشور بودند.

مثل پیل مست و دیوان نعره میکشید و خرطوم می جنبانید ، بیماری حرف زدن و خود فروشی داشت . از خود نمائی و تظاهر لذت میبرد و با خنده های شیطانی و نقشه قتل عام میریخت ، ابتدا به کوبیدن کیش شخصیت پرداخت و در اولین که به مسند قدرت رسید و عنان امور مملکت را بدست گرفت. دختران رعناش به پوهنتون رفته عکس بزرگ قاب شده نورمحمد تره کی را پائین کردند شکستند و زیر پای ظریف خود لگدمال نمودند، فحاشی و دشنام دادن آغاز شد گفتند تره کی خاین بود ، وطن فروش بود، ظالم بود و بیگانگان جاسوسی میکرد، عیاش بود، شرابخور وزن پرست بود.

فرزندان صدیق وطن و انقلابیون را میخواست از بین ببرد و انقلاب ثور را به سقوط و نا کامی میکشید. اما انقلاب برگشت ناپذیر است و دشمنان انقلاب محکوم به نابودی هستند، امین رهبری را دسته جمعی اعلان کرد و گفت رهبری دسته جمعی ضامن پیروزی نهائی ما میباشد. مردم حامی و پشتیبان دولت انقلابی خود هستند و بما اعتماد دارند ما فرزندان زحمتکشان هستیم و زحمتکشان به ما عقیده دارند و از دولت انقلابی خود حمایت میکنند، نود هشت فیصد مخالفین خود را در کمال وقاحت نود هشت فیصد طرفدار اعلان میکنند و میگفت ما از رنج های مردم آگاه هستیم او خود که پسر حبیب الله مامور پلیس بود و سالها پدرش از خون ملت تغذیه کرده پول و زمین کافی برای خودش و برادرانش بمیراث گذاشته بود و راه ظلم و چور را به فرزندان خود آموخته بود برای خود سوانح طلائی به چاپ رساند خود را رهبر اصیل کودتا و قوماندان و فرمانده دلاور نظامیان اعلان کرد. شورویها نیز بروی خود نیآوردند چون حفظ مقاصد و منافع خود را در وجود او خلاصه میدیدند اندیوالانی که شریک دهن جوال بودند جهت حفظ قدرت و سلطه شان از امین قهرمان ساختند و بمداحی اش پرداختند .

کار و مشغولیت امین از صبح تا شام حرف زدن و جفنگ گفتن و دید و باز دید بود تمام کاغذ و رنگ های وسیایل چاپ مطبعه دولتی صرف چاپ نطق های به "اصطلاح عالمانه " او در هزاران هزار نسخه میشد و بدون آنکه جذب شود و امکان توزیع داشته باشد تحویلخانه های موسسه طب بیهقی روی هم انبار میگردد.

ملیون ها دالر را این باند خاین مصرف نشر و چاپ فلم های رنگه تلویزیونی از ملت فقیر افغانستان با ادعای خدمت به توده های بینوان و دراسارت نشسته کردند ولی کی حق پرسان داشت و کی میتوانست بگوید که پایان این بیرحمی و قساوت با پول یک کشور و رشکست شده چه خواهد شد روس پرستی شعار روزانه امین شده بود، او میگفت زندگی ما و موجودیت کشور ما بستگی به همسایه بزرگ و پرافتخار ما اتحاد شوروی دارد.

هرچه رنگ سرخ و پارچه سرخ در مملکت بود یک سره و بزور برای رنگ آمیزی درو دیوار ساختمان های بزرگ دولتی ، دکانها و اپارتمان ها و حتی منازل مسکونی که در معابر عام قرار داشت بمصرف رسید. رنگ سرخ سمبول این باندها بود و در حقیقت معنی بخون کشیدن ملت افغانستان را در کمال سنگدلی اعلان کرد.

امین ادعا داشت که فیودالیزم را نابود نموده و کشور را به گلستان سوسیالیسم تبدیل کرده است و دهقانان را که برایش زمین توزیع کرده بودند همه از بالای زمین های تصاحب کرده فرار نموده و در مقابل حکومت دست نشانده شوروی که به تمام قدرت میخواست از راه خدعه و نیرنگ در مردم تسلط آئین جبر بالای آنها پیروز گردد سلاح برداشته بودند. یک خبر نگار اروپائی طی مصاحبه از او پرسیده بود که در کشور شما آنطوریکه دیده میشود پرولتار که مدعی خدمت آن هستید دولت خود را دولت پرولتاریا اعلان میکنید بخاطر رشد و موجودیت بورژوازی وجود ندارد پس شما چگونه انقلاب را انقلاب زحمتکشان میگوئید؟

امین بدون وقفه و وقاحت عجیب دیده درائی بی نظیر در برابر این سوال گفته بود: ما مدل جدید انقلاب را در تکامل انقلاب های پرولتاریا جهان پیاده کرده ایم معهداً اولاً انقلاب کردیم و بعداً پرولتاریا می سازیم. شدت عمل در سرکوبی مردم در شهر و ده بحد کمال خود رسید و بار دیگر روزگاران قدیم " قوماندان انقلاب؟" نیز به استفاده از دامن زدن تبغیض میان زبان و نژاد افتاده بود و توسط ایادی خود یکی را به جان دیگری می انداخت پشتونها را بر علیه تاجک ها و هزاره را علیه ازبک و پشتون تحریک میکردند تا بتوانند آب خت کنند و ماهی مراد صید شود.

عبدالله امین آن جاکش معروف و مشهور که بعد از برادرش تمام امور را مخصوصاً در سمت شمال کشور بدست داشت. سیزده هزار نفر از مردم شریف و بی دفاع دهنه غوری در ولسوالی پلخمری را در یک روز بواسطه تحریک پشتونها و تطمیع اربابان طماع خود فروخته شان به شهادت رسانید اما بزودی توده های مورد ستم قرار گرفته ملت متوجه نقشه های شوم و پلید و رزیلانه آنها شدند و در وردک و ولایت کابل مقاومت ملی و در لوگر و کاپیسا و پغمان و کنر و کندز و بدخشان و بادغیس و هرات و بامیان و پکتیا و غور مراکز مجاهدین پایه گذاری شده بود و حمله های مسلحانه شان در مقابل اجیران روسی آغاز یافته بود. امین با فریبکاری و اغوا ی افکار عامه از طریق وسایل اطلاعات جمعی که یگانه منبع مؤثر فریب آنها برای دوام قدرت محسوب می شد شعار " مصونیت ، قانونیت و عدالت " را اعلان کرد و گفت محبوسین سیاسی آزاد میشوند و هیچکس حق تعقیب و گرفتاری اشخاص را بدون جرم مشهود ندارد ، او تمام جنایات و ظلم های وحشیانه گذشته را بدوش تره کی انداخت و از جمله هفتاد هزار بندی سیاسی صرف در حدود سه تا چهار صد نفر بوقفه ها و با اعلان اینکه عدالت در جامعه حکمفرما میباشد آزاد گردید. و وقتی مردم به دفاتر حکومتی و مراجع صاحب صلاحیت مثل قوماندانی عمومی پولیس و وزارت داخله مراجعه کردند و سراغ زندانیان مفقود الاثر خود را گرفتند در جواب شان گفته شد بزودی لست ها را ترتیب و به اطلاع تان میرسانیم. روزی که لست ها در وزارت داخله اعلان شد مرد و زن پیر و جوان با رنگ های پریده و قلوب مملو از غم میدویدند ولی در دهن دروازه وزارت داخله نظامیان و حتی سازمانها آدم کش امین صف بسته بودند و مانع دخول آنها میشدند زد و خورد شدید در گرفت عده زخمی شدند و دونفر از خواهران هموطن ما به شهادت رسیدند و سرانجام به تلخی و ماتم هویدا شد که هزاران نفر از افراد بیگناه بوسیله قاتلین حرفه ای و تشنه بخون خلق به شهادت رسیده اند و حفیظ الله امین مسوولیت آدمکشی های مشترک خود را با تره کی مستقیماً و یک جانبه بدوش او حواله داد و گفت بعد از این چنین ظلمی بوقوع نخواهد پیوست. اما در عمل شروع به تعقیب و خانه پالی و توقیف های بی سابقه نمود او میخواست با اعمال آخرین مرحله ظلم مقاومت را از پای در آورد. خیال میکرد بوسیله ترساندن بیشتر میتواند قیام را مغلوب کند.

امین دشمن سرسخت علم و روشنی بود، دشمن درجه یک کسانی بود که ماهیت فریبکارانه و جنون عوام فریبی او را میدانستند معه‌ذا با چنان بیرحمی محصلین پوهنتون را مخصوصاً در ساحه انجینیری و پولیتخنیک که مغزهای ارزشمندی در آن وجود داشت، شاگردان ممتازمکاتب را علما و دانشمندان را ، دوکتوران وانجیرانرا ، معلمین ومهندسین را شعرا ونویسندگان را ، سیاستمداران و کسانی را که سابقه مبارزه به هر نامی داشتند گروهی به غل و زنجیر کشید و آنقدر کشت و سربه نیست کرد که بیان آن و بیان این جنایت ها وحشتناک وترسیم حالت خانواده های وابستگان در ماتم نشسته آنان وسرانجام تأثیر و اندوهی که مادر محبوب وطن را مرگ وشهادت فرزندان صدیق و شریفش دامنگیر است از قدرت بیان قلم نا توان من درین لحظاتی که بغض غم گلویم را بشدت میفشارد وخون در رگهایم منجمد شده است بیرون مییاشد.

این سادیست بقدرت رسیده میگفت ما نفوس زیاد را چه کار داریم هر قدر کشته شوند و هر قدر نابود گردند دشمنان کمتر خواهند بود.

دارائی های عامه بچور افتاده بود ، موزیم پربهای کابل که میلیارد ها دالر ارزش داشته بوسیله خلقی ها و روس ها بسرقت برده شد. اخاذی و جمع کردن پول از هر طریق ممکن بنانگر واقیعت تلخی بود که خلقی های مسلح و در راس حفیظ الله امین بآن دست زده بودند.

یکصد وهفتاد پنج ملیون افغانی پول نقد در حساب جاری حفیظ الله امین در بانک ملی و انتقال مبالغ هنگفت اسعار بحساب بانکهای خارجی نشان میداد که خلقی ها واقعاً بفکر تعمیم عدالت اجتماعی در افغانستان مبارزه میکردند.

بعد از اینکه روسیه با بیرک و تره کی توافق کرده بودند و بعد از اینکه ماسکو مرگ وکشته شدن تره کی را بدست امین اصلاً قابل پرسش وتوجهی ندانست امین دریافته بود وحتى متعقد شده بود که پایان دوستی وفداکاری برای روس ها جز مرگ و نابودی پاداشی ندارد، معه‌ذا به هر اندازه که او از دوستی روسها صحبت میکرد وخود را فدائی پریژنیف و رهبران کرملین میدانست در طی دل متوجه بود ، پس همان راه را انتخاب کرده بود که روسها از آن برای فریب بشریت استفاده میکنند.

امین در نطق وخطابه های یکنواخت وخسته کننده وتهوع آورش که جز بانند خودش وشراکی جنایتش خواننده وشنونده نداشت میگفت: اتحاد شوروی برزگترین ومقدس ترین عزیزترین دوست ماست وحتى بدون خجالت می افزود که روسی پرستی جز وطن پرستی وشعار عمده ما مییاشد اما در نهان امین در فکر خود افتاده بود و در جستجوی راهی میگشت که بقای دولت را برایش تضمین کند معه‌ذا سری وبی صدا با سفرای بعضی از کشور ها تماس میگرفت و ملاقات های خصوصی و محرمانه حتی دور از نظر نزدیکترین همکاران خود انجام میداد.

شاه محمد دوست وزیر خارجه موجود حکومت دست نشانده کابل که مهارت وزیرکی پرچمی بودن خود را پنهان داشته و در آنوقت معاون وزارت خارجه امین بود بوسیله شبکه های مقرر کرده خویش از این تماس ها اطلاع حاصل میکند وآنرا از طریق بیرک کارمل که در اتحاد شوروی به سر می برد اطلاع ماسکو میرساند.

پوزانف در کابل برای تهدید امین بخانه خلق میرود . امین مست و نشه است . نشه قدرت ونشه مشروب دست به هم داده از زنجیری بیماری درست کرده بود از حالت عادی بدر بود و نمی توانست سنجش کند که با کی طرف است وقتی پوزانف بدون اجازه و تعیین ملاقات قبلی وارد اطاقش میگردد امین عصابانی از جایش بلند شده و با تندی میگوید من برای دیدن شما وقت نداده ام چرا بی جهت و بدون خبر مزاحم مصرع وقت من می شوید.

پوزانف در قیافه آمرانه یک بادار به امین هوشدار میدهد که خود سری ها تصمیم گیریهای فردی تو برای اتحاد شوروی قابل تحمل نیست امین در حالت مستی و بی خودی بروی پوزانف ، بروی ولینعمت و رهنمای خود بروی نماینده صاحب صلاحیت ماسکو در حقیقت رهبر تمام حوادث بعد از سقوط داود در افغانستان در دست او بوده است چپات محکم زده آنرا از دفتر خود بیرون میراند و فوراً مکتوب تلگرامی به ماسکو صادر نموده تقاضای تبدیلی پوزانف را از رهبران کرملین درخواست می نماید. کرملین که به وسیله راپور های سری شاه محمد دوست از طریق ببرک کارمل اعمال امین را زیر نظر داشت و درک کرده بود که این غلام بی وفا را از گلیم خود فراتر نهاده و تصور میکند واقعاً رهبر افغانستان شده است ظاهراً بروی خود نیآورد. پوزانف را به ماسکو طلبید و بجای آن سفیر جدید فرستاد.

امین تصور میکرد که ماسکو فریب لفاظی های او را خورده است معذا مشغول ساختن تپه تاج بیگ در دارالامان کابل شد و با مصارف گزافی آنرا به شکل قصر افسانوی شهزادگان قدیم در آورد ، ملیون ها افغانی بمصرف تزئینات و تجملات ان رسید و بخوابهای طلائی و رویا های افسانوی خود رنگ حقیقت بخشید کمیته برای تدویر قانون اساسی تشکیل داد و در راس آن بتقاضای اعضای باند خلق که قبلاً درخفا توسط خود او رهنمائی شده بودند قرار گرفت .

تلویزیون ساعت ها مصرف پخش نمایشات و جریانات ملاقاتها و میتنگ های او که در هر قدم باید بسر و رویش گل میریختند می شد. خلقی های مسلح چون گرگهای وحشی و گرسنه ای بجان و مال مردم افتاده بودند و خوش تر از همه این بود که اعضای جناح پرچم را میگرفتند و میکوفتند و بزندان ها می بردند.

ظلم و اخاذی و مردم آزاری و ایجاد رعب و ترس در شهر ها به حد اعلائی خود رسیده بود مسلمانان شریف را بنام ضد انقلابی و اتهام فرهنگیان مسلمان نما دسته دسته اعدام میکردند و میکشتند . بعد از قیام چنداول حتی تبنگی و شورش نخود فروش و طواف دوره کردو دکاندار را گرفتند و بگلوله بستند و سانحه جان گداز حملات زمینی و هوائی به استفاده از توپ و تانک و راکت ها و طیاره در حادثه چنداول ریکارد فراموش ناشدنی و ننگین آن جور بی نظیر است که از طرف امین و بفرمان این سادیست آدمخور ثبت شده و یکی از عملیات ضد انسانی و ضد بشری باند خلق بحماییت از رهنمود های خاینانه شوروی ها در افغانستان محسوب میشود.

امین از قانونیت دم میزد و ادعای عدالت و مصونیت داشت ولی کارش کشتن مردم بیگناه و خوردن خون ملت و پهن نمودن بساط هرزگی بود.

زنان و دختران را از اقشار و اصناف مختلف حتی از دایر حکومتی و تاسیسات دولتی و تصدیها بنام همکاری با انقلاب و سهم گیری در انقلاب بیای تلویزیون میکشاندند و برقص و پایکوبی و آواز خوانی و امیداشتند و بدینوسیله میخواستند بمردم جهان اعلان کنند که افغانستان غرق در شادی و مسرت است و آب از آب تکان نمی خورد ولی بعد از ساعت ده شب درست بعد از نافذ شدن قیود شبگردی دزدان خلق به عنوان تفتیش و تلاشی به تعقیب وطن خواهان میرفتند خانه های مردم را تلاشی میکردند انسانهای شریف را به زندانها انتقال و مال و زندگی آنها را بتاراج میبردند.

شهر نامی و تاریخی جلال آباد بنام آدمکش بیخاصیت چون "ترو" که حتی از کشتن خواننده محبوب و هنرمند با استعداد مردم مرحوم احمد ظاهر دریغ نکرده و ناجوانمردانه آن چهره درخشان موسیقی را که محبوبیت هنری اش خار چشم شان بود از پای درآورد و شهید ساخت مسمی شد و نام باستانی و پرافتخار لشکرگاه بنواب شار یعنی بنام عنصر خاین و معاون قتلگاه کام که هزار هزار هموطن بی گناه ما را کشت و زنان نجیب را بی سیرت ساخت بفرمان امین تبدیل گردید. روسها امین را در آدم کشتن و جنایت تشویق میکردند شاد باش میگفتند و هر روز از روز دیگری تشجیع می نمودند.

زیر خانه های شفاخانه چهار صد بستر مرکز جنایات و آدمکشی خلقی ها شد بود و شب ها شاید نابودی انسانهای میگردید که بجرم وطن دوستی و آزادی طلبی و مخالفت با دولت دست نشانده اسیر و گرفتار گردیده بودند.

در ولایت های مهم مملکت خاصاً در شهرهای عمده هر روز عده ای را با اتهامات مختلف دستگیر میکردند و کار والها و ولسوالهای خلقی که عناصر نا نجیب ، بی سویه و جباری بودند اذیت و آزار و حبس و کشتن مردم شده بود ولی از جانب دیگر قیام و بپاخیزی ملت و حمله ها و شبنون زدن ها پیهم و لاینقطع آنها به مراکز نظامی و حکومتی ، ایجاد شدن روحیه اتحاد میان مردم سرتاسر کشور به منظور بر انداختن رژیم مستبد و دیکتاتوری امین که از پشتیبانی اسلحه شوروی و حمایت متخصصین نظامی آن برخوردار بود روسها را متوجه ساخته بود که دوام حکومت امین با ادامه این طزالعمل و لوهر به هر قدر زجر و شکنجه های فردی و دسته جمعی مردم افغانستان اقدام کنند مشکل است جهت دیگر موضوع گرایش و انحراف امین از خط تعیین کرده و حدود معین ساخته رهبران کرملین بشمار میرفت و شورویهای متجاوز که بوسیله همین باند خاین و در روزگارش رهبری های خود خواهانه و تمایلات قدرت طلبانه سردار محمد داود به افغانستان راه یافته بودند برای انجام و عملی کردن پلان اصلی و اساسی شان یعنی حمله و اشغال افغانستان آماده میشدند آنها بپس و شرکایش را بخاطر استفاده در چنین روزی چون دایه مهربانتر از مادر در آغوش خود نگهدار و پناه داده بودند.

امین سادبست هر روز ملت را از طریق وسایل ارتباط جمعی بباد فحش و ناسزا گرفته بود.

چین و امریکا و مصر و ایران مسبب تحریک مردم و مداخله در امور افغانستان اعلان میکرد.

آنقدر احمق بودند که از یک طرف فلم های مبارزات آزادیخواهانه مردم افغانستان را در مقابل انگلیس ها از راه تلویزیون و سینما ها به نشر می سپردند و مردم را به یاد شهامت و مردانگی و سرسپردگی پدرشان در جهت حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور میانداختند که صحنه های مهیج آن خوابیده ترین احساسات را نیز بیدار میکرد ولی از جانب دیگر توقع داشتند که ملت در مقابل حکومت دست نشانده شوروی سکوت اختیار کند و دست های خود را بالا بگیرد.

شمولیت در سازمانهای نهائی اولیه باند خلق برای هر فردی حتمی بود مامور و کارگر و محصل و دهقان را اعضای تحریک شده این باند مجبور بشمول و تادیه حق العضویت میکردند و شعاع بی طرفی از جانب آنها بشدت محکوم و مردود بود هرکی در سازمان های اولیه شامل نمی شد مرتجع و دشمن خلق بود و مورد تعقیب و آزار قرار داده میشد خلاصه یک قلم افغان بودن خلقی بودن بود ، مسلمانانی خلقی بودن بود ، وطن پرستی خلقی بودن بود و هرکی خلقی نبود افغان نبود مسلمان نبود و از ان وطن شناخته نمی شد، فیودال بود، استثمار گر بود، دشمن مردم بود، قابل کشتن بود و باید از میان میرفت و حق زندگی نداشت حوزه های درسی در تمام تاسیسات دولتی و غیردولتی ایجاد کرده بودند و انسانهای را که حتی از سواد کافی بهره ای نداشت بقول خود فلسفه و اقتصاد مترقی درس میدادند. در قطعات عسکری ، در فابریکه های صنعتی خصوصی و دولتی ، در کارخانه ها و در دفاتر و مکاتب در همه جا صنوف جبری تشکیل شده بود و اصطلاحات سیاسی تدریس میگردید.

دولت دست نشانده مدعی تجدید تربیت شده کتب و آثار زیادی را از ماسکو بکابل وارد کرده بودند و موسسه طبع کتب بهیقی بموسسه توریید کتب بدل شده بود و از این راه ملیون ها افغانی پول ملت فقیر افغانستان بجیب روسهای طماع فرو رفت و اسعار مملکت در بانکهای شوروی ریختانده شد.

بنام تعمیم معارف و سواد در دهات و قراکشور زنان و دختران مستور و عفیف مردم را بزور ازخانه هایشان بیرون میکشیدن و چه بسا که عده مورد تجاوز خلقی های پست و خاین به سنن و مفاخر ملی قرارگرفت . فرمان شماره هفتم زمینه این تجاوز و دست دارازی را فراهم کرده بود و هر روز از دختران مردم جبراً و مطابق میل و تعمیم حکام خلقی درحباله نکاح این و آن می در آمدند و موجبات بدبختی و پریشانی خانواده هایشان فراهم آورده میشد.

شوق بچه فلم شدن

آخرین هوس حفیظ الله امین بچه فلم شدن بود و میخواست به حیث هیرو یک فلم در پرده سینما ظاهر شود معهذا و به امر و فرمایش موسسه افغان فلم ساختن فلمی بنام انقلاب ثور در دست تهیه گرفته شد بود شب ها در خانه خلق یعنی ارگ کابل شوتنگ های فلمگیری آغاز می یافت حفیظ الله امین بحیث هیروی داستان انقلاب با زن و دختران رعنائش نقش های عمده را بدوش گرفته و هنرنمایی میکردند و ملیون ها افغانی درراه هوس جنون آمیز این سادیست بقدرت رسیده از دارائی ملتی که تا بکمر زیر بار قرضهای طاق فرسا غرق بود صرف می گردید. او بی خبر از پلان حمله ناگهانی در آرمگاه افسانوی که بدست خود در تپه تاج بیگ ساخته بود و تازه به آنجا انتقال کرده بود و هر شب به افتخار این کوچ کشی و انتقال به قصر جدید پارتی های بزرگی عیاشی تشکیل میداد و شرکای خاینش را دور خویش جمع میکرد غنوده بود رادیو تلویزیون طبق معمول نطق وخطابه هایش را پخش میکرد که اولین صدای شلیک با هیبت و رعب انگیزش در فضای کابل پیچید خلقی های سراسیمه و اسلحه بدست این سو و آنسو میدیدند و مردم را با شتاب و عصابنت اخطار میدادند که از خانه های خود خارج نشوند و حتی چراغ های منازل خود را خاموش کنند که دومین صدای شلیک قویتر و پرشدت تر از شلیک اولی بالاشد بدنبال آن سومین و چهارمین و بالاخره پروگرام عادی تلویزیون قطع گردید و همانطوریکه در موقع کودتا اول روسی در مقابل رژیم داود به پخش سرود های ملی پرداخته شده بود آهنگ اتن ملی و نغمه های ملی به نشر سپرده می شد.

ملت بستوه رسیده ملتی که هر خانواده آن بشکلی رنج کشیده بود و بهترین فرزندانها یا کشته شده بودند و یا در زندانهای خوفناک انتظار مرگ را بدست جلادان باند خلق میکشیدند دست بدعا نشسته بودند و آرزو داشتند هرچه زود تر بساط این جنایت و آدمکشی جمع گردد، آنها تصور میکردند نیروهای ملی و مجاهدین کشوریه پیروزی نزدیک میشوند و از همین لحاظ مسرت توام با شک و تردید بدلهایشان چنگ میزد معهذا مضطرب و بی قرار و هیجان زده دریای رادیوهای خود نشسته بودند اطفال و کودکان شان از خواب پریده بودند و دعا میکردند که خدایا وطن ما را آزاد کنی همه منتظر بودند منتظر نتیجه و منتظر اطلاع و ابلاغیه رادیو بودند نفس ها در سینه ها حبس شده بود و هرکس از خود سوال میکرد کی خواهد آمد گیسو سپیدان خمیده قامتان دعا میکردند و میگفتند خدا خیرکند وطن ما را درحمایت خود نگهدار و خدا بداد مردم مظلوم ما برسد.

شب به نیمه رسیده بود و هنوز رادیو آهنگ پخش میکرد صدای سهمگین فیرهای هاوان و سلاح های ثقیل بفاصله های بریده بریده و کوتاه کوتاه بلند بود و گاهی چنان مهیب و هیبت ناک میشد که از شدت آن پنجره ها و شیشه ها میلرزیدند و بصدا می آمد.

درست در لحظاتی که عقربه ساعت به دو بجه بعد از نصف شب رسیده بود آهنگ از رادیو قطع شد یک صدای آشنا ، یک صدای پلید ، یک صدای منحوس و نکبت آور از طریق ریلی استیشن های روسیه روی امواج رادیو افغانستان بلند گردید.

این صدا صدای عنصر فروخته به شوروی بود صدای ببرک کارمل بود صدای که با شنیدن آن اشک خونین نامرادی و یاس از چشم مرد وزن شهرکابل فروریخت و باردیگر ملت ما را

ملت ستم کشیده ما را در گلیم عزای ملی نشاند در گلیم ماتم اشغال وطن شان بدست روسها اشغالگر و بیوجدان.

فیرها ادامه داشت و شعله های مرگ اور باورت که از دهن سلاحهای کشنده بیرون میجهید اجساد انسانهای مورد حمله را چون قطعات ریزی از هم پاشید و بهر سو پراکنده می کرد.

تلیفون ها قطع گردیده بود و چون نصفه شب بود هیچکس از خانه بیرون برآمده نمیتوانست تا بداند در شهر چه خبر است . کی دست به اسلحه زده و کی در حال دفاع از خود قرار دارد . تا اینکه سپیده سحر دمید و تازه تازه هوا روشن شد و آواز شدید مرمی ها نیز جایش را به یگان یگان صدای خفیف داد.

در روشنی روز وقتی شهریان هول زده و مضطرب از خانه های شان بیرون شدند و بدرمندی و مهجوری دریافتند که شهر شان را ، مامن آبا و اجداد شان را مرکز شرف و افتخار شان را جناح تازه بقدرت رسیده خلق یعنی پرچمی های بیوطن پایمال تانک و توپ روسیه نموده اند و برای اولین بار چشمان خون آلود آنها بصورت های گرد و سرخ اعضای تاراجگر قشون شوروی افتاد که چون موروملخ از زمین و هوا ریخته بودند.

کی میدانست که این همسایه متجاوز برای اشغال یک کشور ضعیف ولی با ایمان نقشه غارت کشیده و نیمه شب از راه بستن پلهای هوایی یکصد هزار عساکر خود را با وسایط ویران کننده و تباهی اورش پیاده میکند روسها در پلان نصفه شب قطعات عسکری را خلع سلاح نموده و به تپه تاج بیک حمله کرده بودند زد و خورد میان گارد محافظ امین خونخوار که پستی های وطن فروشانه او مملکت را به خاک و خون کشانده بود ادامه پیدا میکند و صد ها نفر بقتل میرسند و سپاه سرخ دست به تاراج اموال آنها زده آنچه را بدست میآرند بحساب غنیمت در چنته خود می اندازد.

رادیو افغانستان اعلان کرد که امین به اساس محاکمه انقلابی محکوم به اعدام شد و حکم محکمه بالایش تطبیق گردید. شش جدی آغاز مرحله اشغال نظامی افغانستان توسط روسها و توسط قوای عسکری او میباشد. شعبده بازی های مسخره آمیزی که بیرک و باندها شناخته شده و خایش در برابر افغانها به راه انداخته اند و نام آنها مرحله تکاملی انقلاب؟ گذاشته اند بیانگر تلخ تهاجم نمایان یک ابر قدرت غاصب به یک کشور ضعیف است که مردم آن شیفته و شیدای آزادی بوده و جریم شان دفاع شرافتمندانه از مهین شان میباشد . شوروی خواستند و میخواستند افکار عامه جهان را به بازی بگیرند و به تجاوز صریح و آگاهانه خود رنگ قانونی داده آنها درخواست یک دولت همسایه از همسایه جلوه دهند آنها در مرحله او با رقصاندن گدیهای کوک کرده ای چون تره کی معلون و حفیظ الله امین سادیسست از طریق فشارهای بی رحماه و بی نظیز خواستند ملت افغانستان را مرعوب و مجبور به تسلیم نمایند.

برزگترین شکنجه ها و بی مثل ترین ظلم ها را از راه گرفتاری متعدد و بی پایان بوطنخواهان مسلمان ما تعمیم کردند.

وحشت و آدمکشی را به اوج خود رساندند ده ها هزار فرزند شریف و صدیق وطن پرور را باشکال نهایت درد انگیز و دور از تمام قوانین انسانی و برخلاف حقوق بشر بقتل رسانیدند. کوچه های شهر هرات از خون مردم تسلیم ناپذیر و باوجدان و سربلند آن رنگ آمیزی شد و نتیجه را که روسها میخواستند و منتظرش بودند و تصوراتی را که در مورد مردم افغانستان بسر داشتند و فکر میکردند مقاومت ها بالا تر از یکی ده در نهایت شش ماه دوام نخواهد یافت همه نقش بر آب شد و به تلخی برایشان معلوم گردید که جنگ های اول و دوم افغان و انگلیس افسانه نبوده و این ملت همانطوریکه " لینن در آثارش ذکر کرده است از راه زور تسلیم نمی گردد." معهذا بیرک شیداد را به منظور اغوای مردم سوار بر تانکهای کوه پیکر نموده و در میان

لشکر یکصد هزار نفری که تا بدنشان مسلح شده بود راهی افغانستان کردند. از چگونگی قتل امین اطلاع دقیقی در دست نیست زیرا روسها معمولاً جواسیس و دست پرورده های شانرا بمنظور مکتوم ماندن اسرار جنایتکارانه خود نابود میکنند و یا می ربایند و در موزیم سایبریا مگذارند و شاید بالای مغز آدمکشان بینظیر تحقیقات علمی انجام میدهند. همانطوریکه نعش داود را کسی ندید حفیظ الله امین که در خوابگاه نازش که اتاقهای خواب ساختمان شده آنرا از ایتالیا و روم در برابر اسعار هنگفت وارد کرده بودند متوحش و پریشان و سراسیمه بود که سر و کله اسلحه بدستان قشون سرخ پیدا شد و او را با فرزندان و همسرش در یک اتاق گیر آورده بودند. لحظات عجیبی بود. لحظات پرداخت کفاره گناهان بی پایان شان و نا بخشودنی آنهایی که صدها خانواده را در بساط ماتم عزیزانشان نشانند و ملتی را به خون کشانده بودند و کسانی که روس پرستی را جز وطن پرستی اعلان میکردند و حفیظ الله امین را که بی واهمه از مرگ به خبرنگاران میگفت من تا روزی زنده خواهم بود که جامعه سوسیالیستی را در کشور بیینم در یک طرفه العین بضرب گلوله های سنگین و آتشبار کلاشینکوف های روسی در خون خود غلط زده و پیش از آنکه دیده از دنیا بسته باشد شمه از ثمرات ظلم های وحشیانه خود را با دیدن نعش دو فرزندش که در پیشروی او ضجه مرگ از گلو شان بالا بود و بخون غوط میخوردند چشید.

ببرک نام حفیظ الله امین را میر غضب اعلان کرد و با ریختن اشک تماشای مردم عذاب دیده و عده داد که بعد از این ظلم و بربریت و آدمکشی و جنایت وجود ندارد. او امین و شرکایش را مطابق معمول اسباب بدبختی و بد نامی انقلاب اعلان کرد و گفت انقلاب ضامن زندگی شرافتمند مردم است. انقلاب برای خدمت به مردم انجام شده و انقلاب فقر را ریش کن میکند ظلم را از میان میبرد. قاتل ها و آدمکش ها را بسزائی اعمال شان میرساند، زندانها باز میگردد و مردم برادرانه باهم زندگی مرفه و شرافتمندانه خود ادامه خواهند داد.

سه روز عزای ملی اعلان کرد. در مسجد ها محافل فاتحه خوانی برپا شد. ولی مردم تجربه یافته بودند، مردم به حقایق آشنا شده بودند، مردم بیگانه را بیگانه مسلح و متجاوز را در کشور خود میدیدند، مردم ناظر بر سر اقتدار آمدن چهره های شناخته جنایت و خونریزی درد ملت شدند که در دوره امین و تره کی دست شان بخون هزاران هموطن بیگناه آزیده شده بود و خاطره های کارنامه های ننگین و خاینانه شان از یاد مردم نرفته بود با تعجب دیده شد که اسدالله سروری را معاون شورای انقلابی اعلان کردن و در پهلوی سلطنتی کشتند نشانند همان عنصری که کشتند را لگدمال کرده بود، کشتند را خاین گفته بود و حتی زن کشتند را در جلو چشمانش بی سیرت ساخته بود.

ببرک میخواست و میخواست با نیرنگ و افسانه سازی خودش را جدا از رهبری و هدایت کرملین یک دولت مستقل و خود اراده اعلان کند و مدعی است که حکومت افغانستان بواسطه افغان ها رهبری میشود این استدلال به پنهان شدن کبکی می ماند که سرش را در محلی پنهان کند و تصور نماید تنش را کسی نمی بیند، در حالیکه مردم به چشم سر خود دیده و می بیند که مالک الرقاب تمام عیار در افغانستان خاصاً در امور اداری و سیاسی و نظامی روسها و مشاورین نظامی اوست این ادعا ببرک جز بیحیائی و بچشم درآمدن و مردم را تحقیر کردن بچه میتواند تشبیه شود.

ریفورم های عوامفریبانه ای مثل تبدیل کردن رنگ بیرق، ازدیاد معاش ملاهای مساجد و رنگ کردن ساختمانهای اماکن مقدسه و تظاهر به مسلمان بودن پلان های اولیه بود اما هر روزی که تیر شد و هر هفته که گذشت و هر ماه که سپری گردید به تعداد قشون غارتگر و متجاوز روسها در خاک افغانستان افزوده شد و عنان مطلق سوق و اداره به دست مشاوران ملکی و نظامی آن در آمد. پرچمی های بی وطن باین خوش هستند که خلقی ها بیقدرت شده و

رهبر خاین ووطن فروش آنها سماً منشی عمومی کمیته مرکزی ورئیس شورای انقلابی یاد مشود.

به شکرانه اینکه روسها بخاطر مرام شان یعنی بخاطر تسلط یابی مطلق بر منابع غنی طبیعی افغانستان که از سالها سال مورد توجه آنها بوده وبه اساس خیانت های متخصصینش مکتوم ودست نخورده نگهداشته شده است ظاهراً از این باند خود فروخته حمایت میکند ونام وطن فروشی شانرا مبارزه انقلابی گذاشته اند با تواضع بردگان زرخیر اطاعت میبرند وبسرکوبی وطن پرستان مشغولند . وقتی شیدای و فریبکاری و اغوا و افسونگری بخاطر درک مطلق مردم افغانستان مؤثر نیافتاد ،ماسک ریا ونظاھر از چهره سومین عروسک کوکی ماسکو یعنی ببرک کارمل وشرکایش بعقب رفت و دندانهای پولادی ستمگران روسی از پشت آن نمایان شد وچهره حقیقی وبزک شده ورنگ و روغن این عروسک های کوکی کرملین در برابرچشمان ملت قرار گرفت.

تلاش های پیگیر ومذبححانه برای تسلیم ساختن مردم با تاسیس جبهه عوام فریبانه پدر وطن که از پست ترین وپلید ترین وخود فروش ترین ومرتجع ترین عناصرتشکیل گردید بی ثمر ماند استخدام وبکار گماشتن یک عده از مامورین دوره شاهی با درک بی تفاوتی وبیخاصیتی آنها که همیشه به فکر منافع خود بودند ورژیم ها و اشخاص ولو رژیم وطن فروش و اشخاص بیگانه پرست باشند برایشان فرق نمیکند درپست های بزرگ و کوچک بمنظور جلوه دادن وسعت نظر حزبی وانقلابی تصویت اصول نام نهاد وغیر عملی اساسی بجای قانون اساسی نطق ها وخطابه ها و دایر کردن کنفرانس ها های مطبوعاتی وجلسات حرفی و پرگویی هیچکدام نتوانست ماهیت حقیقی نوکران کرملین را از درک واقعی ملت ، ملتی که دیدند حسن شرق K.G.B معروف وشناخته شده که در دولت داود معاون او بود ولی با وجود گذشته شدن تمام همکاران داود بجرم خیانت بدون اینکه درطول آشوب های آدمکشی کوچکزین آسیبی دیده باشد بحیث سفیردولت دست نشانده در هندوستان مقرر شد . و ملتی که دیدند محمد خان جلالر روسی اصل النژاد و جاسوس زبردستی که مستقیماً وسیله بر انداختن رژیم داود را با اطلاع دادن از صحبت های محرمانه او با سران دولت های عربی فراهم کرده بود وزیر تجارت ببرک گشت چگونه میتوانستند پنهان کنند وواقعاً با وجود این شواهد غیر قابل انکار نمیشود که به چشم ملت ملتی خاک پاشید و از حقیقت آفتابی نوکر بودنشان منکر شوند.

معهداً روز بروز وساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه موج های اعتراض و مخالفت بلند شد و به شدت خود افزود . مردم دست تھی ولی با ایمان افغانستان به امید خدا و با امید اینکه شاید بشریت بدادش برسد ازجا جهیدند.

دختران شریف وسرسرپرده باختر زمین که تاریخ مملکت مرهون شهامت های شان در ادوار و اقران مختلف بوده است ، و یاد رابعه ها، رزغونه ها، وملالیهایش افتخار جاویدانی ماست . در اولین روزهای ورد قشون سرخ بوطن شان چون شیران خشمگین خروشیدند وبه اعتصاب وتظاھرات دربرابر دولت شاه شجاع پارتی پرداختند آنها چادرهای پاک خود را بگردن افسرانی اواختند که برای سرکوبی مخالفین آمده بودند ، شیر دختران نعره کشیدند وفریاد کردند که ای فروخته شده ها ، ای بی همت ها شرم کیند وخجالت بکشید وبه این زندگی ننگین واسارت بار خاتمه بدهید. ببرک مدعی تعمیم عدالت در جامعه است وظلم و آدمکشی را محکوم میکند وبربریت و وحشت را نتیجه اعمال جابرانه امین وباند او اعلان می نماید بدستور باداران خان بروی دختران ملت افغانستان اسلحه کشیده ودر قیام 9 ثور سال 1359 بیشتر از یکصد نفر از شریفترین و پاکدل ترین وسربلند ترین دوشیزگان ما شهید شدند وچون پروانگان پاک باز بخاطر درخشان نگهداشتن شمع پرنور آزادی سوختند و جاویدانه درخشیدند.

معلمین ، استادان ، روشنفکران ، روحانیون ، شاگردان مکاتب ، دکاندارها ، زراعت پیشه ها و دهاقین تاجران و صنعتگران ، کارگر و مامور ، کوچی و شهر نشین ها غنی و فقیر خلاصه عام و خاص جامعه در مقابل مهاجم بیگانه و در مقابل دولت دستانشانده آن در افغانستان متحدویک صدا بر باند خاین برسر اقتدار لعنت می فرستند.

قیام سه حوت مردم کابل ، بمباردمان بیرحمانه قوای شوروی و بشهادت رسیدن تعداد کثیری از هموطنان نمونه بارزی واقعاً میتواند " ازحمایت و پشتیبانی مردم ما درمقابل دولت دست نشانده باساس ادعای کاذب شان محسوب شود"

سپاهیان شریف و سربازان با وجدان افغان از بدو دخول خود سرانه و اشغالگرانه قوای شوروی در وطن شان و مشاهده قدرت مستقیم بدست افسران شوروی که مخالف روحیه ممتاز ملی آنها شمرده میشد بهر شکلی که توانستند با سلاح ها و لباس نظامی از قطعات خویش فرار کرده و بملت خود پیوستند.

فرار روز افزون سربازان حکومت دست نشانده را ضعیف کرد و بیچاره ساخت. برای یک سرباز در افغانستان شاخص احترام به خدمت عسکری مفهوم پر افتخار حمایت از مملکت و دین است ، و سالها جوانانش را تحت همین عقیده و ایمان به عسکری رفته و خدمت کردن زیر بیرق را یکی از مفاخر ملی و وجایب دینی خود دانسته ولی حالا از خود میپرسیدند که چرا باید عسکر کنند و برای کدام منظور جانشان باید فدا گردد آنها میدانستند که وظیفه سربازی جان سپردن است جان سپردن و از خود گذشتن در راه حفظ وصیانت استقلال ملی و تمامیت ارضی وطن شان . به برای اسارت کشیدن و کشور خود را بچنگال بیگانه سپردن.

سرباز افغان میدهد و می بیند که طیاره های غول پیکر و مملو از بمب های مرگ آور و هستی سوز و تباه کننده بمنظور ویران کردن قرآی مملکتش واز میان بردن و نابودی هموطنان شجاعش که با پایمردی از آشیانه خود دفاع میکردند بوسیله پیلوت ها و کاپیتانهای جبار و بیرحم روسی از میدانهای که آنها و امثال شان در آن موظف ساخته شده بودند و هیچگونه صلاحیت عملی نداشتند پرواز میکنند و میدینند که اجساد کشته شدگان بیگانه را بوسیله کامیون های نظامی گروه گروه می آوردند و درپیش چشم های نگران و حیرت زده و خون گرفته آنها درگودالهای گمنام ، بدون کفن فرو میکنند و بی تفاوت به این همه جنایات و ظلم میخندند . پس چگونه میتوانست تحمل کنند و همکار و همراه جانیمان عصر و همدستان شریر داخلی شان شوند . نزدیک به یک میلیون انسان مملکت ، همان انسانی که در طول تاریخ زندگی پرملاش روی آرامی را ندیده و همیشه شیره جان و محصول عرق ریزی های مداوم شان بواسطه پدران رشوت خور و اخاذ و مردم آزار همین پرچمی های وطن فروش چوشیده شده است و محصول ان نذیها بیرحمانه فرزندان حرامزاده ایست که بدون عقیده داشتن بوطن و علاقه مندی بمردم وطن امروز طوق غلامی اجنبی را بگردن انداخته بدست آنها به همکاری و همگامی و همقدمی آنها کشته شدند. قریه ها و قصبات ، شهر ها و شاهراه ها مراکز کشت و زرع و زندگی مردم را در بست بخون و آتش میکشند و نام این انسان کشی رذیلانه بنفع شورویها ستمگر و مهاجم مقابله با ضد انقلاب است و با افتخار و غرور از رادیو تلویزیون اعلان میکنند که در فلان محل و در فلان ولایت چهار صد تن ضد انقلابی را سگ های خلقی و پرچمی در حمایت هیلکوپترهای اندیوالان نیمه شب خواهران زیبای شان از پای انداختند و نا بود کردند.

دیروز حفیظ الله امین میگرفت و بزندان میانداخت و میکشت نامش را پسر جنرال حیسن میر غضب تاریخ و قاتل عصر گذاشت ولی امروز خودش و شرکایش قریه ها را در بست بخون و آتش میکشانند و از کشتن اطفال معصوم و زنهای پیرو مردان زمین که قدرت فرار از زیر آتش مسلسل های افراد قشون سرخ را ندارند دریغ نمیشود ، نام این اعمال شنیع و غیر انسانی شطارت های قهرمانانه است و انتظار دارند که ملت در خون کشیده شده افغانستان با افتخار مرگ

و نابوداش، نابودی شرف و افتخارات باستانی و تاریخی اش و از میان رفتن نام نامی و آوازه برانگیز وطن شان در برابر خوک های وحشی روس زانو بزنند و مرحبا بگویند زهی توقع احمقانه.

کمر بند پولادی که بدورا دور کشور بواسطه تانک ها و توپهای ثقیل از تورغندی تا تورخم و از شیرخان بند تا کابل کشیده شده برای آن نیست که وطن افغانها درخطر تهاجم بیگانه قرار گرفته باشد و شوروی به حیث همسایه واقعاً دلسوزوی طرف آنرا یاری می دهد بلکه این عمل به خاطر آن صورت گرفته و این همه سلاح ها به منظور آن درکشور افغان پیاده شده است که روسها باهدف پلید خود دست یابند به آرزوهای دیرینه و خیالات طلائی خود نزدیک شوند.

آنها چه میخواهند:

زوال قطعی ملتی و کشوری بنام افغانستان را تسلیم بلاقید و شرط مردمی را که در طول تاریخ افتخار و سربلندی زندگی کرده و هیچگاهی با وجود فقر و نا توانائی و مصائب داخلی خود غلامی کسی را نپذیرفته است. روس ها با تصور باطلش فکر کرده بود و میکنند که بزودی در تعداد جمهوریت های تحت ستم آسیائی او کشوری با اسم افغانستان نیز مدغم خواهد شد و باسانی بسوی آبهای گرم چون اژدهای بلعنده ای خواهد خزید.

آنها خلقی ها و پرچمی ها پست و واهمه زده و سرگشته را به توصیه ریش و پشم گذاشتن در صفوف مجاهدین جازده اند و از درون در پی تخریب وحدت تفنگداران شجاع مملکت مشغول تلاش هستند امروز در احزاب مستقر در پشاور عده زیادی از عناصر خلقی و پرچمی با پوشیدن لباس های ملی و گذاشتن ریش و بدست گرفتن تسبیح با استفاده از صفای نیت تفنگ بدستان فعالیت میکنند، بهترین فرزندان و جنگجویان صدیق ملت و دلاورترین قوماندانهای محاذ قومی و مجاهد بدست همین افراد کثیف و برهنه های خاینانه شان از طرف نیروهای سرخ کشته میشوند و جام شهادت مینوشند.

روسها زوال خود را در افغانستان می بینند و به نیروی تعجب انگیز مردم آن که از منبع فیض ملکوتی عقیده بخدا و عقیده به آزادی وطن الهام میگیرد حیران شده و انگشت حیرت بدنشان میگزند با دست خالی و شکم گرسنه بدون کمک های مؤثر در شرایط نا مساعد جوی و اقلیمی سه سال و چند ماه در مقابل یک ابر قدرت شناخته شده جهانی جنگیدن برای هرکس حیرت آور است و روسها کاملاً گیج و دیوانه شده اند.

سلاح های مجهز و با رهنمائی بهترین و ورزیده ترین نظامیان ارتش سرخ در دره پنجشیز که بدست عقاب های سرسپرده هندوکش حراست میشود و شکست های ننگین آنها خرس های قطبی را وحشی تر و دیوانه تر ساخته بیرحم و ظالم و زوزه کش میگردند و حمله های وحشیانه خود را از زمین و هوا گسترش می بخشند.

از ملامتی دینا نمی هراسند و به تمام قوانین قبول شده و عام بشریت پشت پا میزنند.

تصویب موسسه ملل متحد در سال گذشته به حمایت و پشتیبانی یکصد و یازده کشور جهان طشت رسوائی اش را از بام افگند کنفراسن 9 فبروری منعقدده دهلی جدید بشمول کشور های غیر منسلک به اکثریت قاطع محکومش ساخت ولی نیروهایش در افغانستان بیشتر شده دولت دست نشانده او بمرگ خود راضی شده و ببرک کارمل چند ماه قبل دست به خودکشی زد ولی محافظین روسی که حتی اجازه نان خوردن برای او نمیدهد نجاتش دادند. مقاومت در برابر یک ملت بپا خواسته و خشمگین و محتسب بقول خود آنها نتیجه جز زوال و بربادی شان ندارد.

رهبر خود ساخته خود تراشیده و بت خود ساخته حزب خلق نورمحمد تره کی در تمام عمرش به یک حقیقت منطقی اعتراف کرد بود و آن این است که گفت:

"دخلفوزور د خدای زوردی"

ابن خلق مجموعه از توده های یک ملت است نه یک مشت خاین و مسما بحزب خلق و یقیناً زور خلق راستین از قدرت خالق لایزالشان نیرو میگیرد و دشمنان خدا و وطن به زانو در میآیند.

مدعیان و اشتهار دهندگان ، شعاع: نان ، لباس، مسکن بنام دادن لباس جامه شرافت و عفت مردم را از تن شان بیرون کردن و بنام دادن نان کاسه های خون اولاد آنها را پیشروی شان گذاشتند و زیر عنوان مسکن وطن شان و مالوف مقدس آبا و اجداد شانرا به بیگانه عرضه میکنند. امروز دو ملیون و پنجمصد هزار مهاجر در پاکستان و در دامن کوه های سرکشیده خیبر در شرایط نهایت رقتبار و آشک اور زندگی میکنند و پنجمصد هزار مهاجر دیگر افغان در سراسر جهان بمنظور افشای جنایات روسیه و جلب حمایت بشر در تلاش هستند و هر کدام از طریق سازمانها، تنظیم ها ، انجمن ها ، حلقه های همبستگی خورد و برزگی که بوجود آورده اند برای فردای مهین خود در اندیشه هستند و کار میکنند.

هنوز بمب افکن ها و هیلکوپترها توپدار شوروی روز ها به شکل مداوم وبی توقف در ولایات و پایتخت مملکت مصروف آدم کشی و ویران کاری است .

همان انسانهای را میکشند و از پای در میآورد که پرچمی و خلقی های بی عقیده و آماتور و خود فروش آن را زحمتکشان مستحق جامعه میدانند و باند خود را بنام باند پیشآهنگ آن طبقه اعلان میکنند ، کسانی از میان میروند که استثمارگر هستند نه کمپرادور نه دلال هستند نه سرمایه دار همه مولدین شریف ورنجبران مستحق آن دیار است که عده خاین و بیگانه پرست به ادعای دوست کارگر و دهقان دست به قتل عام آنها دراز کرده و برای نابودی شان تیغ از نیام کشیده و چشم بدزدی ثروت های ملی و طبیعی آنها برفع بادران روسی خود فروخته اند. گناه آنها جز حمایت و وفاداری و پشتیبانی و حراست از مادر مهین چیست ؟

هر روز عده زن و دختر عقیف و دلاور را که شریفانه در مقابل جفا وبی داد وحشیانه دولت متعرض هستند و ناموس رن افغان را در معرض خطر دیده اند برندانها میبرند و خانواده های ناتوان شانرا بجرم نقدی هنگفتی محکوم میکنند.

اناهیتای معروفه شاگردان مکاتب دخترانه کابل را الفاظ رکیک بآن الفاظی که سزوار خودش و دختران هر شب به کجایش هست یاد کرده شیر زنان آینده مملکت را بمرگ و نابودی تهدید می نماید . در تمام شهر کابل یک پسر شانزده ساله کسی به روی خیابان دیده نمی تواند همه از خوف حمله وحشیانه روسها و تعقیب کنندگان بی وجدان پرچمی که جبراً پسران نوبالغ را بخدمت عسکر یعنی مقابله با برادران تفنگ بدست شان که برای نجات از چنگال روسها ظالم مردانه میجگید به اردوگاهها تسلیم میکنند در خانه ها که هر لحظه خطر تفتیش و تلاشی آنها تهدید میکند پنهان شده اند . اعلان جلب و احضار سربازان دوره گذشته تاسن چهل سالگی که موجب برانگیختن انزجار و نفرت عمومی است نشانه کاملی از سقوط و شکست دولت دست نشانده روسها در کابل میباشد آنها میخواهند از راه زور چند روز دیگر بقدرت ننگین خود ادامه میدهند معهد چون سگ های دیوانه که زوال خود را حتمی دیده اند بهر سو حمله میکنند . بهترین و شایسته ترین فرزندان مملکت را که شخصیت و حیثیت ملی آنها خار چشم بادارن روسی شان بودند گرفتند و کشتند ، مغزهای توانا و قابل افتخاری را که باز در جامعه مثل افغانستان پر کردن جای شان فوق العاده مشکل و از بین بردن آنها خیانت ملی است نا بود کردند ، قهرمانان شریف و رزمنده را بعنوانین که شایسته مقام کثیف و غیر انسانی پرچمی و خلقی های خود فروخته می باشد متهم ساخته و اعدام نمودند

هنوز با بی شرمی و دیده درائی و با انکار از قیام همه جانبه ملت افغانستان و در رادیو وسایل ارتباط جمعی اعلان میکنند که مصر و چین و آمریکا و پاکستان در امور داخلی افغانستان مداخله می نمایند.

این گروه بی مغز و سراسیمه شدگان محکوم به مرگ انقلاب ملی را نادیده گرفته و تصور میکنند به واسطه تلاشهای منفی و تبلیغات بی اساس و توصل به دورغ های شاخدار خواهند توانست بقای خود را تضمین کنند ولی غافل از این حقیقت هستند که دیگر حنای شان رنگ ندارد و ماهیت کثیف آنها برای مردم سراسر مملکت هویدا شده است. از یک سرکشور به سر دیگرش رفتن و از یک ولایت به ولایت دیگر سفر کردن برای سفرکنندگان مجبور آنقدر تکلیف آور و زجر دهنده است که اگر واقعاً نهایت مجبوری گریبانگیر اهالی نباشد کسی به آن مبادرت نخواهد کرد. در هر بیست تا صد متر فاصله یک پست نظامی روسی مامور تفتیش و تلاشی و کنترل راکبین است و وسایل نقلیه و جیب های مسافری شامل مرد و زن را تلاشی میکنند هر مسافری که از کابل تا پلخمری و یا از کابل تا قندهار سفر کند حداقل سی تا پنجاه مرتبه مورد تلاشی جسمی قرار میگیرد.

با وجود حمایت و حراست شدید و مسلحانه ای که از پرچمی های مسول و صاحب عهده های مهمی بعمل میآید و با وجود که در روز روشن پرده های ضخیم موتر ها سواری شان کشیده و پائین است و هر روز پاکش وزرا و اعضای باند سر اقتدار تبدیل میشود و شهر کابل هر بیست و چهار ساعت شاهد ترور و مرگ ده تا پانزده نفر پرچمی های سزاوار بمرگ از طرف فرزندان رشید جامعه افغان که با خطر قبول نابودی صد درصد فداکارانه و داوطلبانه با دشمنان شرف و مهینشان می آویزند بجهنم فرستاده میشوند.

دولتی که حدود و صلاحیت حکمرانی اش، حکمرانی ننگین در حمایت سربازان بیگانه صرف شهر کابل و از طرف شب تنها ارگ و قطعات عسکریست و هر دقیقه سقوط مرگبار خود را بچشم سرمیبیند، وزیر خارجه حقه باز و فریبکار سردار زاده ای که هنوز حاصل دزدی های پدرش بحیث باغهای پر حاصل در تاجکستانهای کوه دامن زمین جدا از خطر اصلاحات ارضی وجود دارد در مجمع عمومی ملل متحد با بی حیائی تمام ادعا میکند و میگوید که مردم افغانستان آرامی را که بعد از اشغال وطن شان بدست نظامیان روسی دیده اند در تمام عمر خود ندیده بودند و به ان دست نداشتند. این نمونه بی نظیری از دیده درائی های یک اجنت روسی است و در حالیکه دینا می بیند و سراسر کشور در خون فرزندان خود غرق شده و تمام چرخ های تولیدی آن متوقف، اقتصادش ورشکسته، تولید زراعتی و فلاحی آن در حد صفر پائین و رابطه سیاسی و تجاری آن بغیر از اتحاد شوروی با تمام کشور های جهان قطع میباشد از کدام راه و به چه طریقی مردم این سامان بزنگی و آرامی بی نظیری دست یافته اند، در حالیکه امنیت حتی برای یک ساعت هم وجود ندارد معنی آرامی از نظراجیر خود فروخته کرملین چیست؟

بقول وزیر خارجه پاکستان یک پنجم نفوس مملکت مهاجر و جلا وطن شده در عسرت و بدبختی و بعقیده داشتن ایمان به نجات وطن و به امید یافتن دست به اسلحه و گرفتن انتقام از دشمنان مهین شان نفس میکشند.

این شیطان مسخ شده که قصه قاچاق های دوران ماموریت های خارجی او در دول متحابه ثبت سینه مردم افغانستان است لااقل از اظهارات سر تا پا غلط و توضیحات کاملاً معکوس و نادرست و برخلاف آنچه در افغانستان جریان دارد احساس خجالت و انفعال نکرد.

در مملکت که از خوف اشکار شدن حقایق جنایت های تکان دهنده شوروی و سگ های زنجیری آن بنمایندگان آژانس های خیرنگذار یهای بزرگ و ژروناستان بیطرف مطابق آئین قبول شده بین المللی در سرتاسر عالم اجازه ورد داده نمیشود، در کشوری که مردم از خوف مرگ

و بمنظور حفظ جان و شرف خود و بخاطر نداشتن سلاح مقابله با دشمن غرقه در پولاد محصول مشروع زندگانی و تلاش های تمام عمر شان را با چشمان اشک ریز رها میکنند و دست خالی و حتی پای برهنه سیل آسا بکشورهای همسایه سرازیر میشوند درجائیکه دروازه های پوهنتون و مکاتب آن از لحاظ بجزیر بردن شاملینش بضرر مقابله با برادرانشان زیر نام عسکری بسته میشود و در جامعه که تمام امور اداری و نظامی و اقتصادی و سیاسی اش بدست بیگانه اداره میگردد و اعضای کابینه و کادر های باندها وجود داشتن مهر و تاپه غلامی در محفل های خود در موقع ورود و خروج بدفاتر از جانب روسها تفتیش بدنی میشوند و صلاحیت خوردن یک گیلان آبرو بدون اجازه آنها ندارند و تنها ارتباط جمعی بمنظور فریب افکار عامه و در اختیار شان قرار داده شده تا با اساس دایرکت و ریژری رهبران کرملین برقصند ، حرف زدن از آرامی مردم بنماینده گی از افکار عامه اش جز خود فریبی و به توهین گرفتن نمایندگان کشورهای جهان در موسسه ملل متحد مفهومی نمیتواند ارائه کند. توضیحات وزیر خارجه حکومت دست نشانده کابل و موقع صحبت به چنین عنصر کثیف در مجمع عمومی دادن به آن می ماند که به یک قاتل حرفه ای با وجود شواهد جرمی آن اجازه بدهند که بگوید برای تعمیم عدالت اجتماعی باید دست بقتل انسانهای بی گناه زد و دیگران هم برای آن کف بزنند و گوش فرا دهند.

جوقه جوقه مامورین دولت دست نشانده در طول سالهای گذشته به استفاده از مسافرتها ی خارجی بضرر اشتراک در کنفرانس ها و سیمینار ها بکشورهای مختلف پناهنده شدند و بوسیله رادیوهای مشهور و آژانسهای معتبر طی صحبت ها و نشست های متداوم پرده از ماهیت وطن فروشانه خلقیها و پرچمی ها و جریان حالت غم انگیز از جانب ماسکو بر مردم افغانستان برداشتند . اما بزرگ کارمل این فرورفته در لجن زار کثافت و وطن فروشی مدعی است که فیودالها و آنهاست که منافع خود را از دست داده اند دشمنان انقلاب و دشمنان مردم افغانستان میباشند

در یک کشوری که نفوس عمومی آن به دوازده میلیون نفر بالغ شود اگر سه و نیم ملیون آن فیودال و سرمایه دار و بروکرات و کمپرادور و دارنده وسایط و ابزار تولید باشند پس اتلاق کشور عقب مانده بر افغانستان و آنرا در قطار جوامع فقیر اعلان کردن از منطبق علمی و میتود ای اقتصادی بدور است .

هر جا که توده های برخاسته مردم در مقابل آیدای اجبر و دست نشانده و سپاه متجاوز روس به مقابله بر میخیزند با بی شرمی از رادیو اعلان میکنند که مردم شریف فلان منطقه طی مارشی از فلان عمل انقلابی استقبال کردند. لعنت بر دورغویان و مرگ و نفرین بر دشمنان قسم خورده و محکوم افغانستان ، شما که سالهای غم انگیز تاریخ افغانستان و سرگذشت یک ملت ستم کشیده را میخوانید، ای کسانی که شب ها به خیال آرام در بسترهای نرم و راحت خود با استفاده از زندگی و زادگی بدون اندیشه و وا همه از اشغال و وطن تان فراموشید ،

ای مسولین موسسات بزرگ جهانی ، ای زمامدارانی که پیوسته نقشه و پلان آرامی بشر را طرح میکنید و بنام خدمتگاران حقیقی بشریت بر ما غرور و افتخار میفروشید ،

ای پیشوایان عالیمقام ، ای روسا و پرزیدنتها ای صدر ها و ای رهبرها، ای گردانندگان عبادتگاه ها بزرگ ، ای خداپرستان ، ای دانشمندان فرزانه ، ای شعرا و نویسندگان و روزنامه نگار ها ، ای انعکاس دهندگان آرمانهای والای آدمی ، ای ساینست ها و ریاضی دانها که محصول تلاش های شگفت انگیز بشر را در کیهان و کهکشان ها پیاده کرده ، ای بشر دوستان صلح طلب و خیر خواه ، ای ملت های پیشرفته و متمدن جهان .

از روسها بپرسید ، از این غارتگری های متجاوز ، از رهبران کرملین ، از مدعیان کاذب صلح و همزیستی از بریژنیهف بپرسید که از خلق های رنجور و بدبخت دنیا منجمله افغانستان چه میخواهند .

ملت ما یک ملت آزاده و آزادی طلب است ، این ملت به عقیده راسخ و خلل ناپذیر که دارد
قرنها گفته و بار دگر میگوید:

خدا هست و باید باشد .

طن هست و باید حفاظت و نگهبانی گردد.

سنن و مفاخر و عنعنات پسندیده ملی خود را چون میراث گرانبهائی دوست دارد و بتمام قوت
از آن حراست و پاسداری می نماید.

به آزادی و حریت و استقلال فکری عقیده مند و وفادار هستند.

حرمت بحریم خانواده را جز خواسته های فطری و جبلی خود دانسته موجب استحکام و سربلندی
جامعه میخوانند و طن خود را با کسی تقسیم نمی کنند چون تا امروز در جهان پیرو هیچگونه
بچنین عمل دست نزده و مبادرت نکرده است .

از چنین یک ملت و از چنین مردم چه می خواهید ، کدام ایدیو لوژی میتواند جانشین این
ستراتژی شکوهمند و عقاید منیع و رفیع شود.

ملت ما پیروان سوسیالیزم کاذب را بچشم سر خود دیدند ، دیدند که سلاح ملت خود را
می فروشند و تفنگی را که محصول عرق جبین و دستمزد پرولتاریا محکوم روسیه است در مقابل
سگرت کنت مبادله می کنند . لباس و تجهیزات نظامی شانرا برای یکدانه دستمال نایلون در
معرض لیلام می گذارند . اعضای ارتش سرخ نگهبان صلح و همزیستی و سوسیالیزم در جهان
ثابت کردند که واقعاً و از راه ایمان و عقیده پابند ایدیو لوژی خود هستند و میتوانند نمونه های
خوبی از رویزیست های معاصر در روی زمین باشند و سرمشق نیکویی برای دیگران شوند؟

ملت ما تسلیم نمی گردد ، ملت ما بکسی حق تجاوز نمی دهد به انها بگوئید و محکمتر
ویکصدا و مصمم اعلان کنید که دست از کشور افغانها بردارند.

چرا خاموش نشسته اید ، مگر این قرن قرن بی تفاوتی ها است ، قرن قساوتها قلب است ، قرن
غلبه علیه ظالم بر مظلوم است ، اگر چنین باشد بساط خودتان را جمع کنید و به مغلوبیت و ذبونی
خود در برابر قدرتهای جبار اعتراف نمائید و بیش از این بشریچاره شده بزنجیر قوانین غیر
عملی بسته و پای بند نسازید و بگذارید تا خود به تعیین سرنوشت خود بپردازند ، قوانین تانرا
بسوزانید و تشکیلات عظیم و عریض ملل متحد را منهدم سازید . اگر زور شما به متجاوزین و
اشغالگران روسی نمی رسد بملت ما بمردان شجاع و راه حق و آزادی در افغانستان سلاح بدهید
و به بینید که از ظالم ها ، از متجاوزها ، زورگویان چه می سازند.

قدرت خدا را تماشا کنید و قدرت یک ملت با ایمان و آزاده را .

وقتی روی کودکان عزیز تانرا در سپیده های صبح با محبت بوسه میزنید ، وقتی همسر تانرا
نوازش میدهد و میبوسید بیاد ملتی و ملت های بیفتید و یک لحظه توجه فرمائید که تا گلو
در خون فرزندان شان غرق هستند و چشم بسوی شما ، شمائی که مدعی تعمیم عدالت و گسترش
قانون بجای نظام جنگل در جهان هستید دوخته اند

میزان 1360 – 9 اکتوبر 1981